



فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی - دوره ۱۸، شماره ۲، بهار ۱۴۰۵
مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی



الزامات و اقتضائات نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای

علی‌اکبر علیخانی

آمالگام، هیبرید و مناسک: مفاهیم مغفول در تحلیل الگوهای تلفیق رشتگی

مسعود سلمانی بیدگلی، حمیدرضا نمازی

تبیین و دسته‌بندی جریان معاصر سازی در مطالعات نظری میان‌رشته‌ای

نسرین سلجوقی، حسن رضائی، هیرو فرکیش

بررسی روش‌شناسی تحلیل محتوای کیفی تطبیقی

نورالله نورانی، علی‌اعلایی

رهیافت میان‌رشته‌ای در خوانش حس مکان از منظر هنرهای معماری و سینما

الناز ابی‌زاده

آسیب‌شناسی مطالعات خاورشناسان درباره اکولوژی و محیط زیست جهان اسلام؛ رویکردی میان‌رشته‌ای

عباس احمدوند، سمیه نیسه





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی | پیاپی ۷۰، دوره ۱۸، شماره ۲، بهار ۱۴۰۵
امتیاز: ۳/۱۱/۱۴۵۲ کمیسیون نشریات وزارت عتف
۱۳۸۸/۰۹/۰۳

هیئت تحریریه

حسین ابراهیم‌آبادی، دانشیار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ اکارت اهلرز، استاد جغرافیا دانشگاه بن؛ مرتضی بحرانی، دانشیار اندیشه سیاسی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ سعید بهشتی، استاد فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس؛ هادی خانیکی، استاد علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی؛ داریوش رحمانیان، دانشیار تاریخ دانشگاه تهران؛ محمد روشن، دانشیار حقوق خصوصی، مدرسه عالی شهید مطهری؛ محمدتقی رهنمایی، استاد جغرافیا دانشگاه تهران؛ محمدهادی زاهدی‌وفا، دانشیار اقتصاد دانشگاه امام صادق(ع)؛ مقصود فراستخواه، استاد برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی؛ مایکل کوک، استاد اسلام‌شناسی دانشگاه پرینستون؛ رضا ماحوزی، دانشیار فلسفه علم مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ فتح‌الله مجتبابی، استاد ادیان و عرفان دانشگاه تهران؛ محمدهادی مظاهری، استاد روان‌شناسی دانشگاه شهیدبهشتی؛ عباس منوچهری، استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس؛ محمود مهرمحمدی، استاد برنامه‌ریزی درسی، دانشگاه تربیت مدرس؛ حسین میرزایی، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

داوران این شماره

محمدتقی ایمان، استاد دانشگاه شیراز؛ قاسم درزی، استادیار دانشگاه شهید بهشتی؛ صادق صالحی، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران؛ سیدمحسن علوی‌پور، استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ علی‌اکبر علیخانی، استاد دانشگاه تهران؛ سمیه فریدونی، استادیار مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی؛ حمیدرضا نمازی، دانشکده علوم پزشکی تهران؛ حمزه‌علی نورمحمدی، دانشیار دانشگاه شاهد.

◀ مقالات منتشرشده در فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان آن است و ضرورتاً مورد تأیید پژوهشکده نیست.

◀ دریافت مقاله صرفاً از طریق سایت (www.isih.ir) امکان‌پذیر است.

پایگاه‌های نمایه‌کننده



EBSCO

نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان شهید مومن‌نژاد (گلستان یکم) شماره ۱۲۴، تلفن: ۲۲۵۷۰۷۱۹

پست الکترونیکی: info@isih.ir / journalsoffice@iscs.ac.ir وب‌گاه: www.isih.ir

قیمت: ۳۰۰,۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز

مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مدیر مسئول

دکتر محمدتقی کریمی

سردبیر

دکتر حسین ابراهیم‌آبادی

دبیر ویژه

دکتر قاسم درزی

مدیر اجرایی

مهناز شاه‌علی‌زاده

چاپ و صحافی

چاپ ایران کهن

شیوه‌نامه نگارش و شرایط پذیرش مقاله

۱. مقاله، میان‌رشته‌ای و دارای ویژگی‌های پژوهشی باشد و میان‌رشته‌نگی، در چکیده و متن مقاله به‌خوبی تبیین و توضیح داده شود؛
۲. در راستای اولویت‌های پژوهشی فصلنامه باشد و پیش‌تر در نشریه‌های داخلی و خارجی یا مجموعه مقالات سمینارها و مجامع علمی چاپ نشده یا به‌طور همزمان برای انتشار به جایی دیگر واگذار نشده باشند؛
۳. نثر مقاله و شیوایی نگارش از جمله معیارهای مهم داوری مقاله است.
۴. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه باشد که در آن خلاصه‌ای از موضوع مقاله، روش تحقیق و مهم‌ترین یافته‌های مقاله قید شود.
۵. کل مقاله بین ۷ هزار تا ۹ هزار کلمه باشد و دارای نوآوری باشد.
۶. مشخصات نویسندگان به این ترتیب ذکر شود: مرتبه علمی، رشته تحصیلی، گروه، دانشکده، دانشگاه و یا سازمان (پژوهشکده، پژوهشگاه) و پست الکترونیکی آکادمیک.
۷. معادل غیرفارسی اسامی و مفاهیم مهم در پاورقی هر صفحه آورده شود.
۸. ارجاعات درون متنی به صورت (نام مؤلف، سال انتشار، شماره صفحه) نگارش شود. برای مثال: (علوی و عبدالله‌زاده، ۲۰۰۳، ۲۵).
۹. تهیه چکیده گسترده به زبان انگلیسی برای مقاله‌های پذیرفته شده ضروری است.
۱۰. مقاله دارای فهرست منابع و مأخذ مستند و کامل و اطلاعات کتاب‌شناختی معتبر باشند و به سبک APA نگارش شود؛ برخی موارد در ذیل آمده است. برای دریافت کامل شیوه‌نامه به سایت مراجعه نمایید.

الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان کتاب (شماره چاپ). محل انتشار: نام انتشارات.	کتاب
آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). تحلیل‌گفتمان انتقادی (چاپ اول). تهران: انتشارات علمی _ فرهنگی. Morreale, S. P., Spitzberg, B. H., & Barge, J. K. (2007). Human communication: Motivation, knowledge and skills (2nd ed). Belmont, CA: Thomson Wadsworth.	
الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. نام نشریه، دوره یا سال (شماره)، صفحه پایان-صفحه آغاز.	مقاله در نشریه
ایمان، محمدتقی (۱۳۸۰). نقد روش‌های کمی و لزوم توجه به روش‌های کیفی در پژوهش رسانه‌ها در ایران. مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، ۱۶(۲)، ۱۴۷-۱۳۱. Lynch, J. (2006). It's not easy being interdisciplinary. <i>International Journal of Epidemiology</i> , 35, 1119-1122.	
الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال). عنوان مقاله. نام و نام‌خانوادگی (ویراستار)، نام اثری که مقاله در آن چاپ شده است. مقاله منتشر شده در عنوان کنفرانس، محل برگزاری (صفحه پایان - صفحه آغاز). محل نشر: نام ناشر.	
جمالی، حمیدرضا (۱۳۹۰). تولید علم ایران. در محمدصادق حسینی (ویراستار)، مجموعه مقالات علم در ایران. مقاله منتشر شده در کنفرانس علوم اجتماعی ایران، تالار قدس (صص ۲۸-۲۵). تهران: انجمن جیحون. Rowling, L. (1993, September). Schools and grief: how does Australia compare to the United States. In Wandarna coowar: Hidden grief. paper presented at the proceedings of the 8th National Conference of the National Association for Loss and Grief (Australia). Yeppoon, Queensland (pp. 196-201). Turrumurra, NSW: National Association for Loss and Grief.	مقاله در کنفرانس
الگوی کلی: نام‌خانوادگی نویسنده، نام (تاریخ). عنوان پایان‌نامه (پایان‌نامه منتشر نشده ...). دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور.	پایان‌نامه
جهانگشای رضایی، مصطفی (۱۳۸۴). طراحی و بکارگیری نرم‌افزار ارزیابی عملکرد واحدهای خودروسازی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تهران، تهران، ایران. Kassover, A. (1987). Treatment of abusive males: Voluntary vs. court-mandated referrals (Unpublished doctoral dissertation). Nova University, Fort Lauderdale, FL.	

۱۰. دریافت مقاله به صورت الکترونیکی و از طریق سایت www.isih.ir می‌باشد.
۱۱. مقاله‌های ارسالی مورد ارزیابی داوران تعیین‌شده از طرف هیئت تحریریه قرار خواهند گرفت و پذیرش نهایی آنها منوط به تأیید هیئت تحریریه است؛
۱۲. مسئولیت مطالب، نظریات و اطلاعات ارائه شده در مقاله‌ها و صحت و سقم آنها برعهده مؤلف یا مؤلفان است.

فهرست مقالات

الزامات و اقتضائات نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای
علی‌اکبر علیخانی / ۷

آمالگام، هیبرید و مناسک: مفاهیم مغفول در تحلیل الگوهای تلفیق رشتگی
مسعود سلمانی بیدگلی، حمیدرضا نمازی / ۳۳

تبیین و دسته‌بندی جریان معاصر سازی در مطالعات نظری میان‌رشته‌ای
نسرین سلجوقی، حسن رضائی، هیر و فرکیش / ۶۳

بررسی روش‌شناسی تحلیل محتوای کیفی تطبیقی
نورالله نورانی، علی‌اعلائی / ۱۰۵

رهیافت میان‌رشته‌ای در خوانش حس مکان از منظر هنرهای معماری و سینما
الناز ابی‌زاده / ۱۳۷

آسیب‌شناسی مطالعات خاورشناسان درباره اکولوژی و محیط زیست جهان
اسلام؛ رویکردی میان‌رشته‌ای
عباس احمدوند، سمیه نیسه / ۱۶۳



سخن سردبیر میهمان

گذار از الگوهای مکانیکی: واکاوی سه چالش پیشرویی مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

قاسم درزی^۱

استادیار پژوهشکده مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

gh_darzi@sbu.ac.ir

بدون آنکه ادغام نفی و یکپارچگی کامل روی دهد (گرونه، ۲۰۱۶). بر این اساس، هر رشته می‌تواند با حفظ هویت روش شناختی خود، از این گفت‌وگو متحول شود. این امر پرسش‌های بنیادینی را پیش می‌کشد: آیا تلفیق غایت واحد همه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای است؟ یا می‌توان از «موفقیت‌های هم‌زیستانه» بدون ادغام کامل سخن گفت؟ پرداختن به این پرسش، که در مقاله «تبیین و دسته‌بندی جریان معاصر سازی در مطالعات نظری میان‌رشته‌ای» نیز به آن اشاره شده، یکی از وجوه تمایز این شماره است.

۲. چالش شکاف نظریه و عمل: از فرآیندهای مکانیکی تا فضای زیسته پیچیده

چالش دوم به فاصله آشکار بین «سطح انتزاعی نظریه‌پردازی‌های میان‌رشته‌ای» و «واقعیت ملموس و پرابهام پژوهش در عمل» بازمی‌گردد. مدل‌های رایج «فرآیند میان‌رشته‌ای» (ریکو، ۲۰۲۱) اغلب گام‌هایی خطی و مکانیکی را ترسیم می‌کنند که گویی می‌توان همگرایی را با دستورالعملی استاندارد و به‌شکلی تجویزی محقق کرد. این نگاه، «خشکی و بی‌رویی» حاکم بر بسیاری از این مدل‌ها را نشان می‌دهد. در مقابل، واقعیت پژوهش میان‌رشته‌ای، همان‌گونه که در مطالعه اتنوگرافیک مرکز اقلیم‌شناسی شیلی (آندراگا و همکاران، ۲۰۲۳) و نیز در مقاله «بررسی روش‌شناسی تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» مشاهده می‌شود، سرشار از «ابهام، مذاکره روزمره، تفاوت‌های فرهنگی-معرفتی و سازگاری‌های خلاقانه» است. موفقیت در این فضا کمتر از پیگیری یک الگوی از پیش تعیین شده، و بیشتر حاصل «ظرفیت‌های ارتباطی، تاب‌آوری و کار جمعی» در مواجهه با «ناهم‌آوایی‌های سازنده»

میان‌رشته‌گرایی، به مثابه پاسخی به پیچیدگی فزاینده مسائل عالم انسانی، از آرمانی آکادمیک به ضرورتی گریزناپذیر در پژوهش‌های معاصر، به ویژه در علوم انسانی، بدل شده است. انتشار این ویژه‌نامه با هفت مقاله منتخب، که حاصل فرآیندی طولانی از ارزیابی و پالایش است، فرصتی مغتنم است تا نه تنها دستاوردهای این عرصه، که عمیق‌تر از آن، «چالش‌های ساختاری و معرفتی» پیش روی این دست از مطالعات را به بحث بگذاریم. آنچه این مقالات و دیگر آثار نظری پیشرو را به هم پیوند می‌زند، تلاش برای عبور از ستایش صرف این رویکرد و ورود به عرصه نقد و آسیب‌شناسی آن است. در این مسیر، سه چالش بنیادین قابل تامل است:

۱. چالش مفهوم «تلفیق»: از آرمان واحد تا واقعیت‌های کثرت‌گرا

مفهوم «تلفیق» یا «یکپارچه‌سازی» (Integration) برای دهه‌ها سنگ بنای تعریف موفقیت در مطالعات میان‌رشته‌ای تلقی می‌شد (رانا و همکاران، ۲۰۲۵؛ فوردمن و همکاران، ۲۰۱۷). این دیدگاه که ریشه در آرمان وحدت علوم دارد، موفقیت را در ادغام مفاهیم، روش‌ها، و چارچوب‌های معرفتی رشته‌های مختلف می‌دید. با این حال، همان‌گونه که در برخی از جدیدترین پژوهش‌های این حوزه شاهدیم (بری، ۲۰۲۰؛ همچنین: درزی، ۱۳۹۸) و نیز در مقاله حاضر با عنوان «نارشتگی؛ آسیب‌شناسی الگوهای تلفیقی رشتگی» مورد بحث قرار گرفته است، این ضرورت مطلق در حال بازمینی است. مواردی مانند همکاری موفق در «نظریه بازی‌های تکاملی» نشان می‌دهند که می‌توان شاهد تبادل عمیق و تغییرآفرین بین رشته‌ها بود،



است. این شکاف باعث شده است که آنچه در کتب روش‌شناسی تدریس می‌شود، اغلب ابزار مناسبی برای هدایت پژوهشگر در میدان پرتلاطم تعامل واقعی با دیگر رشته‌ها نباشد، مسئله‌ای که مقاله «الزامات و اقتضائات نگرشی و روشی نظریه پردازی میان رشته‌ای» مستقیماً به آن می‌پردازد.

۳. چالش گسست بین نظریه‌پردازان و کنشگران میدانی

پیامد مستقیم چالش پیشین، ایجاد «شکافی عمیق» بین دو جامعه است: از یکسو، «نظریه‌پردازان و فیلسوفان مطالعات میان‌رشته‌ای» که به تحلیل مفاهیم کلیدی می‌پردازند، و از سوی دیگر، «پژوهشگران میدانی» که در عمل و برای حل مسائل عینی، ناگزیر از سر زدن به حیطه‌های معرفتی دیگر هستند (موران، ۲۰۰۲). برای گروه دوم، مباحث انتزاعی اغلب دور از ذهن، غیرکاربردی و فاقد ضرورت فوری به نظر می‌رسد. این گسست به وضعیتی انجامیده که در آن، ممکن است یک محقق با تکیه بر شهود و درک کلی، پژوهش میان‌رشته‌ای عمیق و موفق‌تری انجام دهد، بی‌آنکه کوچک‌ترین آشنایی با ادبیات تخصصی این حوزه داشته باشد. این دوگانگی به وضوح در تمایز میان مباحث نظری طرح‌شده در مقاله «آسیب‌شناسی مطالعات بین رشته‌ای خاورشناسان درباره اکولوژی و محیط زیست جهان» و ضرورت‌های عملی و کاربردی مطرح در مقاله «هیافت میان رشته‌ای در خوانش حس مکان از منظر معماری و سینما» قابل ردیابی است. این فاصله، هم نظریه را از غنای تجربه عملی محروم می‌کند و هم عمل را از بینش‌های عمیق‌تر نظری بی‌بهره می‌سازد.

مقالات گردآوری شده در این ویژه‌نامه، هر یک به شکلی به بخشی از این چالش‌های سه‌گانه پاسخ می‌گویند و همگی نشان از عبور از مرحله توصیف صرف و ورود به فاز نقد و ارائه راه‌حل دارند. همان‌گونه که در مرور نظام‌مند رانا و همکاران (۲۰۲۵) بر آموزش دکتری تأکید شده، و کلاسن (۲۰۲۱) نیز بر آن پای می‌فشارد، وظیفه ما به عنوان جامعه علمی، نه نادیده گرفتن این تنش‌ها، بلکه «به رسمیت شناختن، مطالعه و مدیریت» آن‌هاست. باید به سمتی حرکت کنیم که «کار معرفتی» فعال و گفت‌وگوی مستمر بین رشته‌ها، جایگزین الگوهای خشک و ازپیش‌تصورشده شود. این ویژه‌نامه گامی است در این مسیر دشوار اما ضروری، با این امید که بتواند پلی باشد بین اندیشیدن به میان‌رشته‌گرایی و زیستن آن در فضای پیچیده و پویای علم معاصر.

منابع

درزی، ق. (۱۳۹۸). تاریخ انگاره میان‌رشته‌گرایی؛ گذار از نگاه آرمان‌گرایانه و مبتنی‌بر «تلفیق دانش» به رویکرد عمل‌گرایانه و مبتنی‌بر «حل مسئله». فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۱(۴)، ۱-۳۲. doi: 10.22035/isih.2020.3626.3809

Barry, A. (2020). *The politics of interdisciplinarity*. Economy and Society.

Frodeman, R., Klein, J. T., & Pacheco, R. C. S. (Eds.). (2017). *The Oxford Handbook of Interdisciplinarity* (2nd ed.). Oxford University Press.

Klein, J. T. (2021). *Beyond Interdisciplinarity: Boundary Work, Communication, and Collaboration*. Oxford University Press.

Moran, J. (2002). *Interdisciplinarity*, Routledge.

- Parker, M., et al. (2022). A critical review of interdisciplinary research: Integration as communion, performance and spatial politics. *Environment and Planning D: Society and Space*.

Rana, K., Aitken, S. J., & Chimoriya, R. (2025). Interdisciplinary Approaches in Doctoral and Higher Research Education: An Integrative Scoping Review. *Education Sciences*, 15 (1), 72.

Repko, A. F., Szostak, R., & Buchberger, M. P. (2021). *Interdisciplinary Research: Process and Theory* (4th ed.). SAGE Publications.

Undurraga, T., Mudd, S., Cotoras, D. et al. "They Don't Understand Us, but We Have to Understand Them": Interrogating the Making of Interdisciplinary Research in Chilean Climate Science. *Minerva*, 61, 581-606 (2023). <https://doi.org/10.1007/s11024-023-09495-y>

Grüne-Yanoff, T. Interdisciplinary success without integration. *Euro Jnl Phil Sci*, 6, 343-360 (2016). <https://doi.org/10.1007/s13194-016-0139-z>



مقاله پژوهشی

الزامات و اقتضانات نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای

علی‌اکبر علی‌خانی^۱

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۰۷؛ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۱

چکیده

نظریه‌پردازی در حوزه‌های میان‌رشته‌ای علوم انسانی و اجتماعی دشوارتر از نظریه‌پردازی رشته‌ای در این حوزه است. علاوه بر چارچوب نظری و روش که لازمه هرگونه نظریه‌پردازی است، نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای به برخی زمینه‌ها، شرایط و ویژگی‌های دیگری نیز نیاز دارد. مسئله این مقاله تبیین این ویژگی‌ها و شرایط به‌عنوان الزامات و اقتضانات نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای است. پرسش اصلی این است که نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، به‌غیر از چارچوب نظری و روش که بحث این مقاله نیست، به چه الزامات و اقتضاناتی نیاز دارد؟ مقاله این الزامات و اقتضانات را در چهار بخش دسته‌بندی و ارائه کرده است که عبارت‌اند از: علمی، فرهنگی، ذهنی و شخصیتی. مقصود از الزامات و اقتضانات علمی رعایت برخی قواعد مربوط به دانش و پژوهش است. منظور از الزامات و اقتضانات فرهنگی برخی روش‌ها و منش‌های نهادینه‌شده در رفتار و نگرش افراد است. الزامات و اقتضانات ذهنی به قابلیت‌ها و مهارت‌های ذهنی، زبانی، و اندیشه‌ورزی اشاره دارد. در الزامات و اقتضانات شخصیتی، برخی روحیات و ویژگی‌های شخصیتی و روان‌شناختی نظریه‌پرداز مدنظر بوده است. مقصود از «الزامات و اقتضانات»، قابلیت‌ها، توانایی‌ها و ویژگی‌های لازم برای نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای است. در این تحقیق از دو روش پدیدارشناسی و روش مدل‌سازی استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: مهارت نظریه‌پردازی، روش نظریه‌پردازی، فرهنگ علمی، شخصیت علمی

۱. مقدمه و بیان مسئله

نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی و اجتماعی یکی از مهم‌ترین شیوه‌های فهم تحولات پیچیده در جوامع انسانی و خلق دانش و اندیشه است. برای نظریه‌پردازی در این حوزه هم داشتن چارچوب نظری و هم پیروی از روش مناسب ضروری است. مورد روش‌های نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای آثاری نوشته شده ولی موضوع بحث ما نیست. مسئله این است که صرف رعایت چارچوب نظری و روش برای نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای کافی نیست. نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای به برخی زمینه‌ها، شرایط و ویژگی‌های دیگری نیز نیاز دارد. مسئله این تحقیق پرداختن به این ویژگی‌ها و شرایط به‌عنوان الزامات و اقتضائات نظریه‌پردازی است. بر این اساس پرسش اصلی این است که - به غیر از چارچوب نظری و روش که موضوع این مقاله نیست - نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای در علوم انسانی و اجتماعی به چه الزامات و اقتضائاتی نیاز دارد؟ برای پاسخ به پرسش اصلی، مباحث در چهار بخش ارائه شده و الزامات و اقتضائات نظریه‌پردازی را در زمینه‌های علمی، فرهنگی، ذهنی و شخصیتی دسته‌بندی و ارائه کرده‌ایم که در مجموع ۳۰ ویژگی یا الزام ارائه شده است. راهکارهای کسب و تقویت اغلب این الزامات و اقتضائات به آموزش و تمرین عملی نیاز دارد که از موضوع این مقاله خارج است. در حد کلی که برای پژوهشگران و دانشجویان تحصیلات تکمیلی گشودن راهی و نشان دادن چشم‌اندازی باشد به اجمال به مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرده‌ایم. توجه به این ویژگی‌های نگرشی روشی، علاوه بر نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای، برای انجام سایر پژوهش‌ها نیز مفید است. مقصود از «الزامات و اقتضائات» قابلیت‌ها، توانایی‌ها و ویژگی‌هایی است که برای نظریه‌پردازی لازم است.

۲. پیشینه تحقیق

«روش تحقیق»، «نظریه» و «نظریه‌پردازی» را به معنای رایج امروزی باید میراث اثبات‌گرایی^۱ دانست و در آن پارادایم درک کرد. با این حال سایر پارادایم‌های علمی مثل



تفسیری، انتقادی، پست‌مدرن و...؛ «روش»، «نظریه» و «نظریه‌پردازی» را در حوزه علوم انسانی و اجتماعی آن‌گونه که مد نظر اثبات‌گرایی بود از حیث انتفاع انداختند ولی نتوانستند آن را به کلی کنار بزنند، در عوض تغییرات جدی در آن پدید آوردند، از شدت و غلظت اثبات‌گرایانه آن کاستند، و آن را برای حوزه علوم انسانی و اجتماعی با رویکردهای اندیشه‌ای و پژوهش‌های کیفی به نوعی بومی و کاربردی کردند. این مقاله نیز با همین رویکرد کیفی، الزامات و اقتضانات نظریه رفتاری را بحث کرده است. در باره چیستی نظریه (کرایب^۱، ۱۳۸۱، ۴۰-۱۱) و تعریف آن آثار متعددی منتشر شده است (دانایی‌فرد، ۱۳۸۶، ۱۵۸). برخی آثار نیز به ویژگی‌های خاص نظریه‌ها و تفاوت آن‌ها با سایر متون علمی اشاره کرده‌اند (رفیع‌پور، ۱۳۸۹، ۹۳-۹۵؛ ون دی ون^۲، ۱۳۹۲، ص ۴۴-۴۵). این آثار اگرچه پیشینه و ادبیات نظریه‌پردازی است اما به موضوع این مقاله نپرداخته‌اند. یکی از منابعی که به‌طور غیرمستقیم به موضوع این مقاله ارتباط پیدا می‌کند کتاب مهارت‌های نظریه‌پردازی و مدل‌سازی (جاکارد و جکوبی^۳، ۱۳۹۵) است. بخش عمده این کتاب به روش‌های تکنیکی و مکانیکی برای نظریه‌پردازی به‌طور کلی اختصاص دارد و به مباحثی در مورد علل و عوامل غیر فنی و غیر روشی مؤثر در نظریه‌پردازی اشاره کرده است و در این مقاله به برخی از آن‌ها ارجاع داده‌ایم. منبع دیگری که می‌توان نام برد کتاب نظریه‌پردازی ترجمه سیدرضا حسینی مجموعه‌ای از دوازده مقاله از نویسندگان برجسته خارجی است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷). این کتاب به مباحث فنی برای نظریه‌پردازی، یا مباحث فلسفی در باب نظریه‌پردازی پرداخته است. شاید به سختی بتوان برخی مباحث مشابه این مقاله را از لابلاهای سطور استنباط کرد. یکی از منابعی که مباحثی در باب نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای مطرح کرده مقاله «ارزیابی نظریه‌پردازی در مطالعات مدیریت آموزشی بر اساس معیارهای میان‌رشته‌ای» است. اگر چه محور این مقاله مدیریت آموزشی است ولی به تناسب موضوع به

1. Craib
2. Van de Ven
3. Jacquart & Jacoby





نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای نیز پرداخته است (آهنچیان و همکاران، ۱۴۰۰). یکی دیگر از منابع قابل توجه در این حوزه کتاب روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای قرآنی است. این اثر اگر چه به نظریه‌پردازی نپرداخته ولی مباحث مهم و کاربردی در حوزه روش در مطالعات میان‌رشته‌ای قرآنی مطرح کرده است (درزی و قراملکی، ۱۳۹۹). نگارنده بیشتر مقاله‌ای در باب چالش‌ها و موانع فرهنگی نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای منتشر کرده که با این بحث متفاوت است (علیخانی، ۱۴۰۳ الف).

۳. روش تحقیق

برای انجام این تحقیق از دوروش استفاده شده است. روش نخست پدیدارشناسی است که طی آن پژوهشگر به شناخت مستقیم ویژگی‌های یک پدیده بر اساس تجربه انسانی می‌پردازد، پدیده را با توجه به تجربه‌ها توصیف می‌کند و سپس به «نحوه بروز» و «معناسازی حاصل از تجربه» با یک «رویکرد نظام‌مند» اقدام می‌کند. تجربه‌ها می‌توانند هم از نوع «عینی یا تجربه مادی و ملموس» باشند و هم در امور و پدیده‌های «ذهنی و انتزاعی» فهم و صورتبندی شوند (قاسمی، ۱۴۰۰، ۳۸۸). در این روش پژوهشگر کنش‌های انسانی را به‌عنوان یک واقعیت ساخت علمی می‌دهد. به نظر آلفرد شوترز ساخت واقعیت در دو سطح اتفاق می‌افتد، در سطح نخست کنشگران اجتماعی رفتارهای روزمره خود در بستر و زمینه معینی بر مبنای مقتضیات و شرایطی که در آن زندگی می‌کنند تفسیر می‌نمایند. در سطح دوم اندیشمندان تلاش می‌کنند دریابند که کنشگران چگونه این کار را انجام می‌دهند، در چنین حالتی، پژوهشگر در فرایند تفسیر و تشخیص معانی مورد نظر خود از مشاهدات انجام شده قرار می‌گیرد. معنایی که از سوی پژوهشگر به تجربه الصاق می‌شود بسیار مهم است و این بدان معناست که از تجربه چیزی می‌سازد. آنچه در این فرایند ساخته می‌شود یک پدیدار یا واقعیت است. در پدیدارشناسی تفسیری، در یک فرایند چهار مرحله‌ای، محوریت تفسیر تجربه زیسته انسان است و تجربه زیسته همان پدیده‌ای است که به صورت نوشته و متن بیرون می‌آید (ایمان، ۱۳۹۷، ۱۹-۲۴).



روش دوم که در این تحقیق استفاده شده «روش مدل‌سازی» است. مدل یکی از مفاهیم مهم در فلسفه علم و معرفت‌شناسی معاصر برای تحلیل واقعیت‌هاست. یکی از وظایف و کارکردهای دانش فهم واقعیت است و مدل می‌تواند بخش قابل تصور از یک واقعیت را در حد خودش به ما نشان دهد. مدل می‌تواند عناصر یک واقعیت و نحوه تعامل این عناصر را با یکدیگر و روابط آن‌ها را با محیطشان آشکار کند. مدل ابزاری برای تحلیل واقعیت‌ها و یک روش کنترلی برای شرح و تأویل خصوص روابط بین متغیرها یا دستگاهی از مفاهیم یا پدیده‌هاست که با استعاره‌های نظام‌مند، که قدرت تبیین‌کنندگی دارند، همراه می‌شود و هدف آن نظم‌دهی و ساده‌سازی دیدگاه ما درباره یک واقعیت یا بخشی از آن است. مدل‌ها به واقعیت نزدیک می‌شوند ولی به‌طور کامل بر آن منطبق نمی‌شوند. به عبارت دیگر، فقط ابعادی از واقعیت در مدل نشان داده می‌شود که پژوهشگر آن‌ها را مهم می‌داند. ارکان مدل عبارت‌اند از: اجزاء، متغیرها، پارامترها، ارتباطات تابعی، محدودیت‌ها و تابع معیار (خنیفر و مسلمی، ۱۴۰۲، ج ۱، ۵۲۱ و ۵۲۳-۴). گفتنی است اگر چه مباحث مقاله عام است ولی بیشتر فضای جامعه علمی ایران مد نظر بوده است. بخشی از مباحث تجربیات شخصی نگارنده طی چند دهه پژوهش و تدریس روش تحقیق در مقاطع تحصیلات تکمیلی بوده است.

۴. نظریه و نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای

نظریه چیست و چه تعریفی دارد؟ چنانکه از تعاریف متعدد نظریه برمی‌آید نظریه یکی از صورت‌هایی است که دانش معتبر و قابل اتکا در قالب آن ارائه می‌شود و ساخته ذهن و نتیجه خلاقیت پژوهشگران و متخصصان بر مبنای تجربه‌ها و رخدادهای جوامع بشری، برای فهم درست‌تر آنها، و کشف و فهم علل و ریشه‌های آنهاست. نظریه، قابل فهم‌کردن پدیده‌های واقعی از طریق کشف و بازسازی منطق درونی حاکم بر آنهاست. همچنین نظریه تجزیه یک واقعیت، مفهوم‌سازی و اسم‌گذاری برای بخش‌های مختلف آن، کشف یا تعریف ارتباط منطقی بین مفاهیم و بخش‌ها، و در نهایت قابل فهم‌کردن



ماهیت آن برای مخاطب است. میزان توانایی تبیین و پیش‌بینی هر نظریه‌ای، به میزان تطابق آن با واقعیت‌ها بستگی دارد. در کتاب نظریه‌پردازی با نظریه و روش ارته بیست و پنج تعریف از نظریه از دیدگاه صاحب‌نظران مختلف بیان شده است (علیخانی، ۱۴۰۳، ب، ۳۲-۲۸). در تعریفی که نویسنده از نظریه در این کتاب ارائه داده:

نظریه مجموعه‌ای نظام‌مند از مفاهیم، انگاره‌ها، فرض‌ها، اصول، قواعد، گزاره‌ها و تعاریف برآمده از مشاهده، دانش، تجربه و خلاقیت است که با شناخت و برقراری روابط بین آنها، به: توصیف، تحلیل، تعلیل و تبیین سرشت پدیده‌ها و رفتارهای انسانی و اجتماعی، کشف روابط علی بین آنها، چستی، چرایی و چگونگی علل و متغیرها، و گاهی به پیش‌بینی آینده می‌پردازد (علیخانی، ۱۴۰۳، ب، ۳۲).

«نظریه‌پردازی» ساخت یک نظریه با ویژگی‌های فوق و در قالب یک چارچوب نظری و روش مشخص است. به عبارت دیگر، نظریه محصول و نتیجه فرایند و اقدامات خلاقانه ذهنی و عملی پژوهش‌مبناست که به این فعالیت علمی و فرایند «نظریه‌پردازی» می‌گوییم. نظریه ضرورتاً با طی کردن آن فرایند و پایبندی به برخی چارچوب‌های نظری و روشی به‌مثابه یک سیستم ساخته و پرداخته می‌شود. نظریه‌پردازی به تناسب ماهیت موضوع و حوزه تخصصی، مرحله‌ها و اقتضانات نظری و روش‌های مختلفی دارد.^۱ در تعریفی که نگارنده از نظریه‌پردازی به معنای کلی ارائه داده است:

«نظریه‌پردازی عبارت است از فرایندی که از کنج‌کاوی عالمانه و روشمند برای فهم یک پدیده آغاز می‌شود و با ساخت خلاقانه مفاهیم جدید و ایجاد ارتباط نظام‌مند بین آن مفاهیم و واقعیت‌های مربوطه، با کشف روابط بین علل و متغیرهای پدیده و قواعد حاکم بر آنها، در نهایت به ساخت یک نظام مفهومی-واقعی برای فهم پدیده می‌انجامد» (علیخانی، ب، ۱۴۰۳، ۳۳).

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

- حسن دانایی‌فرد (۱۳۸۶). نظریه‌پردازی؛ مبانی و روش‌شناسی‌ها. تهران: انتشارات سمت، صص ۳۱۷-۳۱۷ و ۳۷۰-۳۴۷. در این اثر نویسنده چهار روش را برای نظریه‌پردازی معرفی کرده، و یک روش نیز خود نویسنده ارائه داده است.
- سیدحسین سیف‌زاده (۱۳۸۸). نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل؛ مبانی و قالب‌های فکری، تهران: انتشارات سمت، صص ۲۴-۱۵.
- Swedberg, R. (2012). Theorizing in sociology and social science: turning to the context of discovery. *Theory and Society*, 41(1), 1- 40.

اما نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای وجوه پیچیده‌تری دارد. تعریف نگارنده از نظریه‌پردازی

میان‌رشته‌ای به شرح زیر است:

نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای عبارت است از فرایندی که از کنجکاوی عالمانه و روشمند برای فهم یک پدیده چند وجهی آغاز می‌شود و با ساخت خلاقانه مفاهیم جدید در پارادایم‌های مختلف علمی و ایجاد ارتباط نظام‌مند بین آن مفاهیم و واقعیت‌های مربوطه، با کشف روابط چندجانبه بین علل و متغیرهای پدیده و قواعد حاکم بر آن‌ها، در نهایت به ساخت یک نظام مفهومی-واقعی برای فهم پدیده می‌انجامد.

۵. یافته‌ها؛ الزامات و اقتضانات نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای

در ادامه به چهار دسته الزامات و اقتضانات نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای می‌پردازیم. اغلب این الزامات و اقتضانات، در نظریه‌پردازی رشته‌ای نیز باید رعایت شوند با این حال در نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای ضرورتی مضاعف و ابعاد پیچیده‌تری دارند.

۱-۵. الزامات و اقتضانات علمی

اگرچه الزامات و اقتضانات علمی پژوهشی از یک جهت مهم‌تر از سه دسته نگرش‌ها و منش‌های بعدی هستند و بر آن‌ها تقدم رُتبی دارند، ولی از جهات مختلف سایر الزامات و اقتضانات تقدم زمانی و زمینه‌ای دارند و پایبندی به آن‌ها دشوارتر از الزامات و اقتضانات علمی پژوهشی است، آموزش، فراگیری، تمرین و به‌کار بستن الزامات و اقتضانات علمی پژوهشی شدنی‌تر و دست‌یافتنی‌تر از سایر الزامات و اقتضانات علمی پژوهشی است. الزامات و اقتضانات علمی پژوهشی در پی می‌آیند.

۱. مسئله‌مندی میان‌رشته‌ای: داشتن مسئله چندوجهی و داشتن دغدغه میان‌رشته‌گی

برای حل آن، مهم‌ترین شرط برای گام‌نهادن در وادی پژوهش و نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای است. چنین مسئله‌ای باید به‌طور مشترک در حوزه بیش از یک رشته شکل بگیرد، در یک فرایند طبیعی در مواجهه پژوهشگر با مشکلات جامعه خود برای او پدید آید و ذهن او را به خود مشغول کند و برای حل آن با بهره‌گیری از پارادایم‌های چند رشته، در او دغدغه و وسوسه ایجاد شود. داشتن مسئله میان‌رشته‌ای حالتی در پژوهشگر و





نظریه‌پرداز ایجاد می‌کند که او را آسوده‌خاطر نمی‌گذارد و وی خود را به‌لحاظ اخلاقی یا از باب مسئولیت اجتماعی یا وظیفه‌سازمانی مکلف و موظف به حل آن با بهره‌گیری از حوزه‌های معرفتی چند رشته می‌داند و حاضر است برای آن وقت و انرژی بگذارد و هزینه‌ای بیشتر از نظریه‌پردازی رشته‌ای پرداخت کند. در خصوص چیستی مسئله و چگونگی مسئله و طرح آن اغلب آثار روش تحقیق بحث کرده‌اند.^۱

۲. جرئت‌مندی میان‌رشته‌ای: داشتن جرئت و جسارت علمی یکی از ضرورت‌های نظریه‌پردازی است و نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای جرئت و جسارت بیشتری نیاز دارد. جرئت نوآوری و جسارت علمی، جرئت گذار از مشهورات و مسلمات رشته، جرئت شکستن عادت‌ها، جرئت عبور از مرزهای شناخته شده هر رشته و مواردی از این قبیل است. جرئت‌مندی زیر سؤال بردن یا نادیده گرفتن مستند و مستدل فرضیه‌ها و باورهای علمی موجود در یک رشته است که بزرگان علمی آن‌ها را قبول دارند یا فضای غالب جامعه ذی‌ربط آن را درست می‌داند و به آن احترام می‌گذارد. گام بعدی ارائه یافته‌های جدید متقن‌تر و کارآمدتر بر آمده از چند رشته به جای آن‌هاست.

۳. داشتن نگرش و بینش میان‌رشته‌ای: مهم‌ترین ضرورت وارد شدن به حوزه‌های میان‌رشته‌ای عموماً و نظریه‌پردازی در این حوزه خصوصاً، داشتن تخصص در رشته‌های مربوطه است. هیچ‌کس با خواندن تعدادی کتاب و مقاله در یک موضوع، در آن حوزه متخصص نمی‌شود؛ اگر چه اطلاعات خوبی به دست می‌آورد. بنابراین، نظریه‌پرداز میان‌رشته‌ای باید مراقب باشد در دام «توهم دانایی» نیفتد و به‌طور جامع و دقیق در رشته‌های مورد نظر متخصص شود یا از متخصصان دیگر بهره بگیرد.

۴. ایده‌پردازی: تمام نوآوری‌های بشر از ایده‌پردازی نشئت می‌گیرد. ایده‌ها اول در ذهن شکل می‌گیرند، به تدریج پخته می‌شوند، و سپس تحقق می‌یابند. ایده نظریه میان‌رشته‌ای ابتدا باید در ذهن نظریه‌پرداز در قالب ایده‌های پراکنده و مبهم شکل بگیرد،

۱. برای نمونه رجوع کنید به: ذکایی، ۱۴۰۲، ص ۲۱-۴۷؛ بلیکی، ۱۳۹۹، ص ۶۸-۷۰؛ قراملکی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۵-۱۵۱؛ ربکو، ۱۳۹۴، ص ۲۴۳-۲۴۴.

ورز بخورد، صیقل یابد و سپس با اتصال اجزای مختلف، یک نظام نظری میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای شکل بگیرد. در کتاب مهارت‌های نظریه‌پردازی و مدل‌سازی، ۲۶ روش برای ایده‌پردازی بیان شده است.^۱

۵. نوشتن ایده‌های اولیه: نکته بسیار مهم در ایده‌پردازی، آوردن ایده‌های اولیه و ناقص و نپخته روی کاغذ است. وقتی ایده‌ها نوشته می‌شوند، عینیت می‌یابند، خود را به صورت ملموس نشان می‌دهند، نقاط ضعف و قوتشان معلوم می‌شود و بهتر می‌توان آنها را تنقیح و تکمیل کرد. بنابراین، نخستین گام برای تحقق ایده، نوشتن آن است. هر روز هزاران ایده در ذهن‌ها ایجاد می‌شود و به دلیل ننوشتن پس از مدتی دستخوش فراموشی می‌گردد. پس از نگارش ایده‌ها باید دقت کرد که وجوه میان‌رشته‌ای آن‌ها برجسته باشد.

۶. مفهوم‌سازی میان‌رشته‌ای: بخش مهمی از نظریه‌پردازی مفهوم‌سازی است. مفهوم‌سازی در نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای باید چندوجهی و عمیق‌تر و از چند پارادایم علمی باشد. پژوهشگر و نظریه‌پرداز میان‌رشته‌ای نباید هراس داشته باشد از اینکه واژه‌ها و مفاهیمی را ابداع و اختراع کند یا از ترکیب مفاهیم موجود یک مفهوم جدید بسازد. مهم نیست که این مفهوم مورد قبول جامعه علمی یکی از رشته‌های یا همه حوزه‌های میان‌رشته‌ای قرار می‌گیرد یا نمی‌گیرد. هر دو حالت ممکن است ولی نظریه‌پرداز نباید از ترس اینکه مفهوم ساخته‌شده عجیب یا نامأنوس به نظر می‌رسد از ابداع مفاهیم دست بردارد. همه مفاهیم روزی نبوده‌اند و کسی آن‌ها را ابداع کرده است.

۷. تعریف‌سازی: تعریف‌سازی میان‌رشته‌ای مرحله‌ای تخصصی‌تر از مفهوم‌سازی است با اینحال در ارائه تعریف‌های جدید بر آمده از چند حوزه دانش و معرفت نیز پژوهشگر و نظریه‌پرداز نباید هراس به خود راه بدهد. این که تعریفش تا چه حد متقن است و آیا مورد قبول جامعه علمی قرار می‌گیرد، نباید موجب نگرانی نظریه‌پرداز باشد؛ چون اغلب معتقدان به یک رشته تعاریف میان‌رشته‌ای را برنمی‌تابند. ضمن اینکه تعاریف به تدریج طی تحقیق و بعد از آن کامل می‌شوند. همه کسانی که به تعریف

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: جاکارد و جکوبی، ۱۳۹۵، ص ۹۹-۱۳۷.





مفاهیم میان‌رشته‌ای پرداخته‌اند کمابیش انسان‌هایی مثل بقیه بوده‌اند و به تدریج تعریف تعمیق شده و مقبولیت عام پیدا کرده است.^۱

۸. تکمیل تدریجی: هیچ اثر علمی، فکری، هنری، و هیچ اختراع و ابداعی، از ابتدا در حد مطلوب یا عالی نبوده است؛ بلکه به تدریج شکل گرفته، نواقص آن رفع شده، مراحل تکامل را طی کرده، و به سطح قابل قبول ارتقا یافته است. هر متن علمی یا ایده و اندیشه و اختراعی تا نوشته نشود و عینیت نیابد نقاط ضعف و قوتش روشن نمی‌شود و نمی‌تواند مراحل تکمیل و تکامل را طی کند. پژوهشگر، نظریه‌پرداز میان‌رشته‌ای و هرکسی که می‌خواهد مدلی ارائه دهد حتماً باید از ابتدا آن را روی کاغذ بیاورد، از بیرون به آن نگاه کند، در معرض نقد و قضاوت دیگران قرار دهد و به تدریج آن را کامل کند. هر اثر ارزشمند و عمیقی، با رفت و برگشت‌ها و بازبینی‌های مکرر بر اساس نظر منتقدان به تکامل می‌رسد.

۹. ویرایش مکرر: بلافاصله پس از اتمام اولیه متن تحقیق یا نظریه میان‌رشته‌ای نباید آن را به کاربران داد یا به چرخه نشر سپرد. هر متن علمی، به‌ویژه در حوزه میان‌رشته‌ای، باید پخته و رسیده شود، پخته‌شدن متن به این است که پس از نهایی شدن، مدتی بماند و نویسنده بارها در شرایط و حال‌وهوای مختلف به ویرایش علمی و محتوایی آن پردازد. بهتر است بعد از اتمام متن، نویسنده فیش‌های قبلی را مجدداً مرور کند، و آثار جدیدی را در حوزه میان‌رشته‌ای یا چندرشته‌ای در موضوع مطالعه کند و سپس به متن اصلی بازگردد و برای چندمین بار آن را ویرایش و تکمیل کند.

۱۰. خلاصه‌نویسی: شایسته است هر متن علمی «کوتاه و گویا» باشد. پرهیز از «اطناب مُمِلّ و ایجاز مُخَلّ»^۲ لازمه هر متن علمی و پژوهشی است. یعنی به اندازه‌ای باشد که نه بتوان جمله‌های اضافی و قابل حذف در آن دید و نه آنقدر خلاصه باشد که معنی را نرساند. یکی از خطاهای رایج نوشتاری، طول و تفصیل بی‌جا، توضیح

۱. درخصوص برخی قواعد تعریف رجوع کنید به: قراملکی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۷-۱۷۸.

۲. طول و تفصیل ملال آور یا تلخیص بیش از حد که معنی و مقصود را نرساند.

واضحات، یا پرداختن به موضوعات و مباحث مقدماتی یا حاشیه‌ای است که هدف اصلی آن متن یا تحقیق نیست. شاخص این است که هر جا بتوان مبحث، جمله، یا کلمه‌ای را حذف کرد که اخلال در معنی و مقصود نویسنده و هدف متن ایجاد نکند، باید حذف کرد.

۱۱. تاریخ‌دانی: «ملتی که تاریخ نداند مجبور به تکرارش خواهد بود».^۱ دانستن تاریخ جامعه ذی‌ربط برای پژوهشگر و نظریه‌پرداز میان‌رشته‌ای ضروری است. هیچ پژوهشگر و نظریه‌پردازی نمی‌تواند بدون آگاهی از تاریخ جامعه‌ای که درباره آن می‌نویسد متن متقن و قابل‌اتکایی خلق کند. این امر در نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای اهمیتی مضاعف می‌یابد. این بدان معنی نیست که ضرورتاً از مباحث تاریخی در پژوهش یا نظریه خود استفاده کند؛ بلکه بدین معناست که مطالعه تاریخ یک بینش و نگرشی به محقق و نظریه‌پرداز می‌دهد که در تمام مباحث او مؤثر خواهد بود و نظراتش را عمیق‌تر، واقع‌گرایانه‌تر، عالمانه‌تر، مفیدتر، و کاربردی‌تر خواهد کرد.

۱۲. فرهنگ‌شناسی: علاوه بر حوزه‌های تخصصی میان‌رشته‌ای، یکی از مهم‌ترین مراحل نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای شناخت مؤلفه‌های فرهنگی است و همین امر غلظت میان‌رشته‌ای نظریه را افزایش می‌دهد. فرهنگ زیربنای جامعه‌پذیری و شکل‌دهی شخصیت انسان‌ها و رفتارها و واکنش‌های کسانی است که موضوع پژوهش و نظریه‌پردازی قرار گرفته‌اند. بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی و به تبع آن خلق خوی انسان‌ها پنهان و غیر رسمی هستند و حتی گاهی قابل بیان و بحث نیستند ولی در کنش‌ها و واکنش‌های کنشگران سیاسی اجتماعی تأثیر بسزایی دارند و پدیده‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این متغیرها و پیچیدگی‌های فرهنگی و خلقی مشاهده‌ناپذیر یا سخت مشاهده‌پذیرند به آسانی و در کوتاه‌مدت قابل فهم و کشف نیستند و شناخت

۱. این مضمون با عبارات گوناگون و منسوب به اشخاص متعدد، رایج است؛ اما معروف‌ترین آنها از زبان «جورج سانتایانا» فیلسوف آمریکایی بیان شده است که می‌گوید: «کسانی که نتوانند گذشته را به یاد بیاورند، محکوم به تکرار آن هستند.» (Santayana, 1905). یا «کسانی که از تاریخ نیاموزند، محکوم به تکرار آن هستند»، و یا «کسانی که نتوانند گذشته خود را به یاد بیاورند، محکوم به تکرار اشتباهات خویش‌اند»، و یا «کسانی که تاریخ نخوانند، محکوم به تکرار آن هستند» و «کسانی که نتوانند از اشتباهات پیشین خود درس بگیرند، محکوم به تکرار آنها هستند».



آن‌ها به تلاش و تجربه نیاز دارد. بدون شناخت زیرساخت‌ها و بن‌مایه‌های فرهنگی جامعه مورد مطالعه، پژوهش و نظریه عمیق و کارآمد نخواهد بود. فرهنگ ایرانی از جمله پیچیده‌ترین فرهنگ‌ها در جهان به‌شمار می‌رود^۱ و بدون شناخت آن فهم پدیده‌ها و تحولات سیاسی اجتماعی ایران به آسانی امکان‌پذیر نخواهد بود.

جدول ۱. الزامات و اقتضائات علمی

ردیف	ویژگی موردنیاز	ضرورت - پیامد علمی
۱	مسئله‌مندی میان‌رشته‌ای	حل مسئله اولین شرط هر پژوهش و نظریه‌پردازی
۲	جرت‌مندی میان‌رشته‌ای	شکستن مرزهای موجود دانش و گذار از مشهورات علمی
۳	بینش میان‌رشته‌ای	ضرورت تخصص در چند رشته و شناخت پارادایم‌های آن‌ها
۴	ایده‌پردازی	شروع هرگونه دانش و نوآوری از ایده
۵	نوشتن ایده‌های اولیه	فراموشی ایده‌ها بدون ثبت و نگارش
۶	مفهوم‌سازی میان‌رشته‌ای	شکل‌گیری هر نظریه از مجموعه‌ای از مفاهیم جدید
۷	تعریف‌سازی	ضرورت تعریف مفاهیم در راستای اهداف نظریه
۸	تکمیل تدریجی	صیقل‌خوردن تکمیل تدریجی هر دستاورد علمی
۹	ویرایش مکرر	پخته و عمیق‌شدن نظریه در ویرایش‌های مکرر
۱۰	خلاصه نویسی	ضرورت پایبندی به اصل «پرهیز از اطناب ممل و ایجاز منحل»
۱۱	تاریخ دانی	«ملتی که تاریخ نداند مجبور به تکرارش خواهد بود»
۱۲	فرهنگ‌شناسی	فرهنگ زیربنای تمام نگرش‌ها، بینش‌ها و کنش‌ها



۵-۲. الزامات و اقتضائات فرهنگی

فرهنگ زیربنای تمام نگرش‌ها و منش‌های انسان است و در جامعه‌پذیری افراد از طفولیت تا بزرگسالی ریشه دارد.^۲ بخش عمده فرهنگ در ناخودآگاه انسان‌ها نشسته و با تربیت آن‌ها دارای پیوند وثیق است. تعاریف متعددی از فرهنگ^۳ و جامعه‌پذیری^۴ ارائه شده است که موضوع بحث ما نیست. مقصود از الزام‌ها و اقتضائات فرهنگی، نگرش‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: سریع‌القلم، ۱۳۸۶؛ فراستخواه، ۱۳۹۹؛ مصلی‌نژاد، ۱۳۸۹؛ غلامی، ۱۳۹۹؛ نراقی، ۱۳۹۹؛ جمالزاده، ۱۳۴۴.
 ۲. درخصوص تعریف نویسنده از فرهنگ و جامعه‌پذیری رجوع کنید به: علیخانی، ۱۴۰۰، ص ۱۰۳-۱۰۴.
 ۳. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: آشوری، ۱۳۹۳؛ بشیری، ۱۳۷۹.
 ۴. برای دیدن این تعاریف رجوع کنید به: منادی، ۱۳۸۷؛ اوپرفیلد، ۱۳۹۷.

و منش‌هایی است که پژوهشگر و نظریه‌پرداز خودش باید واجد آن‌ها باشد تا بتواند نظریه‌های عمیق‌تر، کارآمدتر و مقرون به صحت و واقعیت در حوزه میان‌رشته‌ای پردازد. مهم‌ترین الزام‌ها و اقتضائات فرهنگی به شرح زیرند:

۱. پرهیز از تعصب میان‌رشته‌ای: تعصب در هر امری یک ویژگی فرهنگی و شخصیتی است. واقعیت‌های انسانی و اجتماعی بسیار پیچیده‌تر از آن هستند که به آسانی توسط یک نفر و از منظر یک علم قابل درک و فهم باشند. به هر میزان و از هر منظر پژوهشگر و نظریه‌پرداز تلاش کند واقعیت مورد مطالعه را بفهمد، باز هم ابعادی از آن مبهم نامکشف خواهد ماند. به همین دلیل، نه تنها در حوزه تک‌رشته‌ای، بلکه در حوزه‌های میان‌رشته‌ای نیز نظریه‌پرداز نباید بر اتقان و صحت اندیشه‌ها، یافته‌ها و آثار خود تعصب و اصرار ورزد و مطلق‌گویی و خودحق‌پنداری کند. به همان میزان که تعصب رشته‌ای منفی است، تعصب میان‌رشته‌ای نیز آثار زیان‌بار علمی دارد. این ویژگی در چپه ذهن انسان را بر نقد و نظر دیگران می‌بندد و اولین نقطه درجا زدن و انحطاط است. هیچ تضمینی وجود ندارد که نظریه‌ها و اندیشه‌هایی، حتی میان‌رشته‌ای، ضرورتاً یا برای همیشه درست باشند.^۱ استقبال از نقد و نظر دیگران نخستین شرط اندیشه‌ورزی و دانشمندی است (آمدی، ۱۴۱۰ق، ۱۹۸).

۲. واقع‌گرایی تلخ: نظریه‌پردازی پرداختن به واقعیت‌هاست و نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای پرداختن به واقعیت‌های پیچیده‌تر و چندبُعدی است. مقصود از واقع‌گرایی تلخ این است که انسان خود را با واقعیت‌هایی روبه‌رو کند که برایش تلخ هستند و دوست ندارد آن‌ها را بشنود یا بپذیرد.^۳ یکی از ویژگی‌های فرهنگ ایرانی این است که معمولاً افراد واقعیت‌ها را آن‌گونه که دوست دارند فهم می‌کنند نه آن‌گونه که هست. این

۱. اصول مسلم اخلاقی و انسانی که از آن‌ها به حُسن و قبح عقلی و ذاتی یاد می‌شود از شمول بحث ما خارج‌اند. مقصود ما عدم تعصب و اصرار بر دانسته‌ها و یافته‌های یک نظریه علمی است که بر اساس داده‌های محدود در یک زمان و مکان مشخص به نتایجی رسیده است.
۲. امام علی (ع) فرمود: احمق النَّاس من ظنَّ انهٗ اعقل النَّاس. احمق‌ترین مردم کسی است که فکر می‌کند عاقل‌ترین است. (عبدالواحدبن محمد آمدی، ج ۱، ص ۱۹۸). مولانا هم در دفتر سوم مثنوی می‌گوید: سخت‌گیری و تعصب خامی است/ تا جینی کار خون آشامی است.
۳. امام علی (ع) در نامه خود به حاکم مصر توصیه کرد و آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید، و در آنچه کنی یا گویی - خدا آن را از دوستانش ناپسند دارد - کمتر یاری‌ات کند. و به پارسایان و راستگویان ببیوند و آنان را چنان بپرور که تو را فراوان نستانند و با ستودن کار بیهوده‌ای که نکرده‌ای خاطرت را شاد نمایند، که ستودن فراوان خودپسندی آرد و به سرکشی و ادارد (نهج البلاغه، نامه ۵۳).





ویژگی تقریباً به اغلب سطوح جامعه از حاکمان و مدیران گرفته، تا ارکان تصمیم‌گیری و حتی مجامع علمی و دانشگاهی رسوخ کرده است. این ویژگی که می‌توان آن را «ایدئال‌گرایی کبکی»^۱ نامید به این معنی است که افراد واقعیت‌ها را نادیده می‌گیرند، یا آن را به‌گونه‌ای که دوست دارند تفسیر و توجیه می‌کنند، یا از آن فرار می‌کنند چون وفق مرادشان نیست و تمایل ندارند با چنین شرایطی مواجه شوند. پژوهشگر و نظریه‌پرداز باید واقعیت‌های تلخی را که برخلاف میل یا اعتقاد و باور و نظر خودش یا دیگران است بپذیرد، با آن‌ها روبه‌رو شود و آن‌ها را بیان کند. حتی شایسته است آن‌ها را بزرگنمایی کند تا بتواند خطرات و تبعات منفی و مخرب آن را نشان دهد و مسئولان ذی‌ربط را به یافتن راه‌حل وادار کند. تا زمانی که انسان با واقعیت‌های تلخ روبه‌رو نشود، آن‌ها را فهم نکند و نپذیرد، نمی‌تواند قدمی در جهت اصلاح بردارد.

۳. درک نظرات مخالف: نادیده‌گرفتن اندیشه‌ها و نظرات مخالف حتی اگر تک‌رشته‌ای باشند نه تنها موجب تضعیف آن‌ها و تقویت نظرات میان‌رشته‌ای نمی‌شود بلکه باعث می‌شود اندیشه‌ها، نظرات، و دیدگاه‌های میان‌رشته‌ای نحیف، ضعیف، یک‌طرفه و تک‌بعدی بار بیابند و باقی بمانند. پژوهشگر و نظریه‌پرداز میان‌رشته‌ای باید با جرئت و جسارت و روی گشاده به استقبال اندیشه‌ها و نظرات مخالف برود و نه به صورت نمایشی، صوری، شعاری و رفع تکلیفی، بلکه در حقیقت و با تمام وجود درصدد فهم آن‌ها برآید. در این صورت قادر خواهد بود خودش اندیشه‌ها، نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی عمیق و جدی خلق کند. وجود مخالف همیشه نعمت و فرصت است که از اختلاف در «طبایع و سلايق» ناشی می‌شود.^۲ نظرات مخالف به‌هر حال به‌عنوان یک واقعیت وجود دارند و بی‌توجهی ما به آن‌ها چیزی را تغییر نمی‌دهد.

۱. ضرب‌المثل «مثل کبک سرش را زیر برف کرده» به این معنی است که وقتی کبک شکارچی را می‌بیند سرش را زیر برف می‌کند و فکر می‌کند که شکارچی او را نمی‌بیند. کنایه از فرار از واقعیت یا انکار آن.

۲. اختلاف طبایع و سلايق از مزیت‌های نظام خلقت و جزو ذات آن است و اختلاف در اندیشه‌ها و نگرش‌ها نیز از همین جا ناشی می‌شود. اختلاف در تفکر و نگرش و در مرحله بعد اختلاف و تضاد در منافع را باید پذیرفت ولی با گفت‌وگو و مصالحه بر مبنای عدالت و با محوریت محبت به توافق رسید. جاهلان اختلاف و مخالفت را به نفرت و کینه و دشمنی تفسیر یا تبدیل می‌کنند. خواجه‌نصیرالدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری مباحث مبسوط و مفیدی در این خصوص دارد (طوسی، ۱۳۸۷).

۴. توجه به فضای فکری مخاطب: حوزه‌های میان‌رشته‌گی برای بسیاری از افراد نامفهوم یا غیرقابل فهم می‌نماید. در فرهنگ گفتاری و نوشتاری، معمولاً افراد حرف، نظر، دغدغه و ایده خود را مطرح می‌کنند و کمتر فضای فکری، سطح و میزان درک، و نیاز و دغدغه مخاطب را در نظر می‌گیرند. چنین شرایطی همانند سخن گفتن با گنگ‌هایی است که شما را نمی‌فهمند. به عبارت دیگر، افراد ضمن اینکه سخنان همدیگر را می‌شنوند اما منطق و فضای فکری یکدیگر را درک نمی‌کنند. شناخت و فهم عمیق منطق و فضای فکری مخاطبان، نه به قصد پاسخ یا مجادله، بلکه به قصد درک و یادگیری از آن، از ضرورت‌های هرگونه پژوهش و نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای است. باید تلاش کرد مباحث یا نظریه‌های میان‌رشته‌ای را متناسب با فضای فکری مخاطب طرح کرد.

۵. تقدم فهم بر تجویز: در فرهنگ سیاسی اجتماعی و حتی فرهنگ علمی ایران، حرص و ولع زیادی برای امر و نهی، توصیه و نصیحت و کنترل‌گری وجود دارد. اغلب افراد نسخه می‌پیچند و راه‌حل ارائه می‌دهند در حالی که کمتر درصدد فهم و درک عمیق مسئله و شرایط، آن‌گونه که هست، برمی‌آیند. در ایران، در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی، تربیتی، و... هر کسی انتظار دارد بقیه مثل او بیندیشند، مثل او انتخاب کنند و هر آنچه او می‌پسندد بپسندند. به همین دلیل راه‌های مورد نظر خودشان را برای دیگران نیز تجویز می‌کنند بدون اینکه باورها، انگاره‌ها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و شرایط طرف مقابل را به‌طور عمیق درک کرده باشند. شایسته است نظریه‌پرداز میان‌رشته‌ای انرژی و تمرکز زیادی برای فهم منطق و زیرلایه‌های یک پدیده یا فرد صرف کند و ابتدا مسئله را به‌خوبی از منظرهای مختلف درک نماید.

۶. برون‌نگری: پژوهشگر و نظریه‌پرداز میان‌رشته‌ای باید بیرون از فرهنگ و جامعه خود را نیز بی‌طرفانه بشناسد، جهان‌دیده باشد و به تجربیات بشری و میان‌جامعه‌ای نیز ارجحیت دهد. غرق شدن انسان در خود و جامعه و فرهنگ و باورها و اندیشه‌های خود بدون اینکه جهان بیرونی را شناخته باشد او را به‌لحاظ نظری غرق و خفه می‌کند و این آفت بزرگی است که به کوتاه‌فکری و کوتاه‌بینی و در نهایت عقب‌ماندگی و انحطاط می‌انجامد.



منظور از شناخت بی طرفانه سایر جوامع و جهان، نه صرفاً دیدن و اطلاع از آن‌ها، بلکه شناخت بدون تعصب و بدون پیش داوری تجربیات انسان‌ها در نقاط مختلف جهان و شناخت علل و منطق پنهان در آن‌ها، و شناخت پشتوانه‌های نظری موجود در کنش‌های اجتماعی و سیاست‌های جوامع جهانی است.

جدول ۲. الزامات و اقتضائات فرهنگی

ردیف	ویژگی مورد نیاز	ضرورت- پیامد علی
۱	پرهیز از تعصب میان‌رشته‌ای	تعصب مانع فهم واقعیت و حقیقت
۲	واقع‌گرایی تلخ	نیفتادن در دام فهم و تفسیر مطابق میل
۳	درک نظرات مخالف	فهم واقعیت و تعدیل نظرات نادرست
۴	توجه به فضای فکری مخاطب	ضرورت رسیدن به هدف
۵	تقدم فهم بر تجویز	درک فضای فکری جامعه و افراد و پرهیز از تعمیم نگرش خود
۶	برون‌نگری	نجات از کوته‌بینی و کوته‌فکری و گذار به جهانی‌اندیشی



۵-۳. الزامات و اقتضائات ذهنی

منظور از الزام‌ها و اقتضائات ذهنی داشتن قابلیت‌ها، مهارت‌ها و فنونی است که به ذهن و زبان و قدرت اندیشه‌ورزی افراد بازمی‌گردد و برای نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای نقش محوری دارند. مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱. **خلاقیت:** بدون تردید نظریه آن هم در حوزه میان‌رشته‌گی یک خلق و نوآوری چندوجهی است و نظریه‌پردازی حتماً به خلاقیت نیاز دارد. اگرچه بعضی ذهن‌ها ذاتاً خلاق‌ترند، اما هر ذهنی می‌تواند خلاقیت را در خود تمرین و تقویت کند. هر انسانی که وارد عرصه دانش شده و مراتبی را طی کرده، اگر تصور می‌کند خلاقیت بالایی ندارد، می‌تواند این خلاقیت را تا حدی در خود ایجاد و تقویت کند؛ به شرطی که بخواهد و اراده خود را بر آن متمرکز کند. البته تقویت خلاقیت خود به اصول و قواعد و شیوه‌هایی نیاز دارد که موضوع بحث ما نیست و در منابع مربوطه قابل دسترسی است.^۱

۱. درخصوص اصول و شیوه‌های ایجاد و تقویت خلاقیت رجوع کنید به: جاکارد و جکوبی، ۱۳۹۵، ص ۸۱-۹۱.

۲. ذهن انتزاعی: ذهن انتزاعی یعنی ذهنی که دارای قدرت تصویرسازی، تخیل، استدلال‌سازی، کشف روابط بین پدیده‌ها، شناخت و فهم نقاط مبهم و مجهول از طریق ایجاد ارتباط بین معلوم‌ها، بازسازی ذهنی واقعیت‌های اجتماعی، اختراع انواع مدل‌ها، تصور انواع سناریوها و مواردی از این قبیل است که عالم علوم انسانی و اجتماعی را قادر می‌کند پدیده‌های این حوزه را ابتدا بهتر فهم و تحلیل کند و سپس راه‌حل ارائه دهد یا نظریه پردازد. داشتن ذهن انتزاعی به تمرین و تلاش نیاز دارد و یک امر ضروری برای نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای است.

۳. تفکر انتقادی: تفکر انتقادی به معنی بازنگری در تفکرات، باورها و نحوه فهم و دانش و معرفت خود است. تفکر انتقادی شک در باورها و یافته‌های خود، و صحت‌سنجی دوباره آن‌ها از منظرها و مبانی مختلفی است که تاکنون آن را نمی‌دیدیم. اساس نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای گذار از رویکرد رشته‌ای با تفکر انتقادی است. یک ذهن نقاد به آسانی به باورها و یافته‌های خود اعتماد نمی‌کند و از منظرها و رویکردهای گوناگون و عمدتاً مخالف در خود تردید می‌کند تا به اطمینان مضاعف در خصوص دانسته‌های خود دست یابد. نظریه‌های میان‌رشته‌ای باید از منظر تفکر انتقادی نگریسته و پرداخته شوند.^۱

۴. تفکر سیستماتیک: نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای به یک ذهن نظام‌مند پیچیده نیاز دارد. اگر یک سیستم خودرو برای تردد در هوای پنجاه درجه بالای صفر ساخته شود یک سری نیازها و اقتضائاتی دارد. اگر یک سیستم خودرو برای تردد در هوای پنجاه درجه زیر صفر ساخته شود اقتضائات دیگری دارد. اما اگر قرار باشد خودرویی بتواند هم در پنجاه درجه بالای صفر و هم پنجاه درجه زیر صفر ساخته شود به مراتب سیستم پیچیده‌تری از دو مورد فوق نیاز دارد. نظریه‌پردازی ساختن یک سیستم توسط ذهن و خلاقیت انسان است. نظریه میان‌رشته‌ای یک سیستم فکری است که باید در شرایط و اقلیم‌های مختلف معرفتی و اجتماعی کارایی داشته باشد.

۱. جهت اطلاع از ابعاد تفکر انتقادی ر.ک: ریچارد پل، تفکر انتقادی، ترجمه اکبر سلطانی، تهران: نشر اختران، ۱۴۰۴.
حسن قاضی مرادی، درآمدی بر تفکر انتقادی، تهران: نشر اختران، ۱۴۰۴.





۵. تلفیق نظر و عمل: اساساً پدیده میان‌رشته‌گی با هدف حل مسئله ایجاد شده است. تلفیق عمیق‌ترین و جدیدترین یافته‌ها و نظریه‌های علمی با واقعیت‌های عرصه‌های تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و پیوند آن‌ها با مسئله‌ها و مشکلات زمخت موجود در حوزه‌های ذی‌ربط، از ضرورت‌های پژوهش و نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای است. در جامعه علمی و نظام سیاسی و اداری ایران معمولاً دو گروه استادان، پژوهشگران و تصمیم‌گیران به چشم می‌خورند: نخست کسانی که در مباحث نظری غرق هستند و از اقتضائات و شرایط عرصه‌های عملی و اجرایی اداری، عملی و شرایط عینی غرق‌اند ولی پشتوانه‌های نظری و علمی ندارند. نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای باید تلفیقی از هر دو باشد.

۶. دقیق و شفاف‌گویی: مفاهیم، واژه‌ها و جملاتی که پژوهشگر و نظریه‌پرداز میان‌رشته‌ای استفاده می‌کند باید دقیق و شفاف باشند یا آن‌ها را به‌طور دقیق و شفاف تعریف کند و از کلی‌گویی، ابهام، ابهام و مواردی از این قبیل پرهیزد. فرهنگ گفتاری و نوشتاری در برخی جوامع کمتر با دقیق‌گویی و شفاف‌گویی همراه با شاخص‌های قابل‌سنجش عجین است و معمولاً راهی برای توجیه، فرار، انکار، توریه و... باز می‌گذارد.

۷. نجات از «باید» و «اگر»: «باید» و «اگر» نقش و فراوانی زیادی در مکالمات و نوشته‌های جامعه ایران دارند و این امر موجب شده از واقع‌گرایی دور شود و کاربردی و معطوف به حل مسئله نباشد. بسیار تمرین می‌خواهد تا «باید» و «اگر» را در مواردی که ما را از واقعیت دور می‌کند از نوشته‌ها و سخنان خود حذف کنیم و بر اساس «هست‌ها» و «ممکن‌ها» سخن بگوییم. ضروری است نظریه‌پرداز میان‌رشته‌ای مباحث، گزاره‌ها، مفروضات و حکم‌های خود را به «بایدها» و «اگرها» نامعلوم پیوند نزند.

جدول ۳. الزامات و اقتضانات ذهنی

ردیف	ویژگی مورد نیاز	ضرورت یا پیامد علی
۱	خلاصیت	جوهره نظریه پردازی میان رشته‌ای
۲	داشتن ذهن انتزاعی	ضرورت تخیل، تصویرسازی، استدلال‌سازی، کشف روابط بین پدیده‌ها، بازسازی ذهنی واقعیت‌ها، اختراع انواع مدل‌ها و سناریوها
۳	تفکر انتقادی	بازنگری در یافته‌ها از منظرهای مختلف و کشف کاستی‌ها
۴	تفکر سیستماتیک	نظریه یک سیستم مخلوق ذهن است و نظریه میان رشته‌ای یک سیستم پیچیده‌تر
۵	تلفیق نظر و عمل	کم‌فایده‌گی پژوهش و نظریه غیر عملی
۶	دقیق و شفاف‌گویی	ضرورت رسیدن به هدف و حل مسئله
۷	نجات از «باید» و «اگر»	رهایی از ایدئال‌گرایی، توهم و مطلوب‌های غیر ممکن و دست‌نیافتنی

۴-۵. الزامات و اقتضانات شخصیتی

الزام‌ها و اقتضانات شخصیتی به روحیات، ویژگی‌ها و خصیصه‌های شخصی و روان‌شناختی پژوهشگر و نظریه‌پرداز بازمی‌گردد. نوع شخصیت افراد نقش مهمی در نوع کنش‌ها، نظرات و نظریه‌پردازی میان رشته‌ای دارد. مهم‌ترین الزامات و اقتضانات شخصیتی عبارت‌اند از:

۱. انگیزه‌مندی: نخستین شرط ضروری برای اقدام و انجام تحقیق و نظریه‌پردازی میان رشته‌ای وجود انگیزه کافی و بیش از انگیزه‌های رشته‌ای است. انگیزه ممکن است الهی، معنوی، علمی، خدمت به کشور، خدمت به بشریت، وظیفه سازمانی، گرفتن مدرک، مالی و مادی، ترفیع و ارتقای سازمانی یا هر چیز دیگری باشد. به‌هر حال، با وجود انگیزه کافی برای ورود به حوزه میان‌رشته‌گی، نظریه میان رشته‌ای خلق می‌شود، همیشه انگیزه‌های درونی، معنوی و اخلاقی مؤثرتر و کارآمدتر از انگیزه‌های مادی یا سازمانی هستند؛ با این حال، اصل وجود انگیزه مهم‌تر از چه بودن آن است.

۲. باورمندی: کسی می‌تواند در حوزه میان رشته‌ای نظریه‌پردازی کند که با تمام وجود باور داشته باشد که آن کار شدنی است و او از عهده‌اش بر می‌آید. باید بدانند کسانی که نظریه‌پردازی کرده‌اند انسان‌های ویژه‌ای نبوده‌اند که از کرات دیگر آمده باشند. لازم است پژوهشگر و نظریه‌پرداز میان رشته‌ای اعتماد به نفس و باور به خود را





برای انجام کارهای بزرگ در ذهن و ضمیر خودش ایجاد کرده باشد و مطمئن باشد که به هدفش خواهد رسید.

۳. هدف‌مندی: کسی که می‌خواهد پا در عرصه نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای بگذارد باید دارای هدف باشد و تا رسیدن به آن از پای ننشیند. هر چه پژوهشگر دارای اهداف بلندتری باشد انگیزه بیشتری برای کار خواهد داشت و در اینجا کمترین هدفی که برای خود تعریف می‌کند ساختن یک نظریه میان‌رشته‌ای است که می‌تواند برای یک هدف بالاتری که حل مسأله یا فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی اجتماعی است پیگیری شود.

۴. رسالت‌مندی: داشتن رسالت در زندگی علمی، مهم‌تر و بالاتر از داشتن هدف است. هدف معطوف به یک موضوع و زمان خاص است و پس از رسیدن به آن تمام می‌شود؛ اما رسالت به درازای عمر و زندگی هر کس تعریف می‌شود و فرد تا زنده است در صدد ایفای رسالتی است که برای خودش تعریف کرده است. کسی که برای خود رسالت علمی در حوزه میان‌رشته‌ای تعریف کرده، نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای می‌تواند بخشی از آن یا گامی در جهت انجام رسالتش باشد.

۵. حوصله‌مندی: نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای همانند هر پژوهش دیگری و بلکه بیشتر از سایر پژوهش‌ها، یک فرایند علمی عمیق و تقریباً طولانی است. اگر چه صبر و حوصله و پرهیز از عجله و سرهم‌بندی، لازمه هر کار درست و ارزشمندی است اما ضرورت و اهمیت آن در نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای دوچندان است. لازم است نظریه‌پرداز میان‌رشته‌ای با صبر و حوصله و تحمل بالا، مراحل را طی کند، به عمق مباحث در رشته‌های مختلف برود، بارها به عقب برگردد و مطالب نوشته‌شده را مجدداً اصلاح کند و از اینکه بارها یک مطلب را تغییر می‌دهد حوصله‌اش سر نرود.

۶. پشتکار: هر محصول و دستاورد ارزشمندی به سختی به دست می‌آید و «نابرده رنج هیچ گنجی میسر نمی‌شود» ولی با سخت‌کوشی و تلاش مستمر، هر امری دست‌یافتنی است. اگر در یک زمان و موضوع خاص، هدف یک پژوهشگر ساختن یک نظریه میان‌رشته‌ای است، لازمه آن سخت‌کوشی و خستگی‌ناپذیری است تا

دل‌سرد نشود، موانع و مشکلات او را عقب نراند و در هیچ حال از مسیر و هدف خود ناامید نشود.

۷. ریزینی: کلیات را همه می‌بینند و امور کلی و کلان در هر صورت به پیش می‌رود. آنچه موجب مزیت برخی بر پاره‌ای دیگر می‌شود دقت به جزئیات است. قضاوت در مورد کار و عملکرد هر فرد و سازمان یا شکوه یک مراسم و همایش، از میزان توجه آن‌ها به جزئیات مشخص می‌شود. در نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای هم بایستی امور ریز و جزئی که دیگران از آن غافلند یا توجه بقیه را جلب نمی‌کند، مورد توجه نظریه‌پرداز قرار گیرد. نظریه‌پردازی که میان‌رشته‌ای کار می‌کند نکات و جزئیاتی را در هر رشته می‌بیند که متخصصان خاص آن رشته از دیدن آن عاجزند.

جدول ۴. الزامات و اقتضانات شخصیتی

ردیف	ویژگی مورد نیاز	ضرورت یا پیامد علی
۱	انگیزه‌مندی	شرط ضروری برای آغاز، انجام و پایان هر کاری
۲	باورمندی	عدم موفقیت بدون باور به توانایی نظریه‌پردازی
۳	هدف‌مندی	سستی و پوچی هر اقدام بدون هدف
۴	رسالت‌مندی	ضرورتی برای تداوم کار طی چند دهه و انباشت دانش و تجربه
۵	حوصله‌مندی	ملول نشدن از طولانی شدن فرایندهای علمی و نظریه‌پردازی
۶	پشتکار	خسته و دل‌سرد نشدن و رها نکردن کار به دلیل مشکلات
۷	ریزینی	توجه به جزئیات و نکات ریز مزیت نسبی نظریه‌پرداز

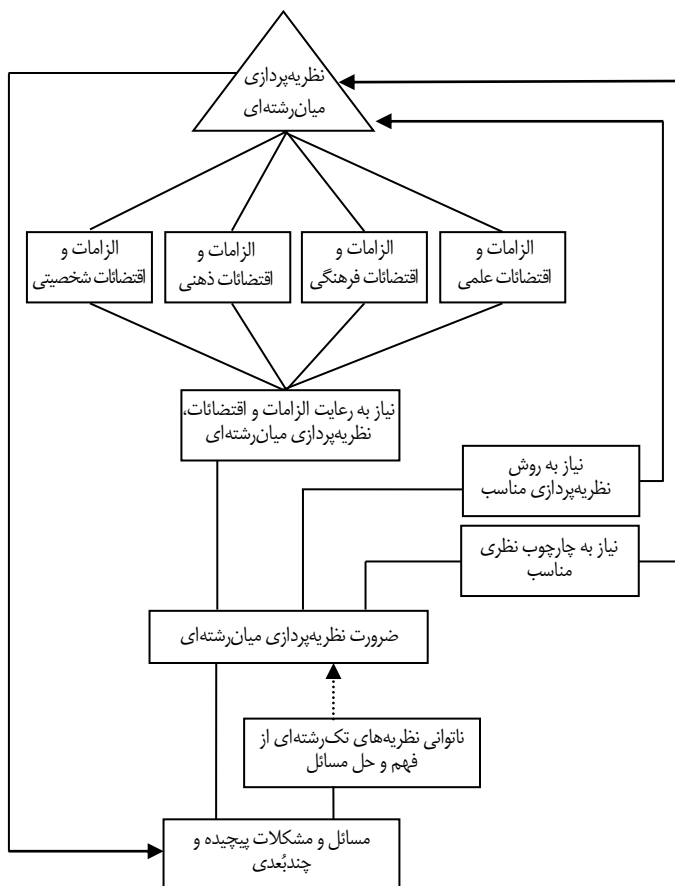
۶. نتیجه‌گیری

نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای و حتی پژوهشگری فقط یک فن و مهارت مکانیکی نیست که افرادی با یادگرفتن و به‌کار بستن آن‌ها نظریه‌پرداز و پژوهشگر شوند. بلکه یک فرایند نگرشی، مَنشی و روشی است که سرشت و ساختار ذهنی و شخصیت علمی افراد بر اساس آن شکل می‌گیرد. نظریه‌پردازی و پژوهشگری نوعی تربیت و پرورش ذهن و زبان و قلم است که در شخصیت نظریه‌پرداز و پژوهشگر تکوین می‌یابد، به او قدرت و مهارتی برای فهم پدیده‌های انسانی و اجتماعی می‌دهد، و در ذهن و قلم و شخصیت او



متجلی می‌شود. الزامات و اقتضائاتی که در چهار دسته بیان شد، در طول زمان نگرش‌ها و منش‌های ویژه‌ای را برای نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای و پژوهشگر می‌سازند و او را به یک شخصیت علمی دارای ذهن منسجم و دارنده نگاه عمیق تبدیل می‌کنند. به صرف خواست و اراده، افراد نمی‌توانند به این جایگاه برسند بلکه باید از طریق تمرین و ممارست ذهنی و تجربی در یک سیر تکاملی زیر نظر استادان با تجربه، چنین ویژگی‌ها، نگرش‌ها و منش‌هایی را کسب کنند. در یک نظام آموزشی موفق، «آموزش» و «پرورش» یا «تعلیم» و «تربیت» با هم و توأمان انجام می‌شوند. فقط آموزش و تعلیم هیچ ملکه‌ای را در نگرش و رفتار انسان‌ها ایجاد نمی‌کند بلکه صرفاً دانسته‌ها و محفوظات است. آنچه ذهن و رفتار و شخصیت انسان را می‌سازد پرورش و تربیت است که یک فرایند عملی همراه با پابندی است. صرف آموزش در همه امور، از جمله پژوهش و نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای، آسان است؛ اما به‌کار بستن و پابندی به آن‌ها دشوار است. در نظام دانشگاهی ایران از دوره لیسانس تا دکترا دروس متعددی در باب روش تحقیق تدریس می‌شود و دانشجویان معمولاً بیشترین مشکل را در همین روش تحقیق دارند. به این دلیل که روش تحقیق فقط آموزش داده می‌شود و یک درس عملی تلقی نمی‌شود. در مواردی که درس همراه با تمرین و کاربردی ارائه شده طبعاً نتایج هم به‌همان میزان موفقیت‌آمیز بوده است. نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای نیز یک فرایند عملی است که علاوه بر مهارت‌های فنی، به مهارت‌های ذهنی، زبانی، نگرشی، فرهنگی و شخصیتی نیز نیاز دارد.





نمودار ۱. مدل الزامات و اقتضائات نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای

منابع

ابراهیمی کوشک مهدی، سمیه؛ آهنچیان، محمدرضا؛ حسینقلی زاده، رضوان (۱۴۰۰). ارزیابی نظریه‌پردازی در مطالعات مدیریت آموزشی بر اساس معیارهای میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۳(۴)، ۱-۳۰. doi:10.22035/isih.2021.374

اوبرفیلد، زاخاری (۱۳۹۷). جامعه‌پذیری دیوانی (ترجمه محمد صفایی). تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

ایمان، محمدتقی (۱۳۹۷). روش‌شناسی تحقیقات کیفی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

آشوری، داریوش (۱۳۹۳). تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ. تهران: آگاه.

آمدی، عبدالواحدبن محمد (۱۴۱۰ ق.). غررالحکم و ذررالکلم. قم: دارالکتب الاسلامی.

بشیریه، حسین (۱۳۷۹). نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم. تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان.

بلیکی، نورمن (۱۳۹۹). طراحی پژوهش‌های اجتماعی (ترجمه حسن چاوشیان). تهران: نشر نی.

پل، ریچارد (۱۴۰۴). تفکر انتقادی (ترجمه اکبر سلطانی). تهران: نشر اختران.

جاکارد، جیمز؛ و جکوبی، جیکوب (۱۳۹۵). مهارت‌های نظریه‌پردازی و مدل‌سازی (ترجمه مریم عالم‌زاده).

تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.

جمالزاده، محمدعلی (۱۳۴۴). خلیقات ما ایرانیان. بی‌جا: بی‌نا.

چرنوف، فرد (۱۳۸۸). نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل (ترجمه علیرضا طیب). تهران: نشر نی.

حسینی، سیدرضا (سروراستار) (۱۳۸۷). نظریه‌پردازی (ترجمه سیدرضا حسینی). تهران: پژوهشکده مطالعات

فرهنگی و اجتماعی.

خنیفر، حسین؛ مسلمی، ناهید (۱۴۰۲). اصول و مبانی روش‌های کیفی (جلد ۱). تهران: نگاه دانش.

دانایی فرد، حسن (۱۳۸۶). نظریه‌پردازی؛ مبانی و روش‌شناسی‌ها. تهران: انتشارات سمت.

درزی، قاسم؛ قراملکی، احد فرامرز (۱۳۹۹). روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای قرآنی. تهران: انتشارات دانشگاه

امام صادق (ع) و دانشگاه شهید بهشتی.

ذکایی، محمدسعید (۱۴۰۲). هنر انجام پژوهش کیفی؛ از مسئله‌یابی تا نگارش. تهران: انتشارات آگاه.

ذکایی، محمدسعید (۱۴۰۲). هنر انجام پژوهش کیفی؛ از مسئله‌یابی تا نگارش. تهران: انتشارات آگاه.

ربکو، آلن (۱۳۹۴). پژوهش میان‌رشته‌ای؛ نظریه و فرایند (ترجمه محسن علوی‌پور و دیگران). تهران: پژوهشکده

مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۹). کندوکاوها و پنداشته‌ها. تهران: شرکت سهامی انتشار.



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۳۰

دوره ۱۸، شماره ۲

بهار ۱۴۰۵

پیاپی ۷۰

سریر القلم، محمود (۱۳۸۰). روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل. تهران: نشر فرزاد روز.

سریر القلم، محمود (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی ایران. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۸). نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل؛ مبانی و قالب‌های فکری. تهران: انتشارات سمت.

طوسی، خواجه‌نصیرالدین (۱۳۸۷). اخلاق ناصری (تصحیح و تنقیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری). تهران: انتشارات خوارزمی.

علیخانی، علی‌اکبر (۱۴۰۰). روش لایه‌ای در اندیشه‌پژوهی. تهران: نشر نگاه معاصر.

علیخانی، علی‌اکبر (۱۴۰۳ الف). چالش‌ها و موانع فرهنگی نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۶ (۳)، ۲۸-۵. doi: 10.22035/isih.2024.5302.5024

علیخانی، علی‌اکبر (۱۴۰۳ ب). نظریه‌پردازی با نظریه و روش ارته. تهران: نشر نگاه معاصر.

غلامی، محمد (۱۳۹۹). پیری فرهنگی و فرهنگ پیری. تهران: نشر اندیشه احسان.

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۹). ما ایرانیان. تهران: نشر نی.

قاسمی، حمید (۱۴۰۰). مرجع پژوهش (ویراست نوزدهم). تهران: نشر اندیشه آراء.

قاضی مرادی، حسن (۱۴۰۴). درآمدی بر تفکر انتقادی. تهران: نشر اختران.

قراملکی، احدفرامرز (۱۳۸۵). روش‌شناسی مطالعات دینی. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

کرایپ، یان (۱۳۸۱). نظریه اجتماعی مدرن، از پارسونز تا هابرماس (ترجمه عباس مخبر). تهران: نشر آگه.

مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۹). فرهنگ سیاسی ایران. تهران: نشر فرهنگ صبا.

منادی، مرتضی (۱۳۸۷). درآمدی جامعه‌شناختی بر جامعه‌پذیری. تهران: نشر جیحون.

نراقی، حسن (۱۳۹۹). جامعه‌شناسی خودمانی. تهران: نشر اختران.

نهج البلاغه (۱۳۷۱). (ترجمه سیدجعفر شهیدی). تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

وندی‌ون، اندرو (۱۳۹۲). روش‌شناسی نظریه‌پردازی بر مبنای پژوهش مشارکت‌جویانه در علوم اجتماعی (ترجمه حسن دانایی‌فرد). تهران: انتشارات صفار.

Dubbin, R. (1978). *Theory Building*. New York: Free Press.

Gilbert, N. (1993). Research, Theory and Method. In: N. Gilbert (Ed), *Researching Social Life* (pp. 18-31). London: Sage.

Gioia, D. A., & Pitter, E. (1990). Metaparadigm perspective on theory building. *Academy of Management Review*, 15(4), 584-602



- Gregor, Sh. (2005). The struggle towards an understanding of theory in information system.
In: N. Dennis, & Sh.D. Gregor (Eds.), *Information System Foundation: Building and Criticizing*, Canberra: Australian National University.
- Kaplan, M. (1969). Problems of Theory building and Theory Confirmation in international Politics. In: K. Knorr, & S. Verbal (Eds), *The international system: Theoretical Essays*, New Jersey, Princeton University Press.
- Popper, K.R. (1959). *The Logic of scientific discovery*. London: Hutchinson.
- Swedberg, R. (2012). Theorizing in sociology and social science: turning to the context of discovery. *Theory and Society*, 41(1), 1- 40. doi: 10.1007/s11186-011-9161-5
- Turner, J.H. (1991). *The structure of Sociological Theory*. Belmont: Wadsworth.



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۳۲

دوره ۱۸، شماره ۲

بهار ۱۴۰۵

پیاپی ۷۰



مقاله پژوهشی

آمالگام، هیبرید و مناسک: مفاهیم مغفول در تحلیل الگوهای تلفیق رشتگی

مسعود سلمانی بیدگلی^۱، حمیدرضا نمازی^{۲*}

دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۹؛ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۴

چکیده

پژوهش‌های دانشگاهی معاصر به‌طور فزاینده‌ای با مسائل پیچیده‌ای مواجه‌اند که از ظرفیت یک رشته علمی منفرد فراتر می‌روند و مستلزم اشکال متنوعی از تعامل رشتگی هستند. در این میان، مفاهیم چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی به‌طور گسترده بررسی شده‌اند، اما تحلیل مفهومی دقیق کیفیت و منطق ادغام دانش در این الگوها همچنان با ابهام‌هایی همراه است. به‌ویژه، مفاهیمی مانند آمالگام، هیبرید و مناسک میان‌رشتگی، با وجود اهمیت نظری و تحلیلی، کمتر به‌صورت نظام‌مند و مقایسه‌ای مورد توجه قرار گرفته‌اند. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین نقش این سه مفهوم در فهم فرایندهای تلفیق رشتگی و تمایزگذاری میان سطوح و اشکال مختلف ادغام معرفتی است. هدف پژوهش، ارائه چارچوبی تحلیلی برای روشن‌سازی تفاوت‌ها، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های این مفاهیم در بستر الگوهای گوناگون تعامل رشتگی است. این مطالعه با رویکردی کیفی و با استفاده از تحلیل مفهومی و تحلیل نظام‌مند ادبیات نظری انجام شده است. جامعه پژوهش شامل آثار نظری و تحلیلی مرتبط با حوزه‌های چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی است که به‌صورت هدفمند و بر اساس میزان ارتباط مفهومی با موضوع پژوهش انتخاب شده‌اند. داده‌ها از طریق مرور و تحلیل متون علمی گردآوری و با استفاده از مقایسه تحلیلی و تفسیر مفهومی بررسی شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که هیبرید بیانگر تعامل‌های بینابینی، پویا و غالباً ناپایدار میان‌رشته‌هاست که امکان گفت‌وگو و هم‌نشینی معرفتی را بدون ادغام کامل فراهم می‌کند، در حالی که آمالگام به اشکال عمیق‌تر و پایدارتر ادغام معرفتی با ویژگی‌های نوظهور اشاره دارد. مناسک میان‌رشتگی نقش مهمی در تثبیت زبان مشترک، کاهش اصطکاک شناختی و شکل‌گیری هویت جمعی پژوهشی ایفا می‌کند. کاربرد مفاهیم هیبرید و آمالگام اساساً به چارچوب‌های چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی محدود است و تعمیم آن‌ها به سایر رویکردهای رشتگی از دقت مفهومی برخوردار نیست. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تمایزگذاری دقیق میان هیبرید و آمالگام می‌تواند به ارتقای تحلیل نظری و ارزیابی کیفی پژوهش‌های تلفیقی کمک کند. این چارچوب تحلیلی، پیامدهای مهمی برای طراحی، مدیریت و ارزیابی پروژه‌های میان‌رشتگی در آموزش عالی و نظام پژوهش دارد. در عین حال، وابستگی این مفاهیم به زمینه‌های نهادی و معرفتی، از محدودیت‌های پژوهش حاضر محسوب می‌شود و ضرورت مطالعات تکمیلی تجربی را برجسته می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: آمالگام، تلفیق رشتگی، مناسک میان‌رشتگی، میان‌رشتگی، هیبرید

۱. کارشناسی ارشد تاریخ پزشکی، گروه تاریخ پزشکی، دانشکده طب ایرانی، دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ایران
masoodsal3@yahoo.com ✉

* نویسنده مسئول

۲. استادیار اخلاق و تاریخ پزشکی، گروه اخلاق پزشکی و تاریخ پزشکی، مرکز تحقیقات اخلاق و تاریخ پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ایران
hr.namazi@gmail.com ✉

۱. مقدمه و بیان مسئله

میان‌رشته‌گی یکی از چالش‌برانگیزترین و درعین حال پویاترین مفاهیم در دانش معاصر است که نقشی بنیادین در پیشبرد پژوهش‌های نوآورانه، حل مسائل پیچیده و تولید دانش ایفا می‌کند. در شرایطی که بسیاری از مسائل علمی، اجتماعی و فناورانه فراتر از ظرفیت یک رشته تخصصی قرار گرفته‌اند، رویکردهای میان‌رشته‌گی به‌عنوان پاسخی معرفتی به پیچیدگی‌های فزاینده جهان معاصر مطرح شده‌اند. باین‌حال، گسترش کاربرد این رویکرد هم‌زمان با افزایش ابهام‌های مفهومی و نظری همراه بوده است؛ به‌گونه‌ای که مرزهای میان‌رشته‌گی با الگوهای نزدیک مانند چندرشته‌گی و فرارشته‌گی، در ادبیات علمی همواره به‌طور دقیق و منسجم مشخص نشده است (جباری‌نصیر، ۲۰۲۴؛ جان، برگمن، کیل^۱، ۲۰۱۲؛ کلین^۲، ۱۹۹۰؛ بروس، لیال، تیت و ویلیامز^۳، ۲۰۰۴؛ رپکو، زوستاک و باچ‌برگر^۴، ۲۰۱۹؛ بامر^۵، ۲۰۱۳).

بخش قابل‌توجهی از ادبیات موجود درباره میان‌رشته‌گی، تمرکز خود را بر طبقه‌بندی‌های کلی و تمایزات صوری میان چندرشته‌گی، میان‌رشته‌گی و فرارشته‌گی قرار داده است؛ اما کمتر به ابزارهای مفهومی‌ای پرداخته که بتوانند کیفیت، عمق و منطق‌های متفاوت تلفیق رشته‌گی را توضیح دهند. در نتیجه، فرایندهای درونی تعامل میان‌رشته‌ها، درجات مختلف ادغام، و سازوکارهای اجتماعی پایداری همکاری‌های میان‌رشته‌گی غالباً به‌صورت ضمنی یا پراکنده مورد اشاره قرار می‌گیرند. این فقدان چارچوب تحلیلی دقیق، هم در سطح نظری و هم در سطح طراحی و ارزیابی پژوهش‌های میان‌رشته‌گی، به ابهام و ناسازگاری تحلیلی منجر شده است (اردبیلی، ۲۰۲۴؛ دالی^۶، ۲۰۲۴؛ گراف^۷، ۲۰۲۳؛ فراستخواه، ۲۰۲۳؛ خرسندی طاسکوه، ۲۰۰۹؛ ویر^۸، ۱۹۹۹).



1. Jahn, Bergmann, & Keil
2. Klein
3. Bruce, Lyall, Tait, & Williams
4. Repko, Szostak, & Buchberger
5. Bammer
6. Daley
7. Graff
8. Wear

مقاله حاضر در پاسخ به این خلأ مفهومی، بر سه مفهوم نسبتاً مغفول در تحلیل الگوهای تلفیق رشتگی تمرکز می‌کند: هیبرید، آمالگام و مناسک میان‌رشتگی. این مفاهیم امکان آن را فراهم می‌سازند که میان‌رشتگی نه صرفاً به‌عنوان همکاری میان‌رشته‌ها، بلکه به‌مثابه فرایندی چندلایه شامل تعامل معرفتی، ادغام ساختاری و سازوکارهای اجتماعی فهم شود. هیبرید بر وضعیت‌های بینابینی و گفت‌وگومحور تعامل‌های رشتگی دلالت دارد، آمالگام به ادغام‌های عمیق و پایدار با ویژگی‌های نوظهور اشاره می‌کند، و مناسک میان‌رشتگی به رفتارها و رویه‌های تکرارشونده‌ای می‌پردازد که تحقق و تداوم همکاری‌های میان‌رشتگی را ممکن می‌سازند. بر این اساس، هدف اصلی این پژوهش تبیین مفهومی و تحلیلی نقش هیبرید، آمالگام و مناسک در فهم الگوهای مختلف تلفیق رشتگی است. مقاله می‌کوشد نشان دهد این مفاهیم چگونه در بستر چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی به‌صورت متفاوت ظاهر می‌شوند و چه پیامدهایی برای کیفیت تولید دانش میان‌رشتگی دارند. تمرکز بر این مفاهیم، امکان تمایز دقیق‌تر میان اشکال سطحی، میانی و عمیق تلفیق دانش را فراهم می‌کند. از نظر ساختاری، مقاله ابتدا به تبیین مفاهیم و الگوهای اصلی رشتگی می‌پردازد و تمایز میان آن‌ها را روشن می‌سازد؛ سپس مفاهیم هیبرید و آمالگام به‌عنوان ابزارهای تحلیلی بررسی و جایگاه آن‌ها در چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی تحلیل می‌شود؛ و در ادامه، با طرح مفهوم مناسک میان‌رشتگی، به ابعاد اجتماعی و نهادی تولید دانش تلفیقی پرداخته می‌شود. در نهایت، مقاله با جمع‌بندی تحلیلی، دلالت‌های نظری و کاربردی این چارچوب مفهومی را ارائه می‌کند.

۲. روش تحقیق

این پژوهش از نظر ماهیت، کیفی و از حیث هدف، بنیادی-نظری است و با رویکرد تحلیل مفهومی و تحلیل نظام‌مند ادبیات انجام شده است. تمرکز اصلی مطالعه بر





تبین، مقایسه و صورت‌بندی مفهومی الگوهای تلفیق‌رشتگی و مفاهیم مرتبط با آن‌ها است و به همین دلیل، از روش‌های تجربی یا آماری استفاده نمی‌کند. داده‌های پژوهش از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و مرور هدفمند منابع نظری گردآوری شده‌اند. این منابع شامل کتاب‌ها، مقالات علمی معتبر و متون کلاسیک و معاصر در حوزه‌های میان‌رشتگی، فلسفه علم، مطالعات رشتگی و جامعه‌شناسی علم بوده‌اند. انتخاب منابع بر اساس معیارهایی چون ارتباط مستقیم با موضوع پژوهش، اعتبار علمی، تأثیرگذاری در ادبیات نظری و تنوع دیدگاه‌های معرفت‌شناختی صورت گرفته است.

تحلیل داده‌ها با استفاده از تحلیل کیفی مفهومی انجام شده است؛ به این معنا که مفاهیم کلیدی (از جمله هیبرید، آمالگام و مناسک میان‌رشتگی) استخراج، مقایسه و در نسبت با الگوهای مختلف رشتگی بازتعریف شده‌اند. در این فرایند، شباهت‌ها، تفاوت‌ها و دلالت‌های نظری هر مفهوم در بستر چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی بررسی و صورت‌بندی تحلیلی شده است. رویکرد تحلیلی مقاله ماهیتی تفسیری-مقایسه‌ای دارد و هدف آن ارائه یک چارچوب مفهومی منسجم برای فهم درجات و کیفیت‌های مختلف تلفیق‌رشتگی است، نه آزمون فرضیه یا تعمیم آماری. بدین ترتیب، اعتبار پژوهش بر انسجام منطقی تحلیل‌ها، اتکای نظام‌مند به ادبیات معتبر و شفافیت در استدلال مفهومی استوار است. این رویکرد با هدف تولید تمایزات مفهومی و نه ارائه مدل تجربی انتخاب شده است.

۳. مفهوم‌شناسی و قلمرو موضوعی

پژوهش‌های دانشگاهی شامل طیفی از رویکردها است که درجه‌های متفاوتی از تعامل با مرزهای هر رشته را نمایندگی می‌کنند. در این میان چندین مفهوم وجود دارد که به دلیل هم‌پوشانی، نزدیکی مفهومی و لفظی، مشخص کردن تعریف دقیق و گستره موضوعی، و تفاوت میان آن‌ها لازم است. این مفاهیم مهم شامل درون‌رشتگی^۱

نهان‌رشتگی^۱، چندرشتگی^۲، فرازوی‌رشتگی^۳، میان‌رشتگی^۴، فرارشتگی^۵، پसारشتگی^۶ و نارشتگی^۷ هستند. در تقسیم‌بندی دیگری (بر اساس نظر مؤلف) می‌توان مفاهیم چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی را به سبب نزدیکی و هم‌بستگی معنایی و رویکرد نظری هم‌سو (دلالت ضمنی مثبت به مفهوم رشتگی) در یک طرف و مفاهیم پसारشتگی و نارشتگی را نیز (دلالت ضمنی کمتر مثبت به مفهوم رشتگی) در طرف دیگر قرار داد. این بخش با هدف سامان‌دهی مفهومی الگوهای مختلف تعامل رشتگی و تعیین قلمرو تحلیلی مقاله تنظیم شده است. از آنجا که مفاهیم مرتبط با رشتگی دارای هم‌پوشانی‌های نظری و کاربردی فراوانی هستند، تبیین دقیق تمایزها و نسبت‌های میان آن‌ها، پیش‌شرط تحلیل مفاهیمی چون هیبرید، آمالگام و مناسک میان‌رشتگی است. بر این اساس، مفاهیم رشتگی در این بخش در قالب یک طیف تحلیلی از حفظ کامل مرزهای رشته‌ای تا گسست رادیکال از آن‌ها صورت‌بندی می‌شوند.

۱-۳. درون‌رشتگی

درون‌رشتگی به پژوهش‌هایی اشاره دارد که در چارچوب یک رشته علمی انجام می‌شوند و بر تخصص عمیق^۸، پالایش نظریه‌ها و تصحیح^۹ چارچوب‌های نظری و توسعه روش‌های تخصصی خاص آن حوزه تمرکز دارند. این رویکرد به گسترش تخصص و پژوهش در همان رشته می‌پردازد و از عبور به حوزه‌های دیگر رشته‌ها خودداری می‌کند و در نتیجه انسجام و سختگیری درون‌رشته‌ای را تقویت می‌کند. در حالی که پژوهش درون‌رشتگی روش‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌های خاص رشته را حفظ می‌کند، نقش مهمی در انباشت دانش تخصصی دارد که به پیشرفت علمی کمک

1. Hiddendisciplinarity
2. Multidisciplinarity
3. Crossdisciplinarity
4. Interdisciplinarity
5. Transdisciplinarity
6. Postdisciplinarity
7. Nondisciplinarity
8. Deep specialization
9. Refinement



می‌کند. فهم دقیق درون‌رشته‌محوری اهمیت زیادی دارد؛ زیرا بنیاد مطالعات میان‌رشته‌گی و فرارشته‌ای را تشکیل می‌دهد که بر اساس این دانش‌های تخصصی، تلفیق و توسعه دانش انجام می‌شود (مارتین^۱، ۲۰۲۴).

۲-۳. نهان‌رشته‌گی

مفهوم نهان‌رشته‌گی به تأثیرات، هنجارها^۲، فرضیات و معرفت‌شناسی‌های ضمنی^۳ و اغلب ناآگاهانه‌ای اشاره دارد که بدون اینکه صریحاً شناسایی یا بیان شوند، بر پژوهش، آموزش و فرایند تولید دانش تأثیر می‌گذارند. این پدیده زمانی رخ می‌دهد که چشم‌اندازهای رشته‌گی به‌طور ضمنی^۴، تلاش‌های میان‌رشته‌گی یا فرارشته‌گی را شکل می‌دهند و بدین ترتیب، در عین وجود نیت عبور از مرزهای رشته‌گی، از یکپارچگی واقعی جلوگیری کرده و جزیره‌ای بودن رشته‌گی^۵ را حفظ می‌کنند. در بسترهای آموزشی، نهان‌رشته‌گی مشابه مفهوم برنامه درسی پنهان^۶ است که شامل ارزش‌ها، رفتارها و هنجارهای نانوشته‌ای^۷ می‌شود که دانشجویان خارج از برنامه رسمی می‌آموزند. این عادات و انتظارات رشته‌گی ریشه‌دار^۸، تأثیر مستقیمی بر نحوه تعامل دانشجویان با یادگیری میان‌رشته‌گی دارند و اغلب به موانع ناگفته برای ترکیب واقعی میان‌رشته‌گی منجر می‌شوند. به‌طور مشابه در پژوهش، نهان‌رشته‌گی به تسلط پنهان^۹ روش‌ها یا فرضیات معرفت‌شناختی خاص رشته‌ها اشاره دارد که بدون نقد باقی می‌مانند و نوآوری و توانایی تلفیق را محدود می‌کنند. در سطح نهادی، نهان‌رشته‌گی می‌تواند در ساختارهای سازمانی، سازوکارهای تأمین مالی و معیارهای ارزیابی ریشه دوانده باشد و بدین جهت،



1. Martin
2. Norms
3. Implicit
4. Subtly
5. Disciplinary silos
6. Hidden curriculum
7. Tacit values, behaviors, and norms
8. Ingrained disciplinary habits and expectations
9. Covert dominance

چارچوب‌های سنتی رشتگی را ترجیح داده و ناخواسته دستور کارها و روش‌های میان‌رشتگی را شکل می‌دهد (مک‌ایوان^۱، ۲۰۰۲؛ پورتلی^۲، ۱۹۹۳).

۳-۳. چندرشتگی

چندرشتگی به رویکردی در پژوهش اطلاق می‌شود که در آن چندین رشته علمی به صورت موازی^۳ و هم‌زمان بر روی یک مسئله یا موضوع مشترک کار می‌کنند، بدون آن‌که ادغام مفهومی یا روش‌شناختی میان آن‌ها صورت گیرد. در این چارچوب، هر رشته دیدگاه، زبان مفهومی و منطق تحلیلی خاص خود را حفظ می‌کند و نتایج حاصل بیشتر در قالب کنارهم‌گذاری^۴ دانش‌های رشتگی ارائه می‌شوند. از این منظر، چندرشتگی امکان بهره‌گیری از تنوع دیدگاه‌ها را فراهم می‌سازد، اما به دلیل فقدان سنتز معرفتی، معمولاً به ترکیب^۵ و تولید فهم‌های جدید فراتر از مرزهای هر رشته منجر نمی‌شود و بیشتر به‌عنوان سطحی مقدماتی از تعامل رشتگی تلقی می‌گردد (آلوارگونزالز^۶، ۲۰۱۱).

۳-۴. فرازوی رشتگی

فرازوی رشتگی به رویکردی در پژوهش اطلاق می‌شود که در آن مفاهیم، نظریه‌ها یا روش‌های یک رشته علمی به صورت جهت‌دار و عمدتاً یک‌سویه^۷ برای تحلیل مسائل یک رشته دیگر به کار گرفته می‌شوند؛ بی‌آنکه الزاماً تعامل دوسویه^۸ یا ادغام معرفتی^۹ میان رشته‌ها شکل گیرد. در این رویکرد، مرزهای رشتگی همچنان حفظ می‌شوند و یک رشته نقش رشته مرجع^{۱۰} را ایفا می‌کند؛ در حالی که، رشته دیگر بیشتر در جایگاه میدان

1. McEwan
2. Portelli
3. Parallel
4. Juxtaposition
5. Synthesizing
6. Alvargonzález
7. Unidirectional Transfer
8. Bidirectional Interaction
9. Epistemic Integration
10. Reference Discipline





کاربرد یا حوزه مسئله^۱ قرار می‌گیرد. از این منظر، فرازوی‌رشته‌گی را می‌توان شکلی از عبور ابزاری از مرزهای رشته‌گی دانست که در طیف رویکردهای تلفیق دانش، میان چندرشته‌گی و میان‌رشته‌گی قرار می‌گیرد. تأکید اصلی در فرازوی‌رشته‌گی بر انتقال و کاربرد متقاطع دانش^۲ است، نه بر سنتز مفهومی^۳ یا تولید دانش ادغامی^۴. همین ویژگی سبب می‌شود که فرازوی‌رشته‌گی در بسیاری از پژوهش‌ها با میان‌رشته‌گی خلط شود؛ در حالی که از نظر عمق تعامل، منطق همکاری و پیامدهای معرفت‌شناختی، تفاوت‌های اساسی با آن دارد (آگاردهنسن^۵، ۲۰۰۷؛ پورتر و چوبین^۶، ۱۹۸۵).

۳-۵. میان‌رشته‌گی

میان‌رشته‌گی به رویکردی تلفیقی در پژوهش‌های علمی، آموزش و تولید دانش اشاره دارد که مفاهیم، روش‌ها و دیدگاه‌های دو یا چند رشته متمایز را برای پرداختن به مسائل پیچیده و ایجاد شناخت‌های نوآورانه ترکیب می‌کند. این رویکرد شامل گذر از مرزهای سنتی رشته‌ها برای خلق فهمی تلفیقی^۷ است که در هیچ یک از رشته‌ها به‌تنهایی قابل دسترسی نیست. پژوهش میان‌رشته‌گی نیازمند تعامل همکاری، زبان مشترک و افق فکری باز است و هدف آن تقویت نوآوری و ارائه راه‌حل‌های جامع‌تر برای مسائلی است که فراتر از محدودیت‌های رشته‌ای قرار دارند (خورشیدی و پیشگاهی، ۲۰۲۴؛ کلین، ۲۰۱۲؛ جباری نصیر، ۲۰۱۰؛ هوتونیمی، کلین، بران و هوکینن^۸، ۲۰۱۰).

۳-۶. فرارشته‌گی

فرارشته‌گی رویکردی فراتر از میان‌رشته‌گی است که در آن نه‌تنها مرزهای رشته‌ای دانشگاهی مورد بازاندیشی قرار می‌گیرند، بلکه چارچوب‌های صرفاً آکادمیک نیز به‌طور فعال پشت سر

1. Field of Application
2. Cross-application of Knowledge
3. Conceptual Synthesis
4. Integrated Knowledge Production
5. Aagaard-Hansen
6. Porter & Chubin
7. Synthesized
8. Huutoniemi, Klein, Bruun, & Hukkinen

گذاشته می‌شوند تا بدین کار فهم‌های جدیدی^۱ ایجاد شود. در این رویکرد، ذی‌نفعان غیرآکادمیک^۲ مانند جوامع محلی، سیاست‌گذاران، کنشگران اجتماعی و متخصصان حرفه‌ای در فرایند تولید دانش مشارکت داده می‌شوند و دانش علمی با دانش تجربی و بومی تلفیق می‌گردد. فرارشتگی با تأکید بر مشارکت فراگیر^۳ و هم‌آفرینی دانش^۴، در پی پاسخ‌گویی به مسائل پیچیده، چندبعدی و واقعی به‌ویژه در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی است و از این حیث، بالاترین سطح عبور از مرزهای رشتگی را در طیف رویکردهای تلفیق دانش نمایندگی می‌کند (مکس نیف^۵، ۲۰۰۵؛ نیکولسکو^۶، ۲۰۱۴).

۳-۷. پسارشتگی

پسارشتگی به نقد و تجزیه^۷ ساختارهای سنتی رشتگی^۸ درون دانشگاه می‌پردازد و چارچوب‌های مرزسکن^۹ و نوآورانه ایجاد می‌کند که نحوه تصور و تولید دانش را بازتعریف می‌کند. در این دیدگاه، دسته‌بندی‌های رشتگی نه تنها به هم متصل می‌شوند بلکه با استفاده از روش‌شناسی‌های انتقادی و ترکیبی بازساخت^{۱۰} یا فراتر می‌روند (پرnecky^{۱۱}، ۲۰۱۹؛ داربلی^{۱۲}، ۲۰۱۹).

۳-۸. نارشتگی

نارشتگی شدیدترین گسست^{۱۳} را نشان می‌دهد که به‌طور کامل خارج یا فراتر^{۱۴} از قالب‌های رشته‌های علمی عمل می‌کند. این رویکرد سبک‌های پژوهشی آزاد، سیال و

1. Novel understandings
2. Non-academic stakeholders
3. Inclusive Participation
4. Co-production of Knowledge
5. Max-Neef
6. Nicolescu
7. Dismantle
8. Traditional disciplinary structures
9. Boundary-breaking frameworks
10. Reconfigured
11. Pernecky
12. Darbellay
13. Radical departure
14. Outside or beyond



غالباً غیرآکادمیک را ارج می‌نهد و فرم‌های ترکیبی مانند هنرهای خلاق^۱ یا بیان روایتی^۲ را که دست به طبقه‌بندی‌های آکادمیک نمی‌زند، در بر می‌گیرد (ون دن بسلاار و هیمریمس^۳، ۲۰۰۱؛ ترنر^۴، ۲۰۰۰).

۳-۹. تفاوت چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی

سه مفهوم چندرشتگی، میان‌رشتگی، فرارشتگی به دلایل مختلف به جای یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند که لازم است حد و مرز دقیق آن‌ها و تفاوت بین آن‌ها مشخص شود. این واژگان در ادبیات علمی به‌طور گسترده‌ای مورد بحث قرار گرفته‌اند و تفاوت‌های آن‌ها در میزان تعامل با مرزهای هر رشته و میزان مشارکت ذی‌نفعان در فرایند تولید دانش برجسته است. چندرشتگی به همکاری چندین رشته در جهت موازی بر روی یک مسئله مشترک اشاره دارد، به‌طوری که هر رشته به‌طور مستقل^۵ و با روش‌ها و دیدگاه‌های خاص خود به مسئله می‌پردازد، بدون آنکه دیدگاه‌ها یا یافته‌های خود را در یک چارچوب منسجم تلفیق کنند. رشته‌ها در این حالت از نظر معرفت‌شناسی^۶ و روش‌شناسی^۷ جداگانه باقی می‌مانند و رویکردی جمعی و افزایشی را دنبال می‌کند. به عنوان مثال، در یک پروژه بهداشت عمومی، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و پزشکان ممکن است هر یک ابعاد مختلفی از چاقی را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار دهند (بلیکر^۸، ۲۰۱۶؛ آلوارگونزالز، ۲۰۱۱). در مقابل، میان‌رشتگی به دنبال ادغام^۹ و سنتز^{۱۰} دانش، روش‌ها و دیدگاه‌ها از رشته‌های مختلف است تا فهم‌ها یا راه‌حل‌های جدیدی را ایجاد کند که در این صورت فهم و شناخت فراتر از سهم هر رشته به‌تنهایی است. این رویکرد مستلزم همکاری فعال^{۱۱} و تلفیق معرفت‌ها^{۱۲} برای پرداختن به



1. Creative arts
2. Narrative expressions
3. Van den Besselaar & Heimeriks
4. Turner
5. Independently
6. Epistemologically
7. Methodologically
8. Bleiker
9. Integrate
10. Synthesize
11. Active collaboration
12. Epistemic blending

مسائل پیچیده به‌گونه‌ای است که یک رشته نتواند به‌تنهایی آن را حل کند. برای مثال، مطالعه میان‌رشته‌گی درباره سلامت روان ممکن است بینش‌های زیستی، روان‌شناختی و علوم اجتماعی را در یک چارچوب یکپارچه ترکیب کند تا مداخلات جامع را ارائه دهد (موران^۱، ۲۰۱۰؛ لی‌لی و نورگارد^۲، ۲۰۰۵). فرارشته‌گی با مقیاسی بیشتر، فراتر از مرزهای آکادمیک^۳، با مشارکت دادن ذی‌نفعان غیرآکادمیک مانند اعضای جامعه، سیاستگذاران و فعالان در فرایند هم‌آفرینی دانش^۴، از محدودیت‌های رشته‌ای عبور می‌کند. این رویکرد اساساً مسئله‌محور و راه‌حل‌محور^۵ است و هدف آن تولید چارچوب‌های دانشی جامع^۶ است که هم از نظر علمی معتبر و هم از نظر اجتماعی مرتبط باشد. پژوهش‌های فرارشته‌گی معمولاً از طریق همکاری مشارکتی که دانش علمی، تجربی و محلی را ادغام می‌کند، مسائل واقعی را حل می‌کنند و نتایج قابل اجرا ارائه می‌دهند، صورت می‌پذیرد. برای مثال، پرداختن به پایداری شهری ممکن است شامل همکاری دانشمندان محیط زیست، برنامه‌ریزان شهری، ساکنان محلی و مسئولان حکومتی برای طراحی راه‌حل‌هایی منطبق بر نیازهای علمی و جامعه باشد (مکس نیف، ۲۰۰۵؛ برنستین^۷، ۲۰۱۵). بدین ترتیب، مفاهیم رشته‌گی را می‌توان در قالب یک طیف تحلیلی در نظر گرفت که از حفظ کامل منطق‌های رشته‌گی تا عبور و گسست از آن‌ها امتداد می‌یابد. اهمیت این تمایزات مفهومی زمانی آشکارتر می‌شود که الگوهای رشته‌گی نه فقط از منظر میزان همکاری، بلکه از حیث نوع و عمق ادغام مورد تحلیل قرار گیرند. در اینجا است که مفاهیمی چون هیبرید و آمالگام به‌عنوان ابزارهای تحلیلی مکمل وارد می‌شوند و امکان فهم کیفی‌تر فرایندها و نتایج تلفیق رشته‌گی را فراهم می‌سازند.

1. Moran
2. Lélé & Norgaard
3. Disciplinary boundaries
4. Knowledge co-production process
5. Problem- and solution-oriented
6. Holistic knowledge frameworks
7. Bernstein



جدول ۱. مقایسه رویکردهای چندرشته‌گی، میان‌رشته‌گی و فرارشته‌گی از نظر رابطه با رشته‌ها، سطح ادغام، مشارکت

ذی‌نفعان و مثال‌های کاربردی

رویکرد	رابطه با رشته‌ها	سطح ادغام	مشارکت ذی‌نفعان	مثال
چندرشته‌گی	رشته‌ها جداگانه و موازی کار می‌کنند.	پایین (موازی، افزایشی)	فقط آکادمیک	متخصصان تغذیه، روان‌شناس‌ها و اقتصاددانان مستقل بر چاقی کار می‌کنند
میان‌رشته‌گی	ادغام و سنتز رشته‌ها	متوسط (سنتز معرفتی)	فقط همکاری آکادمیک	مدل یکپارچه زیستی، روان‌شناختی، اجتماعی برای سلامت روان
فرارشته‌گی	فراتر از رشته‌ها، شامل بازیگران اجتماعی	بالا (هم‌آفرینی دانش)	آکادمیک و غیرآکادمیک	پروژه پایداری شهری مشارکتی بین دانشمندان و جامعه محلی



۳-۱۰. هیبرید و آمالگام در رشته‌گی

دو مفهوم محوری که ارتباط نزدیکی با مفاهیم مختلف رشته‌گی دارند، هیبرید^۱ و آمالگام^۲ هستند. نزدیکی مفهومی و قلمرو موضوعی این مفاهیم نیازمند روشن کردن آن‌ها است.

۳-۱۰-۱. هیبرید

هیبرید مفهومی است که در گفتمان دانشگاهی^۳ برای توصیف حالتی یا فرایندی به کار می‌رود که در آن عناصر برگرفته از منشأها، دسته‌بندی‌ها، نظام‌ها یا فرهنگ‌های مختلف با یکدیگر ترکیب می‌شوند. در این فرایند، مرزهای اولیه لزوماً حذف یا مستحیل نمی‌شوند، بلکه به صورت نسبی حفظ می‌گردند و امکان ظهور اشکال نوین معرفتی را فراهم می‌آورند. برخلاف مخلوط ساده یا کنارهم‌گذاری سطحی، هیبرید شامل درآمیختگی، تعامل و اغلب تحول میان اجزای پیشتر مستقل است که به ظهور ویژگی‌ها و پیکربندی‌های نو^۴ منتهی می‌شود. این اصطلاح کاربردی گسترده در رشته‌های

1. Hybridity
2. Amalgam
3. Academic discourse
4. Novel configurations

مختلف دارد؛ از علوم انسانی (که ممکن است مربوط به خلق زبان‌ها، ادبیات یا هویت‌های فرهنگی هیبرید باشد) تا علوم اجتماعی و مطالعات سازمانی که در آن سازمان‌ها یا منطق‌های هیبرید نمایانگر موجودیت‌هایی هستند که چندین چارچوب نهادی یا کارکردی^۱ را یکپارچه می‌کنند. هیبرید اغلب هم به عنوان یک فرایند پویا و هم به عنوان یک وضعیت نظریه‌پردازی می‌شود؛ فرایندی که با مذاکره مداوم، انطباق و گاه تنش^۲ میان عناصر ترکیبی همراه است. ارزش تحلیلی این مفهوم در دستیابی به پیچیدگی موقعیت‌هایی است که با کثرت‌گرایی^۳ و تعامل^۴ مشخص می‌شوند (چه در سطح فرهنگی، ساختاری یا معرفت‌شناختی) و بر امکانات نوآوری، مقاومت و شکل‌گیری معانی یا سازمان‌های جدیدی که از مرزهای ثابت^۵ فراتر می‌روند، تأکید دارد. به این ترتیب، هیبرید با برجسته‌سازی تأثیر متقابل و پابرجایی تفاوت^۶ در دل وحدت، از همانندسازی^۷ یا انباشت صرف متمایز می‌شود (باتیلانا و لی^۸، ۲۰۱۴؛ اشکرافت، گریفیتس و تیفین^۹، ۲۰۱۳؛ کاپچان و استرانگ^{۱۰}، ۱۹۹۹).

۳-۱۰-۲. آمالگام

واژه «آمالگام» به یک موجودیت مرکب اشاره دارد که از ترکیب یا ادغام دو یا چند عنصر متمایز در یک کل واحد به وجود می‌آید؛ به گونه‌ای که اجزای اولیه هم‌زمان با ایجاد ویژگی‌ها یا کارکردهای جدید از طریق این ادغام، برخی از هویت‌های فردی^{۱۱} خود را حفظ می‌کنند. در گفتمان علمی، مفهوم آمالگام در رشته‌های گوناگونی همچون شیمی،

1. Institutional or functional frameworks
2. Tension
3. Pluralism
4. Interaction
5. Fixed boundaries
6. Persistence of difference
7. Assimilation
8. Battilana & Lee
9. Ashcroft, Griffiths, & Tiffin
10. Kapchan & Strong
11. Individual identities





علم مواد، زبان‌شناسی و مطالعات فرهنگی برای توصیف اشکال هیبرید و ساختارهای مرکبی که ناشی از اتحاد مواد، مفاهیم یا تأثیرات فرهنگی مختلف هستند، به کار می‌رود. برای مثال، در شیمی، آمالگام به‌طور خاص به آلیاژی اطلاق می‌شود که جیوه یکی از اجزای اصلی آن است و این موضوع به‌ویژه در مواد دندانپزشکی یا فرآوری کانسنگ مشهود است. در علوم انسانی و اجتماعی، آمالگام می‌تواند به ترکیب ویژگی‌های فرهنگی^۱ گوناگون یا هم‌گرایی عناصر مختلف زبانی برای تولید روایا یا زبان‌های هیبرید اشاره داشته باشد. فرایند آمالگام‌سازی عموماً به معنای تلفیق و حفظ هم‌زمان است: عناصر تشکیل‌دهنده طوری با هم تعامل می‌کنند که یک ماده یا ساختار را به وجود می‌آورند که فراتر از صرف جمع اجزاء است و دارای ویژگی‌های نوظهوری است که از خود ترکیب حاصل شده است. بنابراین، مفهوم آمالگام ابزاری تحلیلی سودمند برای نظریه‌پردازی پویایی‌های ترکیب، سنتز و نوآوری هم در علوم و هم در علوم انسانی به شمار می‌رود (بابا^۲، ۲۰۱۲؛ کریستال^۳، ۲۰۱۱؛ دیکشنری^۴، ۱۹۸۹).

۳-۱۰-۳. هیبرید و آمالگام در مفاهیم مربوط به رشتگی

رویکردهای گوناگون رشتگی را نمی‌توان صرفاً به‌مثابه برچسب‌هایی هم‌عرض در نظر گرفت؛ بلکه هر یک بیانگر منطق متفاوتی از تعامل، تماس یا عبور از مرزهای معرفتی‌اند. از درون‌رشتگی که در آن تولید دانش کاملاً در چارچوب یک رشته واحد و بدون مواجهه با نظام‌های دانشی دیگر صورت می‌گیرد، تا نارشتگی که در آن اساساً منطق رشتگی کنار گذاشته می‌شود، طیفی از اشکال همکاری و نسبت با مرزهای رشته‌ای قابل تشخیص است. در این میان، امکان به‌کارگیری مفاهیمی که بر «اختلاط»، «مذاکره» یا «ادغام» دلالت دارند، به‌شدت وابسته به وجود تماس واقعی میان حوزه‌های دانشی و درجه‌ای از تعامل آگاهانه میان آن‌هاست. بدیهی است که کاربرد تحلیلی

1. Cultural traits
2. Bhabha
3. Crystal
4. Dictionary



هیبرید و آمالگام در مفاهیم مربوط به رشتگی مستلزم آن است که بیش از یک منبع معرفتی متمایز وجود داشته باشد و این منابع وارد نوعی تعامل یا مذاکره مفهومی شوند. در غیاب این دو شرط، هیبرید و آمالگام از موضوعیت تحلیلی تهی می‌شوند. بر این اساس، در الگوهایی مانند درون‌رشتگی و نهان‌رشتگی، که یا اساساً تماس میان‌رشتگی وجود ندارد یا تأثیر رشته‌های دیگر صرفاً به صورت ضمنی و ناآشکار باقی می‌ماند، نه می‌توان از فرایند هیبریدسازی سخن گفت و نه از شکل‌گیری آمالگام. به همین ترتیب، در پسارشتگی و نارشتگی، که در آن‌ها خود منطق رشتگی تضعیف یا نفی می‌شود، دیگر اجزای رشتگی متمایزی وجود ندارد که بتوانند موضوع اختلاط یا ادغام قرار گیرند. در فراروی‌رشتگی، انتقال مفاهیم یا روش‌ها به صورت یک‌سویه از یک رشته به رشته دیگر انجام می‌شود. این الگو فاقد تعامل متقارن و مذاکره دوسویه است؛ از این رو، هیبرید تنها در معنایی ابزاری و محدود قابل طرح است. آمالگام، به دلیل فقدان ادغام متقابل و نبود فرایند هم‌نهادسازی، در این چارچوب ناموجه تلقی می‌شود. از این منظر، هیبرید و آمالگام مفاهیمی نیستند که به طور عام و بدون تمایز به همه الگوهای رشتگی قابل تعمیم باشند.

در مقابل، الگوهایی مانند چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی واجد شرایط مفهومی لازم برای به‌کارگیری این دو مفهوم‌اند. تمرکز بر کاربرد مفاهیم هیبرید و آمالگام در سه چارچوب چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی، نه یک انتخاب سلیقه‌ای، بلکه تصمیمی نظری و روش‌شناختی است که از منطق درونی این مفاهیم ناشی می‌شود. این محدودسازی آگاهانه امکان آن را فراهم می‌کند که هیبرید و آمالگام نه به‌عنوان استعاره‌هایی کلی، بلکه به‌مثابه ابزارهایی تحلیلی دقیق برای فهم تفاوت‌های کیفی در فرایندهای تعامل و ادغام دانش به‌کار گرفته شوند.

۳-۱۰-۴. هیبرید و آمالگام در چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی

مفاهیم هیبرید و آمالگام ابزارهای مفهومی مهمی برای بررسی پویایی‌های تولید دانش در چارچوب الگوهای گوناگون تعامل رشتگی - یعنی چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی



– فراهم می‌آورند. هیبرید و آمالگام با اختلاط^۱ سروکار دارند، اما معنای آن‌ها، تأکید و کاربردشان بسته به زمینه^۲ (زبان، فرهنگ، علم و غیره) متفاوت است. هر یک از این الگوها درجات متفاوتی از ادغام را بازتاب می‌دهند و هیبرید و آمالگام تفاوت‌های کیفی میان فرایندهای مذاکره و هم‌نهادسازی را در این بسترها نشان می‌دهند.

در زمینه چندرشتگی هیبرید را می‌توان به‌عنوان تعامل محدود اما معناداری درک کرد که هنگام فعالیت رشته‌ها در کنار هم رخ می‌دهد. اگرچه چندرشتگی عمدتاً به همکاری‌های موازی^۳ با حداقل ادغام^۴ اشاره دارد، هیبرید توجه را به مواردی جلب می‌کند که در آن برخوردهای رشتگی، حوزه‌هایی از هم‌پوشانی و مذاکره ایجاد می‌کند؛ حتی اگر مرزها عمدتاً دست‌نخورده^۵ باقی بمانند. برای مثال، پروژه‌های مشترک در مطالعات محیط زیست ممکن است دیدگاه‌هایی از بوم‌شناسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد را با یکدیگر ترکیب کنند و اشکال هیبرید تحلیل را به وجود آورند که بر نقاط تلاقی تأکید دارند، بدون آن‌که چارچوب‌های رشتگی را در هم ادغام کنند. در مقابل، آمالگام برای چندرشتگی کمتر کاربرد دارد؛ زیرا این شیوه به ندرت به سطحی از سنتز می‌رسد که در مفهوم آمالگام وجود دارد (کلین، ۱۰۱۰).

در چارچوب میان‌رشتگی، تمایز میان هیبرید و آمالگام برجسته‌تر می‌شود. هیبرید در این رویکرد اشاره به فرایندی فعال و مداوم دارد بر جنبه‌های موقتی و گفت‌وگومحور^۶ تعامل‌های میان‌رشتگی استوار است. این واژه به «بینابینی^۷» تعامل رشته‌ها اشاره می‌کند؛ جایی که روش‌ها و مفاهیم در هم تقاطع می‌یابند اما هویت متمایز^۸ خود را حفظ می‌کنند. در ضمن، چارچوب‌ها و بینش‌هایی نوین خلق می‌کنند که در هیچ یک از

1. Mixing
2. Context
3. Parallel contributions
4. Minimal integration
5. Intact
6. Provisional and dialogical
7. In-betweenness
8. Distinct identities

رشته‌های منفرد قابل دستیابی نبودند. چنین هیبریدتی در حوزه‌هایی مانند علوم انسانی دیجیتال یا جامعه‌زبان‌شناسی^۱ مشهود است؛ جایی که همکاری‌ها به چارچوب‌هایی نوآورانه منجر می‌شود اما معرفت‌شناسی‌های ویژه هر رشته همچنان قابل مشاهده است. این فرایند هیبریدسازی به‌ویژه برای مواجهه با مسائل پیچیده و چندوجهی که راه‌حل آن‌ها از عهده یک رشته به‌تنهایی خارج است، حیاتی بوده و رویکردهایی کل‌نگر، منعطف و حساس به بستر ارائه می‌دهد. در مقابل، آمالگام‌نمایانگر نقطه اوج ادغامی در میان‌رشتگی است؛ در زمینه میان‌رشتگی، مفهوم «آمالگام» به نتیجه ادغامی اشاره دارد که زمانی پدید می‌آید که بینش‌ها، روش‌ها و عناصر مربوط به رشته‌های علمی متفاوت با هم ترکیب شوند و یک کل واحد با ویژگی‌های نو ایجاد کنند. درحالی‌که میان‌رشتگی، فرایندی تعاملی و مشارکتی است که گفت‌وگو، مذاکره و تلفیق در مرزهای رشتگی را شامل می‌شود، آمالگام محصول ترکیبی مشخص است که از چنین کنش‌هایی به دست می‌آید. این آمالگام با یک مخلوط ساده تفاوت دارد، زیرا ویژگی‌های نوظهوری از خود بروز می‌دهد که در هیچ‌یک از رشته‌های تشکیل‌دهنده به‌تنهایی وجود ندارد؛ عناصری از هر رشته بخشی از هویت اولیه خود را حفظ می‌کنند و درعین حال کارکردها یا دانشی ایجاد می‌کنند که منحصر به ترکیب آن‌هاست. در عمل، موفقیت در همکاری میان‌رشتگی هدفش تولید چنین آمالگام‌هایی است (چه به صورت چارچوب‌ها، نظریه‌ها، فناوری‌ها یا راه‌حل‌های جدید) که با عبور از محدودیت‌های دیدگاه‌های مجرد هر رشته، نوآوری را از طریق تحول و تأثیر متقابل ممکن می‌سازد. این فرایند نه‌تنها موجب افزایش غنای نظری و عملی پژوهش‌ها می‌شود، بلکه زمینه‌ساز توسعه راه‌حل‌های خلاقانه برای مسائل پیچیده است که فراتر از ظرفیت‌های رویکردهای تک‌رشته‌ای عمل می‌کنند. بنابراین، مفهوم آمالگام در میان‌رشتگی، پویایی و ظرفیت خلاقانه^۲ ادغام بین رشته‌ها را نشان می‌دهد و به عنوان الگویی برای نظریه‌پردازی ترکیب، سنتز و پیشرفت در تولید دانش کاربرد دارد. از

1. Sociolinguistics
2. Creative potential





این منظر، میان‌رشته‌گی به منزله یک آمالگام فکری^۱ عمل می‌کند که در آن دیدگاه‌های متمایز رشته‌ای درهم می‌آمی‌زند تا درک‌های نوپدید^۲ را پدید آورند. نمونه بارز این موضوع، بیوشیمی یا علوم شناختی است که از تلاقی^۳ رشته‌ها پدید آمدند اما اکنون دارای روش‌شناسی‌ها و شناسایی نهادی^۴ مستقلی هستند (ریکو و زوستاک، ۲۰۱۹؛ ریکو و همکاران، ۲۰۱۹؛ بابا، ۲۰۱۲؛ مازوچی^۵، ۱۹۹۷؛ فورز، متی و انگلیبرت^۶، ۱۹۹۷).

در فرارشته‌گی، هیبرید و آمالگام اهمیت گسترده‌تری^۷ پیدا می‌کنند. هیبرید به معنی مذاکره مداوم^۸ نه فقط میان‌رشته‌ها بلکه میان نظام‌های دانشی دانشگاهی و غیردانشگاهی است که به فضاهای دانشی پویا و سیال منجر می‌شود. هیبرید در فرارشته‌گی در برابر بسته شدن^۹ مقاومت می‌کند و بر فرایند باز و پایان‌ناپذیر تولید دانش در مرزهای اجتماعی، فرهنگی و رشته‌گی تأکید می‌ورزد. در مقابل، آمالگام را می‌توان در تلاش‌های فرارشته‌گی مشاهده کرد که به پیدایش ترتیبات معرفتی کاملاً جدیدی می‌انجامد؛ جایی که تمایز میان‌رشته‌ها و شکل‌های دانش بیرونی در یک چارچوب تلفیقی تازه مستحیل می‌شود. به این معنا، آمالگام با آرمان فرارشته‌گی برای عبور کامل از منطق‌های رشته‌گی هم‌خوانی دارد. این فرایند هم‌آفرینانه با هدف پرداختن به چالش‌های پیچیده اجتماعی^{۱۰} شکل می‌گیرد. در اینجا، مفهوم آمالگام نشان‌دهنده نوعی ادغام معرفتی گسترده‌تر است که فراتر از مرزهای سنتی می‌رود و دانش علمی و عملی را درهم می‌آمیزد تا راه‌حل‌هایی مسئله‌محور را تسهیل کند (نیکولسکو، ۲۰۰۲؛ نووتنی، اسکات و گیسن^{۱۱}، ۲۰۰۱).

1. Intellectual amalgam
2. Emergent understandings
3. Intersections
4. Institutional recognition
5. Mazzocchi
6. Fourez, Mathy, & Englebert-Lecomte
7. Broader significance
8. Ongoing negotiation
9. Closure
10. Complex societal challenges
11. Nowotny, Scott, & Gibbons

جدول ۲. جایگاه مفاهیم هیبرید و آمالگام در الگوهای گوناگون تعامل رشتگی (چندرشتگی، میان رشتگی و

فرارشتگی) و مقایسه نحوه ظهور این مفاهیم در هر یک از این چارچوب‌ها

مفهوم	تعریف مختصر	نمود مفهومی در چندرشتگی	نمود مفهومی در میان رشتگی	نمود مفهومی در فرارشتگی
هیبرید	ترکیب و درآمیختگی اجزای مختلف با حفظ بخشی از هویت اولیه و تولید شکل/فرآیندی نو	تعامل محدود و سطحی، حوزه‌های همپوشانی و مذاکره بدون ادغام عمیق؛ مرزها عمدتاً حفظ می‌شود.	فرآیند پویا و گفت‌وگو محور، خلق چارچوب‌ها و بینش‌های نو، هویت‌های متمایز تا حدی باقی می‌ماند.	مذاکره مداوم میان دانش دانشگاهی و غیردانشگاهی؛ تولید فضاهای دانشی سیال و باز، مقاومت در برابر تثبیت مرزها.
آمالگام	موجودیت مرکب با ادغام عمیق اجزا و ایجاد ویژگی نوظهور؛ هویت اجزا تا حدی حفظ می‌شود.	به ندرت رخ می‌دهد؛ معمولاً سطح ادغام به حد آمالگام نمی‌رسد.	محصول نهایی تلفیقی با ادغام واقعی، بروز ویژگی‌های نو، به وجود آمدن کل جدید و پایدار مثل زیست‌شیمی یا علوم شناختی.	ادغام کامل نظام‌های دانشی و شکل‌گیری چارچوب معرفتی نوین و یکپارچه که فراتر از مرزها و دسته‌بندی‌های سنتی عمل می‌کند.

۳-۱۰-۵. ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مفاهیم هیبرید و آمالگام در پژوهش‌های میان رشتگی

مفاهیم هیبرید و آمالگام، افزون بر کارکردهای تبیینی، واجد پیامدهای معرفت‌شناختی و عملی مهمی در تحلیل و ارزیابی الگوهای تعامل رشتگی هستند. هیبرید به مثابه فرآیندی پویا و بینابینی، امکان گفت‌وگو^۱ و تعامل انعطاف‌پذیر میان سنت‌های رشتگی متمایز را فراهم می‌کند، بی‌آنکه ضرورتاً به انحلال کامل مرزهای معرفتی بینجامد. این ویژگی، هیبرید را به ابزاری مناسب برای مواجهه با مسائل پیچیده، سیال و چندوجهی بدل می‌سازد؛ مسائلی که نیازمند هم‌نشینی موقت روش‌ها، مفاهیم و زبان‌های علمی متفاوت‌اند. در این معنا، هیبرید ظرفیت بالایی برای تسهیل نوآوری تدریجی^۲ و یادگیری متقابل میان رشته‌ها دارد (شمتو^۳، ۲۰۰۱؛ گرگن، مک‌نامی و بارت^۴، ۲۰۰۱).

با این حال، هیبریدسازی با محدودیت‌هایی نیز همراه است. از جمله چالش‌های اساسی آن، خطر سطحی ماندن ادغام^۵ و باقی ماندن همکاری‌ها در سطح هم‌جواری

1. Dialogue
2. Incremental Innovation
3. Shemtov
4. Gergen, McNamee, & Barrett
5. Superficial Integration





مفهومی است؛ وضعیتی که ممکن است به ابهام روش‌شناختی^۱ و دشواری در ارزیابی علمی دستاوردها بینجامد. در برخی موارد، هیبرید به جای تولید سنتز معرفتی، صرفاً به تلفیق موقت زبان‌ها و ابزارها محدود می‌شود و از ایجاد چارچوب‌های تحلیلی منسجم بازمی‌ماند. از این منظر، هیبرید بیش از آنکه یک وضعیت نهایی باشد، فرایندی ناپایدار و وابسته به زمینه است که موفقیت آن مستلزم مدیریت فعال تعاملات رشتگی و شفافیت روش‌شناختی است (لارگیادی^۲، ۲۰۰۷؛ کاکبرن و گوپالاکریشنان^۳، ۲۰۰۵).

در مقابل، آمالگام به‌عنوان شکلی عمیق‌تر از ادغام معرفتی، ظرفیت تولید کل‌های نوظهور^۴ و چارچوب‌های پایدار علمی را داراست. آمالگام زمانی محقق می‌شود که عناصر معرفتی، روش‌شناختی و مفهومی رشته‌های مختلف در یک کل یکپارچه ادغام شوند و ویژگی‌هایی پدید آورند که در هیچ‌یک از رشته‌های منفرد به‌تنهایی وجود نداشته‌اند. شکل‌گیری حوزه‌هایی مانند زیست‌شیمی یا علوم شناختی نمونه‌هایی از این نوع آمالگام معرفتی‌اند که نه تنها نوآوری نظری ایجاد کرده‌اند، بلکه به تثبیت نهادی^۵ و هویت علمی مستقل نیز دست یافته‌اند (مازوچی^۶، ۲۰۱۹؛ فوروز^۶ و همکاران، ۱۹۹۷).

با وجود این مزایا، آمالگام نیز خالی از مخاطره نیست. فرایندهای آمالگامی معمولاً پرهزینه، زمان‌بر و مستلزم تغییرات نهادی و آموزشی گسترده‌اند و ممکن است با مقاومت ساختارهای رشتگی تثبیت‌شده مواجه شوند. افزون بر این، خطر از دست رفتن دقت تخصصی^۷ یا ساده‌سازی بیش از حد پیچیدگی‌های رشتگی در برخی پروژه‌های آمالگامی وجود دارد. از این‌رو، آمالگام را نمی‌توان نسخه‌ای عام برای همه اشکال تعامل رشتگی دانست؛ بلکه باید آن را به‌مثابه هدفی بلندمدت و زمینه‌مند در نظر گرفت که تحقق آن نیازمند بلوغ نظری، نهادی و اجتماعی است. این تمایز تحلیلی نشان می‌دهد

1. Methodological Ambiguity
2. Largiadèr
3. Cockburn & Gopalakrishnan
4. Emergent Wholes
5. Institutionalization
6. Fourez
7. Loss of Disciplinary Depth

که چرا مفاهیم هیبرید و آمالگام اساساً در چارچوب‌های چندرشته‌گی، میان‌رشته‌گی و فرارشته‌گی معنا می‌یابند و تعمیم آن‌ها به رویکردهایی مانند پسارشته‌گی یا نارشته‌گی، از دقت مفهومی و تحلیلی برخوردار نخواهد بود (نیکولسکو، ۲۰۱۴).

۳-۱۲. میان‌رشته‌گی و مناسک آن

مفهوم مهم دیگری که با میان‌رشته‌گی ارتباط دارد، مناسک میان‌رشته‌گی^۱ است. از دیدگاه جامعه‌شناختی^۲، مناسک بین‌رشته‌گی به عنوان رفتارهای اجتماعی رسمی و مکرری شناخته می‌شوند که نقش حیاتی در تسهیل همکاری^۳ مؤثر، ارتباط^۴ و ادغام در مرزهای رشته‌گی ایفا می‌کنند. این مناسک شامل تعاملات ساختارمند^۵ نظیر جلسات منظم، کارگاه‌ها، جلسات مشترک حل مسئله و توسعه هم‌زمان واژگان و چارچوب‌های مفهومی مشترک هستند. این رفتارها عملکردهای شناختی و اجتماعی مهمی را انجام می‌دهند و باعث ایجاد درک متقابل، اعتماد و هویت جمعی میان پژوهشگران با پیشینه‌های رشته‌گی متنوع می‌شوند این مناسک به عنوان چسب اجتماعی^۶ عمل می‌کنند که تیم‌های بین‌رشته‌گی را کنار هم نگه می‌دارد و همکاری بلندمدت^۷ را پایدار می‌کند. از نظر جامعه‌شناسی، مناسک بین‌رشته‌گی همچنین پل‌زننده شکاف‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی هستند، زیرا زمینه مشترکی را ایجاد می‌کنند که تبادل دانش و خلق دانش تلفیقی را ممکن می‌سازد. با اتکا به نظریه مناسک در علوم اجتماعی^۸، این رفتارها به عنوان اعمال نمادینی^۹ دیده می‌شوند که تعهد را ابراز می‌کنند، هویت گروهی^{۱۰} را شکل می‌دهند و معانی مشترک تولید می‌کنند و به این ترتیب همکاری‌های جمعی^{۱۱} را تثبیت می‌کنند. شکل‌گیری هویت گروهی با مناسک

1. Interdisciplinary rituals
2. Sociological perspective
3. Collaboration
4. Communication
5. Structured interactions
6. Social glue
7. Long-term cooperation
8. Social sciences
9. Symbolic acts
10. Group identity
11. Collaborative efforts





بین‌رشته‌گی بدین‌گونه است که با شرکت در این آیین‌های تکراری، اعضای تیم میان‌رشته‌گی فرصت می‌یابند تا تفاوت‌های فرهنگی و علمی خود را در فضایی امن و قابل پیش‌بینی به‌نحوی مدیریت کنند که به کاهش تنش‌ها و افزایش همبستگی عاطفی و اجتماعی منجر شود. این امر به تکوین هویت مشترکی می‌انجامد که فراتر از گرایش‌های تخصصی و مرزهای رشته‌گی است و همکاری‌های طولانی‌مدت و پایدار را ممکن می‌سازد. رفتارهای مناسبی در پژوهش‌های میان‌رشته‌گی انسجام عاطفی و رابطه‌ای^۱ ایجاد می‌کنند که برای غلبه بر چالش‌های ذاتی کار در میان فرهنگ‌ها، زبان‌ها و نابرابری‌های قدرت علمی^۲ بسیار حیاتی است. علاوه بر این، شناسایی و پرورش آگاهانه مناسب بین‌رشته‌گی برای مدیریت پیچیدگی‌های تلاش‌های میان‌رشته‌ای ضروری است. فراتر از نقش عملی این مناسب‌ها به عنوان ابزار هماهنگی، آن‌ها به عنوان مکانیزم‌های فرهنگی^۳ عمل می‌کنند و برای انسجام هویتی، تعمیق حس تعلق و استقرار ارزش‌ها و معانی مشترک کمک شایانی می‌کنند. و میان‌رشته‌گی بودن را در جوامع دانشگاهی نهادینه می‌سازند. این مناسب‌ها با ارتقای شمولیت، اعتماد و حس هدف مشترک، ظرفیت نوآوری و تولید دانش تلفیقی را افزایش می‌دهند. به این ترتیب، مناسب‌ها میان‌رشته‌گی به پایداری اجتماعی و فکری پروژه‌های پژوهشی میان‌رشته‌گی کمک می‌کنند (اردبیلی، ۲۰۲۴؛ بروس و همکاران، ۲۰۰۴؛ هولینزهد، ۲۰۱۶؛ بل، ۱۹۹۷).

در پروژه‌های واقعی میان‌رشته‌گی، مناسب‌ها میان‌رشته‌گی صرفاً کارکردی اجتماعی یا ارتباطی ندارند، بلکه به‌طور مستقیم بر فرایند تولید دانش و کیفیت خروجی علمی اثر می‌گذارند. برگزاری جلسات منظم مشترک، کارگاه‌های مفهومی، و رویه‌های تکرار شونده گفت‌وگو درباره مفاهیم کلیدی، به تثبیت تدریجی زبان مشترک میان پژوهشگران با پیشینه‌های رشته‌گی متفاوت می‌انجامد. این زبان مشترک، پیش‌شرط

1. Emotional and relational cohesion
2. Academic power asymmetries
3. Cultural mechanism
4. Hollinshead
5. Bell

هرگونه ادغام معرفتی است؛ زیرا بدون آن، مفاهیم، روش‌ها و داده‌ها در سطح ترجمه‌های ناقص یا سوءفهم‌های رشتگی باقی می‌مانند. از این منظر، مناسب میان‌رشتگی را می‌توان بخشی از زیرساخت شناختی پژوهش‌های میان‌رشتگی دانست که امکان عبور از هم‌نشینی صرف دیدگاه‌ها و حرکت به سوی سنتز مفهومی را فراهم می‌سازد (ورهوون^۱، ۲۰۱۱؛ بل، ۱۹۹۷).

افزون بر این، مناسب میان‌رشتگی با کاهش اصطکاک‌های شناختی و معرفت‌شناختی میان‌رشته‌ها، زمینه شکل‌گیری هویت جمعی پژوهشی را فراهم می‌کند؛ هویتی که فراتر از تعلقات تخصصی منفرد عمل می‌کند و خود را متعهد به مسئله مشترک می‌داند. شکل‌گیری چنین هویتی، مطابق با ادبیات نظری میان‌رشتگی، شرط لازم برای تولید دانش ادغامی پایدار است؛ زیرا بدون تعهد جمعی و اعتماد متقابل، همکاری‌ها در سطح تبادل اطلاعات باقی می‌مانند و به آمالگام معرفتی منتهی نمی‌شوند. بنابراین، مناسب میان‌رشتگی را باید نه امری حاشیه‌ای، بلکه یکی از پیش‌نیازهای ساختاری و معرفتی تحقق میان‌رشتگی دانست؛ پیش‌نیازی که امکان‌گذار از هیبریدهای موقتی به اشکال پایدارتر ادغام دانش را فراهم می‌کند (ارسا و جیانگ^۲، ۲۰۲۰؛ برروس و همکاران، ۲۰۰۴).

۳-۱۳. تفاوت پسارشتگی و نارشتگی

برای تکمیل چارچوب مفهومی مقاله و روشن‌سازی مرزهای تحلیلی بحث حاضر، در ادامه به تفاوت دو مفهوم پسارشتگی و نارشتگی پرداخته می‌شود؛ مفاهیمی که اگرچه در طیف تحولات رشتگی اهمیت دارند، اما در منطق تحلیلی این پژوهش، خارج از حوزه کاربست مفاهیم هیبرید و آمالگام قرار می‌گیرند. دو مفهوم پسارشتگی و نارشتگی به عنوان نقطه مقابل مفاهیم چندرشتگی، میان‌رشتگی و فرارشتگی مرزهای سنتی رشتگی^۳ را به چالش می‌کشند، اما در موضع معرفت‌شناختی، روش‌شناسی و رابطه با

1. Verhoeven
2. Er Saw & Jiang
3. Traditional disciplinary boundaries





ساختارهای آکادمیک تفاوت‌های بنیادینی دارند. تفاوت‌های میان پسا‌رشته‌گی و نارشته‌گی در مباحث علمی که به تحول و تغییرات در تولید دانش دانشگاهی و رویکردهای رشته‌گی می‌پردازد، به‌طور جامع مورد بررسی قرار گرفته است. پسا‌رشته‌گی به‌عنوان رویکردی تحولی^۱ و تأملی^۲ در دانشگاه و نهادهای پژوهشی تعریف می‌شود. این رویکرد از چارچوب‌های رشته‌گی موجود فراتر می‌رود و آن‌ها را به‌صورت انتقادی به چالش می‌کشد. پسا‌رشته‌گی صرفاً به ادغام رشته‌ها محدود نیست، بلکه با بازپیکربندی، بازسازی یا حل^۳ مرزهای رشته‌گی، زمینه خلق چارچوب‌ها و روش‌های نوآورانه^۴ متناسب با مسائل پیچیده را فراهم می‌سازد. این رویکرد در متن دانشگاهی باقی می‌ماند و به صورت انتقادی با سنت‌های رشته‌گی درگیر می‌شود و دانش‌های تلفیقی^۵ و مرزشکن^۶ را می‌آفریند. تحقیقات پسا‌رشته‌گی عنصر چندروشی و معرفت‌شناسی‌های بدیعی را در بر می‌گیرد و هدف آن خلق مدهای منعطف و خلاق تولید دانش است که ضمن به چالش کشیدن، استانداردهای علمی دانشگاهی را حفظ می‌کند. از سوی دیگر، نارشته‌گی نشان‌دهنده یک گسست رادیکال‌تر است که کاملاً خارج از قواعد رشته تخصصی عمل می‌کند. این رویکرد معمولاً به دور زدن^۷ یا رد دسته‌بندی‌ها و ساختارهای رشته‌گی دانشگاهی می‌پردازد و بر پژوهشی آزاد، سیال و باز تأکید دارد. روش‌های نارشته‌گی اغلب شامل دانش تجربی، شهودی، خلاقانه یا فعالگری می‌شوند که در چهارچوب نظام‌های علمی طبقه‌بندی‌ناپذیر هستند. این رویکرد مرزهای معرفت‌شناختی رشته‌گی‌های دانشگاهی را کنار می‌زند و اکتشافات بدون مرز را ترویج می‌دهد که بیشتر با هنر، فرهنگ یا شیوه‌های غیر آکادمیک هم‌خوانی دارد. برخلاف پسا‌رشته‌گی، نارشته‌گی عمدتاً در پی اصلاح یا بازپیکربندی

1. Transformative
2. Reflective
3. reconfigure, reshape, or dissolve
4. Novel frameworks and methodologies
5. Hybrid
6. Boundary-breaking
7. Bypassing

رشته‌های دانشگاهی نیست، بلکه آن‌ها را نادیده گرفته و یا فراتر می‌رود. به بیان دیگر، پسارشتگی هنوز در افق اصلاح و تحول دانشگاه می‌اندیشد؛ در حالی که نارشتگی اساساً بیرون از منطق دانشگاهی تعریف می‌شود (هولینزهد، ۲۰۱۶: پست ۱، ۲۰۰۹).

جدول ۳. مقایسه جنبه‌های پسارشتگی و نارشتگی از نظر رابطه با رشته‌ها، نوع روش‌شناسی، تعامل با ساختار آکادمیک و اهداف تحقیقاتی

نارشتگی	پسارشتگی	جنبه
به‌طور کامل خارج یا فراتر از ساختارهای رشتگی عمل می‌کند.	مرزهای رشتگی را درون دانشگاه به‌طور انتقادی فراتر می‌رود و بازسازی می‌کند.	رابطه با رشته‌ها
پژوهش آزاد، سیال، غیرآکادمیک و مبتنی بر تجربه	پژوهش دانشگاهی نوآورانه، تلفیقی و پرشکننده مرزها	نوع روش‌شناسی
اغلب از چارچوب‌های نهادی آکادمیک اجتناب می‌کند.	درگیر تحول و بازیگر بندی تولید دانش	تعامل با ساختار آکادمیک
اکتشاف دانش خارج یا فراتر از چهارچوب‌های رشتگی	ایجاد چارچوب‌های نوآورانه که رشته‌ها را به چالش می‌کشند اما بازسازی می‌کنند.	هدف



۴. نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف ارتقای دقت مفهومی در تحلیل میان‌رشتگی، کوشید از سطح طبقه‌بندی‌های رایج فراتر رود و با تمرکز بر مفاهیم هیبرید، آمالگام و مناسک میان‌رشتگی، چارچوبی تحلیلی برای فهم کیفیت‌ها و منطق‌های متفاوت تلفیق رشتگی ارائه دهد. یافته‌های مفهومی نشان دادند که میان‌رشتگی را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان همکاری میان‌رشته‌ها یا هم‌نشینی دیدگاه‌ها در نظر گرفت، بلکه تحقق آن مستلزم فرایندهایی پیچیده از تعامل شناختی، ادغام معرفتی و سازوکارهای اجتماعی است. تحلیل مفهومی انجام‌شده روشن ساخت که «هیبرید» بیانگر وضعیت‌ها و فرایندهای بینابینی و اغلب ناپایدار تعامل رشتگی است که در آن، مرزهای رشته‌ای به‌طور موقت و سیال بازتعریف می‌شوند، بی‌آنکه به سنتز کامل بینجامند. در مقابل، «آمالگام» به اشکال عمیق‌تر و پایدارتر ادغام اشاره دارد که در آن‌ها کل معرفتی جدیدی با ویژگی‌های

نوظهور شکل می‌گیرد. این تمایز، امکان فهم دقیق‌تر تفاوت میان تلفیق‌های سطحی و ادغام‌های واقعی دانش را فراهم می‌سازد و نشان می‌دهد که همه پروژه‌های میان‌رشته‌گی لزوماً به تولید دانش ادغامی منتهی نمی‌شوند.

از سوی دیگر، طرح مفهوم «مناسک میان‌رشته‌گی» بُعدی مغفول در ادبیات میان‌رشته‌گی را برجسته می‌کند؛ یعنی نقش رویه‌ها، رفتارها و آیین‌های تکرارشونده در امکان‌پذیر ساختن ادغام معرفتی. نتایج تحلیلی این مقاله نشان می‌دهد که مناسک میان‌رشته‌گی صرفاً کارکردی اجتماعی یا مدیریتی ندارند، بلکه به‌طور مستقیم در شکل‌گیری زبان مشترک، کاهش اصطکاک‌های شناختی و ایجاد هویت جمعی پژوهشی مؤثرند. از این منظر، مناسک را می‌توان یکی از پیش‌نیازهای ساختاری و معرفتی گذار از هیبریدهای موقتی به آمالگام‌های پایدار دانست.

بر این اساس، یکی از دستاوردهای نظری مقاله حاضر آن است که میان‌رشته‌گی را به‌مثابه فرایندی چندسطحی بازتعریف می‌کند که در آن، کیفیت تلفیق دانش تابعی از نسبت میان الگوهای رشته‌گی، نوع ادغام معرفتی و وجود یا فقدان مناسک تسهیل‌گر است. این نگاه تحلیلی می‌تواند به بازاندیشی در ارزیابی پروژه‌های میان‌رشته‌گی، طراحی برنامه‌های پژوهشی و حتی سیاست‌گذاری علمی کمک کند؛ به‌ویژه از طریق توجه به این نکته که موفقیت میان‌رشته‌گی صرفاً به ترکیب تخصص‌ها وابسته نیست، بلکه به فراهم‌بودن شرایط اجتماعی و شناختی تولید دانش ادغامی بستگی دارد.

این مقاله همچنین بر ضرورت گسترش مطالعات آینده در دو مسیر تأکید می‌کند: نخست، بررسی تجربی نقش مناسک میان‌رشته‌گی در پروژه‌های واقعی پژوهشی، و دوم، توسعه چارچوب‌های تحلیلی که بتوانند پیوند میان سطوح مفهومی، نهادی و عملی میان‌رشته‌گی را به‌صورت منسجم تبیین کنند. چنین پژوهش‌هایی می‌توانند به تعمیق فهم نظری میان‌رشته‌گی و افزایش اثربخشی آن در مواجهه با مسائل پیچیده معاصر یاری رسانند.



منابع

- اردبیلی، لیلا (۱۴۰۳). جامعه‌شناسی در مواجهه با علوم شناختی؛ تأملی میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۷(۱)، ۳۶-۵. doi: 10.22035/isih.2025.5256.5000
- فراستخواه، مقصود (۱۴۰۲). فرهنگ‌های مطالعاتی پژوهشگران علوم انسانی در مؤسسات تحقیقات سیاستی وابسته به وزارت عتف. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۶(۳)، ۳۰-۱. doi: 10.22035/jicr.2023.3102.3416
- اردبیلی، لیلا (۱۴۰۳). جامعه‌شناسی در مواجهه با علوم شناختی؛ تأملی میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۷(۱)، ۳۶-۵. doi: 10.22035/isih.2025.5256.5000
- خورشیدی طاسکوه، علی (۱۳۸۸). میان‌رشته‌گی و مسائل آن در آموزش عالی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۲)، ۸۵-۱۰۱. doi: 10.7508/isih.2009.02.005
- خورشیدی، غلامحسین؛ و پیشگاهی، شیوا (۱۳۹۱). پیش‌نیازها و موانع تحقق توسعه علوم انسانی میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۴(۲)، ۱۶-۱. doi: 10.7508/isih.2012.14.001
- Aagaard-Hansen, J. (2007). The challenges of cross-disciplinary research. *Social Epistemology*, 21(4), 425-438.
- Alvargonzález, D. (2011). Multidisciplinarity, interdisciplinarity, transdisciplinarity, and the sciences. *International Studies in the Philosophy of Science*, 25(4), 387-403.
- Ashcroft, B., Griffiths, G., & Tiffin, H. (2013). *Post-colonial studies: The key concepts*. Routledge.
- Bammer, G. (2013). *Disciplining interdisciplinarity: Integration and implementation sciences for researching complex real-world problems*. ANU Press.
- Battilana, J., & Lee, M. (2014). Advancing research on hybrid organizing—Insights from the study of social enterprises. *Academy of Management Annals*, 8(1), 397-441.
- Bell, C. M. (1997). *Ritual: Perspectives and dimensions*. Oxford University Press.
- Bernstein, J. H. (2015). Transdisciplinarity: A review of its origins, development, and current issues. *Journal of Research Practice*, 11(1), 1-20.
- Bhabha, H. K. (2012). *The location of culture*. Routledge.
- Bleiker, R. (2016). Multidisciplinarity. *Routledge handbook of international political sociology*. In *Handbook of International Political Sociology* (pp. 319-327). Routledge.
- Bruce, A., Lyall, C., Tait, J., & Williams, R. (2004). Interdisciplinary integration in Europe: the case of the Fifth Framework programme. *Futures*, 36(4), 457-470.
- Cockburn, B., & Gopalakrishnan, J. (2005). New hybridization techniques. *GAMM-Mitteilungen*, 28(2), 154-182.



- Crystal, D. (2011). *A dictionary of linguistics and phonetics*. John Wiley & Sons.
- Daley, D. M. (2009). Interdisciplinary problems and agency boundaries: Exploring effective cross-agency collaboration. *Journal of Public Administration Research and Theory*, 19(3), 477-493.
- Darbellay, F. (2019a). From Interdisciplinarity to Postdisciplinarity: Extending Klein's Thinking into the Future of the University. *Issues in Interdisciplinary Studies*, 37(2), 90-109.
- Darbellay, F. (2019b). Postdisciplinarity: Imagine the future, think the unthinkable Postdisciplinary knowledge (pp. 235-250). Routledge.
- Dictionary, O. E. (1989). *Oxford english dictionary*. Simpson, Ja & Weiner, Esc, 3.
- Er Saw, P., & Jiang, S. (2020). The significance of interdisciplinary integration in academic research and application. *Bio Integration*, 1(1), 2.
- Fourez, G., Mathy, P., & Englebert-Lecomte, V. (1997). A model for interdisciplinary work. *Bulletin of Science. Technology & Society*, 17(2-3), 95-104.
- Gergen, K. J., McNamee, S., & Barrett, F. J. (2001). Toward transformative dialogue. *International Journal of Public Administration*, 24(7-8), 679-707.
- Graff, H. J. (2016). The “problem” of interdisciplinarity in theory, practice, and history. *Social Science History*, 40(4), 775-803.
- Hollinshead, K. (2016). Postdisciplinarity and the rise of intellectual openness: The necessity for. *Tourism Analysis*, 21(4), 349-361.
- Huutoniemi, K., Klein, J. T., Bruun, H., & Hukkinen, J. (2010). Analyzing interdisciplinarity: Typology and indicators. *Research policy*, 39(1), 79-88.
- Jahn, T., Bergmann, M., & Keil, F. (2012). Transdisciplinarity: Between mainstreaming and marginalization. *Ecological Economics*, 79, 1-10.
- Kapchan, D. A., & Strong, P. T. (1999). Theorizing the hybrid. *Journal of American Folklore*, 112(445), 239-253.
- Klein, J. T. (1990). *Interdisciplinarity: History, theory, and practice*. Wayne State University Press.
- Klein, J. T. (2010). A taxonomy of interdisciplinarity. *The Oxford Handbook of Interdisciplinarity*, 15(6), 15.
- Largiadèr, C. R. (2007). Hybridization and introgression between native and alien species. *Biological Invasions*, 275-292.
- Lélé, S., & Norgaard, R. B. (2005). Practicing interdisciplinarity. *BioScience*, 55(11), 967-975.
- Martin, J. (2024). Intradisciplinarity: can one theory do it all? *Frontiers in Communication*, 8, 1310001.





- Max-Neef, M. A. (2005). Foundations of transdisciplinarity. *Ecological Economics*, 53(1), 5-16.
- Mazzocchi, F. (2019). Scientific research across and beyond disciplines: Challenges and opportunities of interdisciplinarity. *EMBO Reports*, 20(6), e47682.
- McEwan, P. (2002). Cultural studies as a hidden discipline. *International Journal of Cultural Studies*, 5(4), 427-437.
- Moran, J. (2010). *Interdisciplinarity*. Routledge.
- Nicolescu, B. (2002). *Manifesto of transdisciplinarity*. Suny Press.
- Nicolescu, B. (2014). Methodology of transdisciplinarity. *World Futures*, 70(3-4), 186-199.
- Nowotny, H., Scott, P., & Gibbons, M. (2001). *Re-thinking science: Knowledge and the Public in an Age of Uncertainty*. SciELO Argentina.
- Pernecky, T. (2019). *An unintroduction to postdisciplinarity Postdisciplinary knowledge* (pp. 1-21): Routledge.
- Portelli, J. P. (1993). Exposing the hidden curriculum. *Journal of Curriculum Studies*, 25(4), 343-358.
- Porter, A., & Chubin, D. (1985). An indicator of cross-disciplinary research. *Scientometrics*, 8(3-4), 161-176.
- Post, R. (2009). Debating disciplinarity. *Critical Inquiry*, 35(4), 749-770.
- Repko, A. F., & Szostak, R. (2020). *Interdisciplinary research: Process and theory*. Sage publications.
- Repko, A. F., Szostak, R., & Buchberger, M. P. (2019). *Introduction to interdisciplinary studies*. Sage Publications.
- Shemtov, V. (2001). Metrical hybridization: Prosodic ambiguities as a form of social dialogue. *Poetics Today*, 22(1), 65-87.
- Turner, S. (2000). What are disciplines? And how is interdisciplinarity different. *Practising Interdisciplinarity*, 46-65.
- Van den Besselaar, P., & Heimeriks, G. (2001). *Disciplinary, multidisciplinary, interdisciplinary: Concepts and Indicators*. Paper presented at the ISSI.
- Verhoeven, M. (2011). The many dimensions of ritual. *The Oxford handbook of the archaeology of ritual and religion* (pp. 115-132).
- Wear, D. N. (1999). Challenges to interdisciplinary discourse. *Ecosystems*, 299-301.



مقاله پژوهشی

تبیین و دسته‌بندی جریان معاصر سازی در مطالعات نظری میان‌رشته‌ای

نسرین سلجوقی^۱، حسن رضائی^{۲*}، هیرو فرکیش^۳

دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۹؛ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۰

چکیده

در مطالعات میان‌رشته‌ای با محوریت موضوع معاصر سازی يك مدل جامع که معرف تمام ابعاد وجودی آن باشد، وجود ندارد. از این جهت مقاله قصد دارد جریان معاصر سازی در مطالعات نظری میان‌رشته‌ای را تبیین و دسته‌بندی کند؛ ظرفیت رشته‌های علمی (توانمندی یا ضعف) در میزان درک فرایند معاصر سازی و تطبیق با آن را بسنجد؛ و تأثیر یکپارچه‌سازی دانش‌های مختلف (با رویکرد میان‌رشته‌ای) بر میزان فهم معاصر سازی را مورد واکاوی قرار دهد. روش تحقیق در این مطالعه، تحلیل محتوا (روش استدلال استقرایی) با رویکرد مرور نظام‌مند است که تحلیل محتوای کمی-کیفی منابع فارسی حوزه معاصر سازی را انجام داده است. مطالعات به ترتیب فراوانی در چهار حوزه معماری و شهر سازی، هنر، دین و ادبیات تقسیم‌بندی شده‌اند. هر حوزه دارای زیرمجموعه‌ای است، که به لحاظ محتوایی همگرا با موضوع اصلی پژوهش می‌باشد. حوزه مطالعاتی معماری و شهر سازی با بیشترین موضوعات محوری، در این زمینه نیز پیشرو می‌باشد. ارائه مدل جریان معاصر سازی دستاورد دیگر پژوهش می‌باشد. یافته‌ها نشان داد که معاصر سازی، فرایندی نامتوازن است. نامتوازن از این جهت که سرعت تطبیق حوزه‌های دانشی مختلف با تحولات معاصر، متفاوت می‌باشد؛ و این ناهم‌زمانی به «ناسازگاری» منجر می‌شود. اگرچه رشته‌های دانشی به صورت منفرد، در فهم جامع فرایند معاصر سازی، ضعیف عمل می‌کنند؛ اما تعامل میان‌رشته‌ای در سه سطح بنیادین، روشی و کاربردی، توانمندی سیستم را افزایش می‌دهد. حوزه‌های علمی چهارگانه، به دو شکل اساسی می‌توانند در فرایند معاصر سازی مشارکت داشته باشند: نخست، از طریق بازتعریف رابطه دیالکتیکی سنت-مدرنیته در حوزه تخصصی خود؛ دوم، با ایفای نقش مترجم فرهنگی که مفاهیم انتزاعی مدرنیته را به زبان قابل درک برای جامعه تبدیل می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: مطالعات نظری ایران، معاصر سازی، میان‌رشته‌ای

۱. دانشجوی دکتری معماری، گروه معماری، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران

saljoughi.nasrin@mshdiau.ac.ir ✉

۲. استادیار معماری، گروه معماری، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران

rezaei.h@iaau.ac.ir ✉

* نویسنده مسئول

۳. استادیار معماری، گروه معماری، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران

arkisch@mshdiau.ac.ir ✉

۱. مقدمه و بیان مسئله

در جهان پیچیده و به هم پیوسته معاصر، فهم و تحلیل پدیده‌ها مستلزم خروج از مرزهای رشته‌ای و بهره‌گیری از رویکرد میان‌رشته‌ای است. معاصرسازی نیز به دلیل ماهیت چندبعدی و پیچیده خود، از این قاعده مستثنی نیست؛ و نیازمند واکاوی در قالب چنین گفتمانی است. ولیکن با گذشت دو دهه از توجه جدی به موضوع معاصرسازی در مجامع علمی ایران (محمدی، ۱۴۰۱، ۱۴۸)؛ شواهد پژوهشی حاکی از پراکندگی، عدم انسجام و فقدان یک چارچوب نظری یکپارچه در این باب می‌باشد: نخست؛ عدم وجود چشم‌انداز و تصویری یکپارچه (بابائی‌مراد، ذیحی و ماجدی، ۱۳۹۷، ۶)؛ دوم؛ عدم دستیابی به تعریف اصولی مشترک، ملموس و کاربردی؛ سوم؛ عدم وجود منابع اطلاعاتی که نشان دهد، زمینه‌های پژوهش معاصرسازی چیست و محققان به چه موضوعاتی بیشتر و کمتر توجه کرده‌اند (میری‌لواسانی، نیکومرام و خادمیان، ۱۴۰۳، ۲۵۶)؛ و چهارم؛ فقدان مدلی جامع که تمامی ابعاد موضوع مذکور را در کنار هم قرار داده و به کشف رابطه میان مفاهیم تشکیل دهنده آن بپردازد (خلیقی و پورجعفر، ۱۴۰۱، ۱۳۴). این وضعیت باعث شده است با وجود ترویج گفتمان معاصرسازی، امکان استفاده نظام‌مند از آن برای محققان و تبدیل آن به یک سند تحول کاربردی در مطالعات میان‌رشته‌ای فراهم نشود (اهری و همکاران، ۱۴۰۲؛ محمدی، ۱۴۰۱).

توسعه علمی یک منظومه دانشگاهی همانند معاصرسازی، نیازمند توسعه بنیان‌های نظری، تبیین و تدوین چارچوب‌های مفهومی و الگوهای تجربی، و بهره‌گیری از روش‌شناسی‌های پژوهش‌های علمی مقتضی است (عربیون، عبدالله‌زاده و شریف‌زاده، ۱۳۹۴، ۸۰). در این راستا ضرورت دارد پژوهش‌های انجام‌شده در کشور با محوریت موضوع معاصرسازی بر مبنای مقوله‌های مختلف دسته‌بندی شود (قدسی و همکاران، ۱۴۰۱، ۸۰). مهم‌ترین دانش ما که مولد بخش قابل توجهی از علوم بشری است، طبقه‌بندی است (کلامی هریس، ۱۳۹۶). لونیس سالیوان^۱ می‌گوید: «برای آنکه



بخوایم موضوعی را بیان کنیم، نخست باید نظامی معرفتی برای تبیین داشته باشیم». مجموع اندیشه‌های ناهماهنگ که به صورت یک دستگاه درنیامده باشند، نمی‌توانند به صورت یک نظام معرفتی عمل نمایند (ثمین شریفی میاوقی، یعقوبی سنقرچی و حق‌لسان، ۱۳۹۸، ۳۶).

مسئله اصلی مقاله حاضر فقدان تبیین نظام‌مند و دسته‌بندی جامع از جریان معاصر سازی در بستر مطالعات میان‌رشته‌ای است که مانع درک عمیق و بهره‌گیری موثر از این گفتمان شده است. در راستای حل این مسئله، پاسخ به این پرسش‌ها به عنوان یک ضرورت انکارناپذیر مطرح می‌گردد: مطالعات نظری با محوریت موضوع معاصر سازی در کدام یک از حوزه‌های مطالعاتی انعکاس یافته و قابل تبیین و دسته‌بندی است؟ موضوعات محوری مرتبط با هر یک از حوزه‌های مطالعاتی شناسایی شده کدام است؟ ظرفیت رشته‌های علمی مختلف در میزان درک فرایند معاصر سازی و تطبیق با آن چگونه است؟ و یکپارچه‌شدن دانش‌های مختلف (رویکرد میان‌رشته‌ای)، چگونه در میزان فهم ما نسبت به معاصر سازی تأثیرگذار است؟

بنابراین، رویکرد میان‌رشته‌ای با توجه به ماهیت چندبعدی معاصر سازی، صرفاً یک انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت برای پژوهش حاضر است. رویکردهای میان‌رشته‌ای با ایجاد «اجتماعات پیوندی» (کریشنا، ۱۳۸۰، به نقل از: خنجرخانی، بختیار نصرآبادی و ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۸، ۱۸)، ارتباطات جدید بین‌رشته‌ها به وجود می‌آورند. این موضوع با ایده ترکیب و تحلیل دانش همسو می‌باشد (هالی^۱، ۲۰۱۹)؛ و ارزش مطالعات میان‌رشته‌ای در توانایی ترکیب دانش‌های تخصصی برای حل مسائل پیچیده است (لاتوکا^۲، ۲۰۰۳). تحقیقات میان‌رشته‌ای با توان و قابلیت مضاعف و با مبانی روش‌شناسی و معرفت‌شناسی چندبُعدی و چندسطحی (علیخانی، ۱۴۰۳، ۵)، مقایسه‌پذیری بین رشته‌ها را ممکن می‌سازد (صمدی، ۱۳۹۱، ۴)؛ از ارائه راه‌های





متعدد ولی ناکارآمد جلوگیری می‌کند (حاتمی و روشن چشم، ۱۳۹۱) و موجب می‌شود ضمن پویایی نظام آموزشی، مطالعات متخصصان انسجام پیدا کند (خنجرخانی و همکاران، ۱۳۸۸، ۳).

مطالعات میان‌رشته‌ای از اقسام مطالعات بین‌رشته‌ای است، و بین‌رشته‌ای، بر پایه رشته‌ای منحصر به فرد نیست؛ بلکه فصل مشترک چند رشته مختلف است (افتخاری، ۱۳۸۸، ۶۹). مقاله حاضر با در نظر گرفتن این اصل، معاصر سازی را به عنوان فصل مشترک چهار حوزه مطالعاتی معماری و شهرسازی، هنر، دین و ادبیات در نظر گرفته است و با به کارگیری روش تحلیل محتوا به دنبال پیوند نظام‌مند حوزه‌های علمی مختلف می‌باشد؛ تا از طریق شناسایی سطوح تعامل میان‌رشته‌ای در حوزه‌های علمی چهارگانه، و نیز نحوه مشارکت حوزه‌های مذکور در فرایند معاصر سازی، به درک جامع‌تری از معاصر سازی برسد. این پژوهش با عطف توجه به این چهار حوزه به طور هم‌زمان، رویکردی نوین در تبیین ابعاد معاصر سازی ارائه می‌دهد.

۲. چارچوب نظری تحقیق

در مطالعات صرفی زبان فارسی، اسم مصدر، اسمی است مشتق از فعل و دال بر معنی مصدرگونه (صادقی، ۱۳۷۱، ۶). به عبارت دیگر، اسم مصدر، کلمه‌ای است که بر خلاصه معنی مصدر دلالت می‌کند، و آن ریشه فعل (مفرد امر بدون باء) است که در آخر آن یکی از حروف: شین، هاء غیر ملفوظ، ی، آر درآورند (معین، ۱۳۶۳، ۸). در فارسی معاصر، پسوند «-ی» به عنوان یکی از پرکاربردترین وندهای اشتقاقی، نقش محوری در ساخت اسم‌های عمل ایفا می‌کند. این دسته از واژگان که ماهیتی هم‌زمان مرکب و مشتق دارند، از ترکیب یک اسم یا گروه اسمی با بن مضارع فعل و الحاق پسوند «-ی»-ی- پدید می‌آیند (صادقی، ۱۳۷۱، ۷). نمونه بارز این ساختار را می‌توان در واژه «معاصر سازی» مشاهده کرد که از سه جزء (معاصر+ساز+ی) تشکیل شده است: ۱) «معاصر»، صفت عربی از ریشه «ع ص ر» به معنای «هم‌زمان با دوره کنونی» به عنوان هسته معنایی؛ ۲) پسوند فعلی ساز (بن مضارع

«ساز» از فعل «ساختن»؛ و ۳) پسوند مصدرساز («-ی» i- به عنوان نشانه اسم مصدر). این ترکیب که حاصل تعامل سازوکارهای واژه‌سازی فارسی و عربی است، ماهیتی فرایندمحور دارد (به فرایند هماهنگ کردن چیزی با شرایط دوره کنونی اشاره دارد). چنین ساختارهای زبانی که در عین ترکیبی بودن دارای خصلت اشتقاقی هستند، به ویژه در حوزه‌های تخصصی و فنی کاربرد گسترده‌ای یافته‌اند و نشان‌دهنده پویایی نظام واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر می‌باشند.

فعل «contemporize» (هم‌عصرسازی / هم‌زمان‌سازی) به عنوان یک فعل متعدی، به فرایند تطبیق یا بازنمایی یک پدیده (اعم از آثار فرهنگی، متون، مفاهیم یا محصولات) با شرایط، استانداردها و سلايق دوره معاصر اشاره دارد. این فعل که با ساختارهای «contemporized» (گذشته) و «contemporizing» (اسم مصدر) به کار می‌رود، در متون تخصصی با معادل‌هایی چون «هم‌عصر کردن»، «روزآمدسازی» یا «بازآفرینی معاصر» ترجمه می‌شود. این اصطلاح در مقابل «modernize» (مدرن‌سازی) قرار می‌گیرد، چرا که بر حفظ هویت اصلی اثر در حین به‌روزرسانی آن تأکید دارد، نه ایجاد تغییرات بنیادین. در حوزه‌های مختلف، از هنر و معماری («بازآفرینی معاصر یک اثر کلاسیک» تا فناوری «هم‌زمان‌سازی سیستم با نیازهای کنونی») کاربرد دارد (فرهنگ لغت میریام وبستر^۱).

۱-۲. تبیین مفهوم معاصرسازی از دیدگاه پژوهشگران ایران

«معاصرسازی» الگو قرار دادن یک پدیده با دو شرط ساختاری و ارزشی است که به مقتضیات زمان در عین حفظ اصالت توجه دارد. شرط ساختاری اشاره به سبک با ویژگی قابلیت تعمیم به عنوان یک اصل اساسی دارد و شرط ارزشی با مسئله زندگی و الگوگیری ارتباط پیدا می‌کند. پس پدیده‌های تاریخی نیز می‌توانند الگوی روز باشند. اگرچه تفاوت زمان و لزوم روزآمد بودن زندگی امری کاملاً درست می‌باشد، اما منافاتی با تاریخی بودن پدیده‌ها ندارد؛ نه روزآمدی زندگی مستلزم کنارگذاری پدیده‌های

1. <https://www.merriam-webster.com>





تاریخی است و نه پذیرش پدیده‌های تاریخی به معنای واپس‌گرایی است. باید دید اولاً زمان، چه چیزی را تغییر می‌دهد؛ ثانیاً الگوگیری در چه اموری اتفاق می‌افتد؛ تا روشن شود آیا الگوگیری از پدیده‌های تاریخی به معنای توقف زمان و واپس‌گرایی است یا نه. آنچه زمان آن را تغییر می‌دهد، ظواهر، ابزارها و سخت‌افزارهای زندگی است؛ نه اصول و اهداف و نرم‌افزارها. زمان فقط در قلمرو امور تغییرپذیر تأثیر گذاشته و موجب دگرگونی می‌گردد. پس الگوگیری در قلمرو امور تغییرناپذیر اتفاق می‌افتد. بنابراین، معاصرسازی حرکت در زمان و نه هضم در زمان ضمن بهره‌مندی از ذخیره‌های غنی تاریخی است (پسنیدیه، ۱۳۸۷).

معاصرسازی نوعی روایت تاریخ با نگاه امروزی است که از طریق نشانه میان مخاطب امروزی و اثر ضمن حفظ لایه‌های پنهان متن ارتباط برقرار می‌کند (سعیدی، ۱۳۸۸). معاصرسازی به دنبال روزآمد کردن ارزش‌ها و شناساندن آنها به مخاطب امروزی با هدف هدایت او به سمت زیبایی (از ابعاد مهم فطرت الهی انسان) است (غنچی، ۱۳۸۹).

معاصرسازی مفهومی برای نقد فرم و محتوا است که به دنبال پیوند شکل یا فرم اثر هنری با ضرورت‌های معاصر هنرمند است؛ بنابراین تطبیق آثار کهن با تمهیدات و تکنیک‌های فرمی (شکلی) جدید و معاصر را از طریق به عمل درآوردن خلاقیت‌ها و نوآوری‌های معاصر در همه عناصر اجرایی اثر ضمن شناخت «خویش» و «دیگری» دنبال می‌کند (سرسنگی و پارسایی، ۱۳۸۹). روایتی مدرن که ضمن حفظ ارزش‌ها از طریق معاصرسازی محتوا و فرم به دنبال شناخت مخاطب و نیاز او است (شاه‌آبادی، ۱۳۹۴). بنابراین شناخت بر معاصرسازی تقدم دارد (دیانی، ۱۴۰۱).

امروز ضرورت ناگزیر تغییر نگرش نسبت به سبک و محتوای اثر به وضوح ثابت می‌شود و تطور ماهیت اثر بر اساس نگرش‌ها و شرایط زمانه به ما یادآور می‌شود. معاصرسازی اثر آن را در انطباق با دنیای هم‌عصر و انطباق با مناسبات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روز قرار می‌دهد (نوروزی، ۱۳۹۰). معاصرسازی احیای مجدد یا

تکراری تازه از آغازین‌ها است که با گذشت زمان منسوخ نشده‌اند از طریق زدودن غبار فراموشی (خدایی و شگری، ۱۳۹۳)؛ و با هدف درک مخاطب امروزی؛ پرسشگری در مخاطب؛ و ارتباط اثر با مخاطب (انتقال مضمون اصلی) (اکبرلو، ۱۴۰۱)؛ معاصرسازی از طریق ارجاعات بینامتنی حقیقی با استفاده خلاقانه از فرم، مضمون و ساختار آثار پیشین در بطن آثار جدید، درهم‌تیدن آنها و به تبع آن، گذر از لایه‌های سطحی تشابه، فرصتی مغتنم برای نوعی خوانش جایگزین فراهم می‌آورد (سلیمی کوچی و رضائیان، ۱۳۹۴). بنابراین، معاصرسازی و بینامتنیت در خلق آثار جدید نقشی فعال و همسو دارد (ابدالی، صفری و ظاهری‌عبدوند، ۱۴۰۱، ۱۱).

۲-۲. تبیین مفهوم معاصرسازی از دیدگاه نظریه پردازان معاصر

انتخاب نظریه‌پردازان به صورت هدفمند و بر پایه جامعیت و تناسب نظریه‌های آنان با ابعاد چندگانه معاصرسازی در سه سطح کلان، میانی، و خرد انجام شده است. اگرچه نظریه‌پردازان مطرح دوره معاصر از اصطلاح «معاصرسازی» به صورت مستقیم در مطالعات خود استفاده نکرده‌اند؛ ولیکن می‌توان واژه معاصرسازی را از طریق خوانش چارچوب نظریه ایشان بازتعریف نمود. در سطح کلان، چارچوب نظری آیزنشتات^۱ (۲۰۰۰) و گیدنز^۲ (۱۹۹۱)؛ در سطح میانی، چارچوب نظری آگبرن^۳ (۱۹۲۲) و لاتور^۴ (۱۹۹۳)؛ در سطح خرد (حوزه معماری)، چارچوب نظری کاستلز^۵ (۲۰۰۰)، فرامپتون^۶ (۱۹۸۳)، و کولهااس^۷ (۱۹۹۵) مورد مطالعه قرار می‌گیرد. این ترکیب نظری امکان فهم چندبعدی معاصرسازی را فراهم می‌نماید.

آیزنشتات و «مدرنیته‌های چندگانه»: نظریه آیزنشتات با عنوان «مدرنیته‌های چندگانه»^۸ به

1. Eisenstadt
2. Giddens
3. Ogburn
4. Latour
5. Castells
6. Frampton
7. Koolhaas
8. Multiple-Modernities





عنوان یک فرایند اجتماعی (فرهنگی)-تاریخی، از انتقاد به الگوهای کلاسیک مدرنیزاسیون نشئت می‌گیرد که مدرنیته را به عنوان یک مسیر تک‌خطی و جهان‌شمول با محوریت الگوی غربی در نظر می‌گرفتند. در مقابل، آیزنشتات با رویکردی تاریخی-تطبیقی استدلال می‌کند که مدرنیته‌های چندگانه از طریق گفت‌وگو فرهنگ‌های کنشگران اجتماعی و مبتنی بر ارزش‌های بومی تحقق می‌یابند؛ و همواره درگیر تنش‌هایی مانند تقابل جهان‌شمولی/محلی‌گرایی، عقلانیت ابزاری/ارزشی، و فردگرایی/جمع‌گرایی هستند. بر اساس نظریه مدرنیته‌های چندگانه، مدرنیته «پایان تاریخ» نیست؛ بلکه میدان بازیابی مستمر الگوهای متکثر است. این الگوهای منحصر به فرد، در تداوم سنت‌های گذشته نیستند؛ بلکه محصول تعامل پیچیده سنت‌های محلی، نوآوری‌های جهانی و زمینه‌های تاریخی-فرهنگی هستند. فرایند جهانی شدن به جای همگون‌سازی، با تشدید تعاملات بین‌تمدنی موجب تکثر و تنوع الگوهای مدرنیته شده است. ولیکن جوامع غیرغربی، مدرنیته را در چارچوب فرهنگ محلی خود بازتفسیر می‌کنند و نسخه‌های بومی خود را می‌سازند (آیزنشتات، ۲۰۰۰).

گیدنز و «بازاندیشی مدرنیته»: آنتونی گیدنز (۱۹۹۱) نظریه «بازاندیشی مدرنیته»^۱ را مطرح می‌کند. این نظریه تأکید دارد که مدرنیته نه تنها یک پروژه ناتمام و یک مرحله تاریخی ثابت، بلکه یک فرایند مستمر بازاندیشانه (خودانتقادی) است که همواره در حال بازتعریف خود است. این نظریه بر اهمیت جایگزینی مفاهیم سنتی با مکانیسم‌های انتزاعی (جدایی روابط اجتماعی از بسترهای محلی و سنتی و بازسازی آن در سیستم‌های جهانی، از طریق نمادهای انتزاعی مانند پول و سیستم‌های مبتنی بر دانش تخصصی مانند پزشکی)، جدایی زمان و مکان (از بسترهای محلی) و در نتیجه امکان هماهنگی فعالیت‌ها در گستره‌های وسیع جغرافیایی، مدیریت ریسک‌های جهانی، بازاندیشی به عنوان ویژگی ذاتی مدرنیته (بازاندیشی دانش، نهادهای اجتماعی، و فردیت)، و انتقاد از پست‌مدرنیسم (تأکید بر تکثر روایت‌ها و فقدان بنیان‌های قطعی) تأکید می‌کند (گیدنز، ۱۹۹۱).



آگبرن و «تأخیر فرهنگی»: نظریه «تأخیر فرهنگی»^۱ آگبرن بر این ایده استوار است که تغییرات در بخش‌های مختلف فرهنگ با سرعت‌های متفاوتی رخ می‌دهند. تغییرات در بخش‌های مادی فرهنگ (ابزارها و ماشین‌آلات)، نسبت به تغییرات در بخش‌های غیر مادی فرهنگ (ارزش‌ها، هنجارها و نهاد‌های اجتماعی) سریع‌تر اتفاق می‌افتند. این ناهماهنگی و ناهم‌زمانی در سرعت تغییرات منجر به «تأخیر فرهنگی» و «ناسازگاری» می‌شود؛ وضعیتی که در آن بخش‌های غیر مادی فرهنگ نمی‌توانند خود را با تحولات سریع بخش‌های مادی هماهنگ کنند. آگبرن این پدیده را به عنوان یک چالش اساسی در جوامع مدرن مطرح می‌کند که نیازمند تلاش‌های آگاهانه برای کاهش فاصله بین این دو بخش است (آگبرن، ۱۹۹۲). اما مفهوم تأخیر فرهنگی نیازمند تفسیر دقیق است تا از مفروضات مشکوک درباره «پیشرفت» اجتناب شود. تعادل بین تغییرات فرهنگی و فناورانه، همراه با آینده‌نگری، کلید مدیریت این چالش‌هاست (بریگل و میچم^۲، ۲۰۰۵، ۴۵۲-۴۵۱).

لاتور و «شبکه‌های کنش»: نظریه لاتور نقدی است بر رویکردهای تقلیل‌گرایانه، که همه چیز را به یک نظام (مثلاً فقط علم یا فقط اقتصاد) تقلیل می‌دهند. لاتور با تأکید بر ضرورت دیپلماسی بین نظام‌های معرفتی، رویکردی را پیشنهاد می‌کند که از تقلیل‌گرایی اجتناب کرده و به جای آن، تنوع ناهمگون کنشگران و شیوه‌های وجود را حفظ می‌کند (لاتور، ۲۰۱۳، ۱۲۱ و ۳۴۷). از دیدگاه لاتور، دانش نه در انزوا، بلکه از طریق شبکه‌های ناهمگن شکل می‌گیرد که شامل کنشگران انسانی و غیرانسانی می‌شود. وی در نظریه شبکه‌های کنش^۳، مرزهای سنتی بین انسان و غیرانسان را از بین می‌برد و بر نقش کنشگران متعدد در شکل‌دهی به واقعیت‌های اجتماعی تأکید می‌کند (لاتور، ۱۹۹۳). بنابراین این نظریه بر اهمیت «ترجمه» و «میانجی‌گری» در شکل‌گیری شبکه‌ها تأکید دارد (لاتور، ۱۹۹۳، ۱۰-۱۲).

1. Cultural Lag
2. Briggie & Mitcham
3. Actant Network Theory (ANT)



کاستلز و «تکامل تکنولوژیک»: فناوری‌های نوین ارتباطی دگرگونی‌های مهمی در زیست انسان‌ها ایجاد کرده‌اند (صالحی و حبیب‌زاده خیابان، ۲۰۲۵). کاستلز^۱ (۲۰۰۰) با تحلیل تحولات عصر اطلاعات، نشان می‌دهد که تکامل تکنولوژیک در معماری، تحت تأثیر پارادایم فناوری اطلاعات، توسعه الگوی سرمایه‌داری شبکه‌ای و تحولات اجتماعی- فرهنگی، از الگویی خطی به فرایندی شبکه‌ای تبدیل شده است. این تکامل در سه مرحله اصلی قابل ردیابی است: در مرحله صنعتی (۱۹۰۰-۱۹۷۰)، معماری مدرن با محوریت فولاد و بتن، بازتابی از فضای مکان‌های جریان‌های اولیه بود؛ در مرحله الکترونیک (۱۹۷۰-۲۰۰۰)، معماری پست‌مدرن با نمادین‌سازی فضاها، واکنشی به گسترش شبکه‌های رسانه‌ای نشان داد؛ و در مرحله اطلاعاتی (۲۰۰۰-اکنون)، معماری هوشمند با ادغام فناوری‌های دیجیتال و تبدیل فضاها به گره‌های شبکه جهانی، منطق «فضای جریان‌ها» به جای «فضای مکان‌ها» را تجسم می‌بخشد. این تحولات، حاکی از گذار از معماری مکان‌محور به معماری چندمرکزی و انعطاف‌پذیر است، که در آن همگرایی فناوری‌ها، شبکه‌ای شدن تولید معماری و بازتعریف فضا به عنوان بستری برای جریان داده‌ها و سرمایه‌ها، و نمادها نقش کلیدی ایفا می‌کنند (کاستلز، ۲۰۰۰).

فرامپتون و «منطقه‌گرایی انتقادی»: بر مبنای چارچوب نظری کنت فرامپتون^۲ معاصر سازی فرایندی دیالکتیکی است که در آن معماری ضمن تعامل با دستاوردهای تکنولوژیک و فرهنگی جهان مدرن، از طریق گزینش انتقادی، هویت مکانی و تاریخی خود را حفظ می‌کند. فرامپتون این فرایند را نه به‌عنوان پذیرش غیراندیشیده مدرنیته، بلکه به‌مثابه مقاومت فعال در برابر یکسان‌سازی جهانی می‌فهمد. فرامپتون به دنبال حفظ تنوع فرهنگی و ادغام دستاوردهای مدرن در قالبی گزینشی است تا الگویی پایدار برای معماری در مواجهه با جهانی شدن ارائه دهد. مؤلفه‌های کلیدی معاصر سازی در این

1. Castells
2. Frampton

نظریه عبارت است از: تلفیق فناوری و فرهنگ، بازتعریف تکنونیک، تأکید بر ادراک حسی، تقابل با جهانی سازی یک جانبه (فرامپتون، ۱۹۸۳، ۲۷-۲۰).

رم کولهااس و «فضای سیال»^۱: رم کولهااس^۱ در کتاب S, M, L, XL به بررسی مفهوم «فضای سیال»^۲ در معماری می پردازد که در آن فضاها نه به صورت ایستا، بلکه به عنوان پدیده های پویا و انعطاف پذیر تعریف می شوند. کولهااس استدلال می کند که معماری معاصر باید قادر به پاسخگویی به تغییرات سریع اجتماعی، سیاسی و فناوری باشد (کولهااس، ۱۹۹۵).

۲-۳. تبیین اهمیت معاصر سازی به عنوان رویکرد میان رشته ای (تحلیل مبتنی بر خوانش نظریات اندیشمندان)

معاصر سازی به عنوان یک فرایند چند بعدی، نه تنها بازتاب تعامل پیچیده سنت و نوآوری است، بلکه به دلیل ماهیت میان رشته ای خود، نیازمند چارچوب های نظری بنیادین است که بتوانند وجوه گوناگون تحولات معاصر را در حوزه های علمی مختلف توضیح دهد. چارچوب های نظری منتخب این امکان را فراهم می آورند که معاصر سازی نه به صورت خطی یا تک ساحتی، بلکه به مثابه فرایندی منعطف، زمینه مند و متأثر از تعامل عوامل گوناگون تحلیل شود. حوزه های تخصصی در سطح خرد مانند معماری، نشان می دهند که معاصر سازی در هر رشته، علاوه بر ویژگی های درونی، تحت تأثیر گفت و گوی میان رشته ای و تحولات کلان تر قرار دارد. بنابراین، چارچوب های نظری منتخب نه تنها اهمیت معاصر سازی را به عنوان یک مسئله محوری در جهان معاصر برجسته می کنند، بلکه با عبور از مرزهای تک رشته ای، ابزارهای تحلیلی لازم را برای فهم معاصر سازی در پهنه ای میان رشته ای فراهم می آورند.

آیندگاران: یکپارچه شدن دانش ها در فهم معاصر سازی بر اساس نظریه آیندگاران به دلایل چندگانه، شامل نفی تقلیل گرایی، کشف «الگوهای چندگانه» در حوزه های

1. Rem-Koolhaas
2. Fluid Space





مختلف، فهم «تعارضات» و «تلفیق‌ها» بین سنت و مدرنیته، نقش «کنشگران فرهنگی» در شکل‌دهی به معاصرسازی، و کاربرد عملی (سیاست‌گذاری فرهنگی) ضرورت دارد. بر این اساس نظریه آیزنشتات با عنوان «مدرنیته‌های چندگانه» از دو منظر برای مطالعات میان‌رشته‌ای قابل تعمیم است. نخست، این نظریه با فراروی از تقلیل‌گرایی، نشان می‌دهد که فرایند معاصرسازی را نمی‌توان صرفاً به یک حوزه محدود کرد؛ زیرا معاصرسازی پدیده‌ای چندبعدی است که ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را درهم می‌تند. دوم، با تأکید بر «زمینه‌مندی»، بر این نکته کلیدی پافشاری می‌کند که هر رشته‌ای تنها بخشی از پازل پیچیده معاصرسازی را روشن می‌سازد. لذا تک‌رشته‌ای دیدن این فرایند به فهمی ناقص می‌انجامد. این چارچوب نظری، به‌ویژه در تحلیل جوامعی مانند ایران که مدرنیته را در بسترهای بومی خود بازتعریف کرده‌اند، ابزاری کارآمد برای فهم جهان معاصر فراهم می‌آورد.

گیدنز: مدرنیته به عنوان یک «فرایند پویا»، هم فرصت‌های جدید (مانند جهانی‌سازی و امنیت) و هم مخاطرات بی‌سابقه (مانند جنگ هسته‌ای یا بحران‌های زیست‌محیطی) را به همراه می‌آورد (گیدنز، ۱۹۹۱). علاوه بر این در جوامع مدرن، دانش به طور مداوم بازتعریف می‌شود. این فرایند مستلزم همکاری رشته‌های مختلف است. تنها از این طریق می‌توان تحولات مدرنیته، و مسائل پیچیده مربوط به آن را به طور جامع تحلیل کرد.

گیدنز مدرنیته را نه به عنوان یک پایان‌گاه تاریخی، بلکه به عنوان یک فرایند پویا و بازاندیشانه توصیف می‌کند که در آن دانش‌های مختلف به صورت مداوم بازتعریف و بازسازی می‌شوند. در این چارچوب، یکپارچه‌شدن دانش‌ها به چند روش بر درک ما از معاصرسازی تأثیر می‌گذارد: (۱) افزایش خودآگاهی بازاندیشانه: تعامل بین حوزه‌های مختلف به درک پیچیده‌تر و چندبعدی‌تری از واقعیت منجر می‌شود. این امر به افراد و جوامع کمک می‌کند تا بهتر با تغییرات سریع و پیچیده دنیای معاصر سازگار شوند؛ (۲) تغییر در ساختارهای نمادین: یکپارچه‌شدن دانش‌ها منجر به ایجاد ساختارهای نمادین جدیدی می‌شود که درک ما از زمان، مکان و هویت را دگرگون، و امکان درک و تفسیر

مسائل جهانی را برای انسان فراهم می‌کند؛ ۳) تقویت نظام‌های انتزاعی: گیدنز بر نقش نظام‌های انتزاعی (مانند سیستم‌های مالی یا فناوری) در مدرنیته تأکید می‌کند. یکپارچه‌شدن دانش‌ها به تقویت این نظام‌ها کمک می‌کند؛ زیرا دانش‌های مختلف در طراحی و بهبود این سیستم‌ها همکاری می‌کنند. این امر معاصر سازی را تسهیل می‌کند، زیرا امکان پاسخگویی به نیازهای پیچیده جامعه مدرن را فراهم می‌آورد؛ ۴) ایجاد هویت‌های بازاندیشانه: در دنیای معاصر، هویت‌های فردی و جمعی به صورت مداوم بازتعریف می‌شوند. یکپارچه‌شدن دانش‌ها به افراد کمک می‌کند تا هویت‌های خود را در چارچوبی بازاندیشانه و انعطاف‌پذیر شکل دهند. این فرایند بخشی اساسی از معاصر سازی است، زیرا به افراد اجازه می‌دهد تا در دنیایی پر از تغییر، هویت خود را حفظ و بازتعریف کنند؛ ۵) پاسخ به ریسک‌های جهانی: گیدنز به ریسک‌های جهانی (مانند تغییرات اقلیمی یا بحران‌های اقتصادی) به عنوان ویژگی‌های مدرنیته اشاره می‌کند. یکپارچه‌شدن دانش‌ها (مانند علم و اخلاق) به جامعه کمک می‌کند تا این ریسک‌ها را بهتر درک و مدیریت کند. این امر معاصر سازی را ممکن می‌سازد، زیرا جوامع را قادر می‌سازد تا با چالش‌های جهانی به صورت جمعی مقابله کنند.

آگبرن: بر اساس نظریه ویلیام آگبرن (۱۹۲۲)، معاصر سازی زمانی به صورت متوازن محقق می‌شود که تعامل پویایی بین فرهنگ مادی (معماری و هنر) و فرهنگ غیرمادی (دین و ادبیات) وجود داشته باشد. یکپارچه‌سازی حوزه‌های دانشی از طریق: کاهش شکاف شناختی بین نوآوری‌های تکنولوژیک و نظام‌های معنایی سنتی؛ تعدیل سرعت تغییرات در بخش‌های مختلف فرهنگ؛ و ایجاد زبان مشترک برای تفسیر تحولات اجتماعی، محقق می‌گردد. معماری و هنر به عنوان پل ارتباطی بین مادی و غیرمادی؛ و دین و ادبیات به عنوان تعدیل‌گران سرعت تغییر، نقش‌آفرین هستند. معماری به عنوان جلوه عینی فرهنگ مادی نیازمند گفت‌وگو با هنر است تا تغییرات را برای جامعه قابل درک کند. متون دینی و ادبی با بازتعریف نمادین تغییرات، به جامعه کمک می‌کنند تا نوآوری‌ها را در چارچوب ارزش‌های موجود بپذیرند.





پیامدهای علمی یکپارچه‌شدن دانش‌ها عبارت است از: درک چندبعدی از معاصرسازی (ترکیب رویکردهای کمی و کیفی)؛ پیش‌بینی تأخیرهای فرهنگی (شناسایی حوزه‌های مقاومت‌پذیر پیش از اجرای پروژه‌ها)؛ و طراحی سیاست‌های فرهنگی کارآمد (مانند برنامه‌ریزی شهری با مشارکت شاعران و روحانیون).

لا‌تور: تغییرات در تکنولوژی‌های رسانه‌ای باعث ایجاد تغییر درباره شیوه‌های اندیشیدن درباره رسانه‌ها می‌شوند (صبار و حبیب‌زاده، ۲۰۲۱). یکپارچه‌شدن دانش‌های مختلف، امکان ترجمه بین نظام‌های معنایی متفاوت را فراهم می‌کند. لا‌تور استدلال می‌کند که هیچ متافیزیک واحدی نمی‌تواند تمام جنبه‌های واقعیت را توضیح دهد (لا‌تور، ۲۰۱۳). لذا از طریق تکرار دانش‌ها، می‌توان ظرفیت تفسیری را افزایش داد. یکپارچه‌شدن دانش‌ها به ما اجازه می‌دهد تا شرایط پدیده‌ها را درک کنیم؛ و تعارضات بین رشته‌ها را به عنوان فرصتی برای بازتعریف مفاهیم ببینیم. معاصرسازی نیز در حوزه‌های مختلف، نتیجه تعاملات شبکه‌ای بین کنشگران انسانی و غیرانسانی است؛ و بنابراین می‌تواند از چارچوب نظریه شبکه‌های کنش لا‌تور به عنوان ابزار تحلیل تعاملات میان‌رشته‌ای بهره‌بردار.

کاستلز: معاصرسازی در چارچوب نظریه تکامل تکنولوژیک کاستلز، تنها پاسخ به تغییرات تکنولوژیک، تنها شیوه انطباق نهادهای سنتی با منطق شبکه‌ای، و تنها شرط حیات رشته‌های مختلف در عصر حاضر (عصر شبکه‌ها) می‌باشد (کاستلز، ۲۰۰۰). در این راستا یکپارچه‌شدن دانش‌ها در چارچوب نظریه تکامل تکنولوژیک کاستلز دارای دو دستاورد اصلی است. دستاورد اول، گسست مرزهای مصنوعی میان دانش‌ها و تولید دانش جدید (الگوی جدید تولید دانش) و ایجاد زبان مشترک برای تحلیل میان‌رشته‌ای است. مثلاً ترکیب معماری دیجیتال با نظریه‌های ادبی مدرن (روایت‌شناسی الگوریتمی) منجر به کشف امکانات جدید برای فهم معماری (فرهنگ)، هنر و ادبیات می‌شود. دستاورد دوم، تولید بینش‌های ترکیبی و روش‌شناسی‌های جدید است. مثلاً ترکیب هنر دیجیتال با دین، منجر به درک بهتر معنویت در عصر دیجیتال می‌شود (مراسم

مذهبی آنلاین و زیارت‌های مجازی از طریق واقعیت مجازی^(۱)؛ و یا ترکیب روش‌های کامپیوتری تحلیل داده و نقد ادبی، منجر به شناسایی الگوهای معاصر سازی (الگوهای جدید برای کنشگری در عصر دیجیتال) می‌شوند (کشف رازهای پنهان متن‌های قدیمی و بازتعریف آن در دوران جدید). در کل یکپارچگی دانش‌ها در چارچوب نظریه تکامل تکنولوژیک کاستلز، موجب گذار از تحلیل‌های تک‌بعدی به سمت تحلیل‌های کل‌نگر می‌شود؛ بازتعریف مفاهیم پایه (فضا و زمان) را به دنبال دارد؛ و در نهایت منجر به تولید نظریه‌های جدید در ارتباط با رابطه انسان و فناوری می‌شود.

فرامپتون: فرایند معاصر سازی در حوزه‌های چهارگانه نه به‌مثابه پذیرش غیرانتقادی مدرنیته، بلکه به عنوان «دیالکتیک مقاومت و تطبیق» قابل فهم است. معاصر سازی در معماری، با تلفیق فناوری و مکان؛ در هنر، با بازتعریف هویت در عصر بازتولید مکانیکی؛ در دین، با «تفسیر مجدد» سنت‌ها در بستر جهان مدرن؛ و در ادبیات، از طریق «بازآفرینی زبان محلی» در قالب‌های جهانی، محقق می‌گردد.

نظریه فرامپتون به دلیل ارائه چارچوبی تحلیلی برای مواجهه انتقادی با مدرنیته، از اهمیت میان‌رشته‌ای برخوردار است؛ و فهم ما از معاصر سازی را متحول می‌سازد. اهمیت میان‌رشته‌ای نظریه فرامپتون از چند منظر قابل تبیین است. از حیث اشتراکات مفهومی: مفاهیم محوری نظریه فرامپتون از جمله «منطقه‌گرایی انتقادی»، «پسا-پیشروی» و «تکتونیک» دارای اشتراکات ساختاری با مباحث مطرح در حوزه‌های چهارگانه می‌باشد. از حیث روش‌شناسی تطبیقی، رویکرد فرامپتون در تحلیل رابطه بین جهانی‌شدن و هویت محلی، الگویی روش‌شناختی برای پژوهش‌های میان‌رشته‌ای فراهم می‌آورد (اجتناب از تقلیل‌گرایی تک‌رشته‌ای، امکان خوانش چندلایه پدیده معاصر سازی، و درک جامع‌تری از رابطه بین جهانی‌شدن و هویت‌های محلی)؛ و از حیث کاربردی، چارچوبی تحلیلی برای مواجهه انتقادی با چالش‌های معاصر سازی در حوزه‌های مختلف معرفتی ارائه می‌دهد.

1. Virtual Reality





اصول فرامپتون قابلیت تفسیر و کاربرد میان‌رشته‌ای دارد. مثلاً تأکید وی بر مقاومت در برابر کالایی شدن (فرامپتون، ۱۹۸۳)، با نظریه‌های والتر بنیامین^۱ (۱۹۶۸) در هنر (مثل بازتولید هویت در عصر بازتولید مکانیکی) قابل مقایسه است؛ و یا ایده حفظ ارزش‌های غیربازاری، مشابه نظریات پل ریکور^۲ (۱۹۹۵) (حفظ هویت در مواجهه با مدرنیته) در الهیات مدرن است؛ و یا مفهوم «زبان به مثابه مکان» در ادبیات، می‌تواند برداشتی از اصول منطقه‌گرایی او باشد.

رم کولهااس: مفهوم «معاصر سازی» در نظریه رم کولهااس نه به عنوان یک فرایند خطی، بلکه به مثابه «تغییر پذیری برنامه‌ریزی شده» تعریف می‌شود (کولهااس و مائو^۳، ۱۹۹۵). رویکرد کولهااس به معاصر سازی، مبتنی بر ادغام لایه‌ای و چندصدایی است، که در سایر رشته‌ها نیز بازتاب یافته است. معاصر سازی در معماری به مثابه «تغییر پذیری فضایی»، در هنر به مثابه «بازتعریف رسانه»، در دین به مثابه «تفسیر مجدد»، و در ادبیات به مثابه «بینامتنیت» قابل فهم است. بنابراین معاصر سازی در خوانش کولهااسی، یک فرایند بین‌رشته‌ای است که در معماری (با لایه‌گذاری)، در هنر (با چندرسانه‌ای سازی)، در دین (با بازتفسیر) و در ادبیات (با بینامتنیت) ظهور می‌یابد. این رویکرد، نه تنها مرزهای رشته‌ها را محو می‌کند، بلکه امکان گفت‌وگوی میان‌فرهنگی را نیز فراهم می‌سازد.

تأثیرات یکپارچه شدن دانش‌ها بر فهم معاصر سازی دارای سه دستاورد مهم است: دستاورد اول، توسعه فهم چندبعدی است؛ به گونه‌ای که یکپارچه شدن دانش‌ها امکان درک معاصر سازی را به عنوان فرایندی فضایی در معماری، بیانی زیباشناختی در هنر، تجربه‌ای معنوی در دین، و روایتی زبانی در ادبیات فراهم می‌نماید. دستاورد دوم، ایجاد زبان مشترک مفهومی است. کولهااس با کاربرد مفاهیمی مانند «تراکم برنامه‌ریزی شده» و «تغییر پذیری فضایی» زبانی مشترک برای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای ایجاد می‌کند. دستاورد سوم، غنای روش‌شناختی است. ادغام روش‌های تحلیل فضایی در معماری،

1. Walter Benjamin
2. Paul-Ricoeur
3. Koolhaas & Mau

نقد زیباشناختی در هنر، و تفسیر متنی در دین و ادبیات، رویکردی جامع به معاصر سازی ارائه می دهد. دستاورد چهارم، بازتعریف رابطه سنت و مدرنیته؛ و دستاورد پنجم: ایجاد چارچوبی برای حل مسائل پیچیده شهری می باشد.

۳. پیشینه تحقیق

استفاده از دستاوردهای علمی پژوهش های گذشته گامی مؤثر در تحقق پژوهش های علمی دقیق تر می باشد. مطالعات اولیه بسیاری به صورت کمی و کیفی با محوریت موضوع معاصر سازی انجام شده است. ولیکن تاکنون هیچ پژوهشی سهم مباحث معاصر سازی را به عنوان يك موضوع میان رشته ای، در حوزه های گوناگون علمی با روش تحلیل محتوا و مبتنی بر رویکرد سیستماتیک مورد بررسی قرار نداده است؛ و نسبت به ارائه یک دسته بندی موضوعی از برون داده های علمی این حوزه ها اقدام ننموده است. با توجه به خلاء های موجود در مطالعات نظری با محوریت موضوع معاصر سازی ضروری است، با اتخاذ روش تحلیل محتوا و با رویکرد نظام مند، تصویری کامل و جامع از وضعیت تولیدات علمی با محوریت موضوع معاصر سازی با هدف شناسایی موضوعات محوری مرتبط با آن ارائه شود.

تبیین و دسته بندی جریان معاصر سازی از نوآوری های مقاله حاضر می باشد؛ در این اقدام، مقولات مختلف و اندیشه های پراکنده در باب موضوع معاصر سازی به صورت يك کلیت واحد در می آید و نظام معرفتی با هدف تبیین جریان معاصر سازی شکل می گیرد. در نهایت، مدل جریان معاصر سازی در مطالعات نظری میان رشته ای با هدف توسعه علمی يك منظومه دانشگاهی، انسجام مطالعات پژوهشگران و پویایی نظام آموزشی محقق می گردد.

نوآوری دیگر مقاله حاضر، تبیین تعامل میان رشته ای (یکپارچه شدن دانش)، در يك نظام سلسله مراتبی و در سه سطح: بنیادین، روشی، و کاربردی است. امید است که نتایج مطالعه حاضر در جهت برنامه ریزی و تعیین اولویت های نهادهای علمی و مدیریتی کشور به شکل هدفمند و کارا مؤثر واقع شود. نتایج بررسی پیشینه پژوهش در ۵ دسته قابل دسته بندی است.





دسته اول، تحلیل محتوای تولیدات علمی را در یک حوزه تخصصی یا یک موضوع تخصصی واحد در دستور کار قرار داده‌اند. این دسته با بیشترین فراوانی شامل ۷ پژوهش با تأکید بر حوزه‌ها و موضوعاتی بدین شرح است: فناوری معماری، مسکن موقت پس از سانحه، معماری عصب‌محور، حوزه جغرافیایی مناطق کلان شهری در ایران، مکان‌های شهری، جدانشدگی اجتماعی فضایی در ایران، طراحی محیطی برای کاهش جرم در فضاهای شهری ایران. در غالب این پژوهش‌ها تحلیل محتوا مبتنی بر پارامترهای مرتبط با شاخص‌های چهارگانه نیز در دستور کار قرار گرفته است. پژوهش‌های بابائی مراد و همکاران (۱۳۹۷) با عنوان «مرور نظام‌مند پژوهش‌های صورت‌گرفته در مورد مکان‌های شهری»؛ محمدزاده‌گودینی، وفامهر و بابازاده‌میری (۱۴۰۱) با عنوان «تحلیل محتوای کمی و کیفی مقالات حوزه فناوری معماری، چاپ شده در مجلات علمی پژوهشی طی سال‌های ۵۸-۱۳۹۸»؛ قدسی و همکاران (۱۴۰۱) با عنوان «جدانشدگی اجتماعی فضایی در ایران مرور نظام‌مند و فراتحلیل کیفی»؛ رفیعیان، شاه‌حسینی و داداش‌پور (۱۴۰۱) با عنوان «فراتحلیل مطالعات حوزه مناطق کلان شهری در ایران»؛ محمدی (۱۴۰۱) با عنوان «مرور نظام‌مند مقالات منتشر شده با موضوع «طراحی محیطی برای کاهش جرم» در فضاهای شهری ایران (۱۳۹۸-۱۳۷۸)»؛ باقری‌طهرانی، عامری‌سیاهویی، پیری و متکی (۱۴۰۱) با عنوان «مروری سیستماتیک بر تولیدات علمی نمایه‌شده در پایگاه اسکوپوس در حوزه مسکن موقت پس از سانحه با تمرکز بر حوزه معماری»؛ حسینی‌نسب، مهدی‌زاده‌سراج و خان‌محمدی (۱۴۰۲) با عنوان «تحلیل تولیدات علمی دانشگاه‌های ایران در حوزه معماری عصب‌محور: مرور دامنه»، در این دسته قرار می‌گیرند.

دسته دوم، به‌رغم تحلیل برخی از پارامترهای مربوط به شاخص‌های چهارگانه، هدف اصلی آنان شناسایی مهم‌ترین مقولات مطرح‌شده در ادبیات معماری معاصر ایران به عنوان یک موضوع کلان می‌باشد؛ و در این راستا مقولات پر بسامد در قالب چند دسته کلی شناسایی می‌شود. پژوهش پیشوائی، میرزایی و زارعی حاجی‌آبادی (۱۳۹۹) با عنوان «بررسی مقولات کلیدی در ادبیات معماری معاصر ایران ۱۳۲۵-۱۳۹۴ ش» در این دسته قرار می‌گیرد.

دسته سوم، هدف آنها ارائه الگویی متناسب با یافته‌ها و زمینه‌های مطالعاتی موجود در يك زمینه تخصصی از طریق دستیابی به روشی ساختارمند است و نه تحلیل منابع بر اساس شاخص‌های چهارگانه. پژوهش فرهنگ‌دوست و فرکیش (۱۴۰۰) با عنوان «ارائه الگوی مرور ساختاریافته مطالعات روانشناسی محیطی در معماری» در این دسته قرار می‌گیرد. دسته چهارم، صرفاً ارزیابی کمی و کیفی نشریات تخصصی را بر اساس شاخص‌های چهارگانه شناختی، ساختاری، عملکردی و استنادی در دستور کار خود قرار داده‌است. پژوهش بمانیان، ابافت‌یگانه و نادری (۱۳۸۷) با عنوان «ارزیابی کمی و کیفی نشریه هنرهای زیبا طی دوره ۱۲ ساله (بهار ۱۳۷۶ تا بهار ۱۳۸۷)» در این دسته قرار می‌گیرد. دسته پنجم، ارزیابی مقالات را در مجلات علمی پژوهشی داخل و خارج از بعد موضوعی و روش تحقیق حاکم بر آن در دستور کار قرار داده‌است. پژوهش شاه‌حسینی، خندان و کوره‌پز (۱۴۰۱) با عنوان «ارزیابی سیستماتیک مقالات معماری مجلات علمی-پژوهشی ایران و انتشارات Elsevier (Q1) (فروردین ۱۳۹۷ الی اسفند ۱۳۹۹)» در این دسته قرار می‌گیرد.

۴. روش‌شناسی

روش تحلیل محتوا از روش‌های تحقیق میان‌رشته‌ای است که می‌تواند به عنوان ابزاری جدید به تحلیل متون پیردازد و دلالت‌های آنها را شناسایی نماید. در روش تحلیل محتوا «رویکرد کمی» به متن، کلید اصلی حل معمای فهم متن می‌باشد که زمینه‌ساز ورود به عرصه تحلیل‌های کیفی بوده و بستر مناسبی برای متن‌پژوهی ترکیبی فراهم می‌آورد (عترت‌دوست، ۱۳۹۸، ۲۹۸-۲۹۷). استراتژی استقرایی نیز از طریق تشخیص الگویی خاص به تبیین مبادرت کرده و الگوی پیچیده و جهان‌شمولی را ارائه می‌دهد (حیدری، ۱۳۹۳، ۶۸).

مقاله حاضر دارای رویکرد توصیفی-تحلیلی (تحلیل محتوا با روش استدلال استقرایی) با هدف دستیابی به نظام حاکم بر مطالعات نظری معاصر سازی می‌باشد. پژوهش از





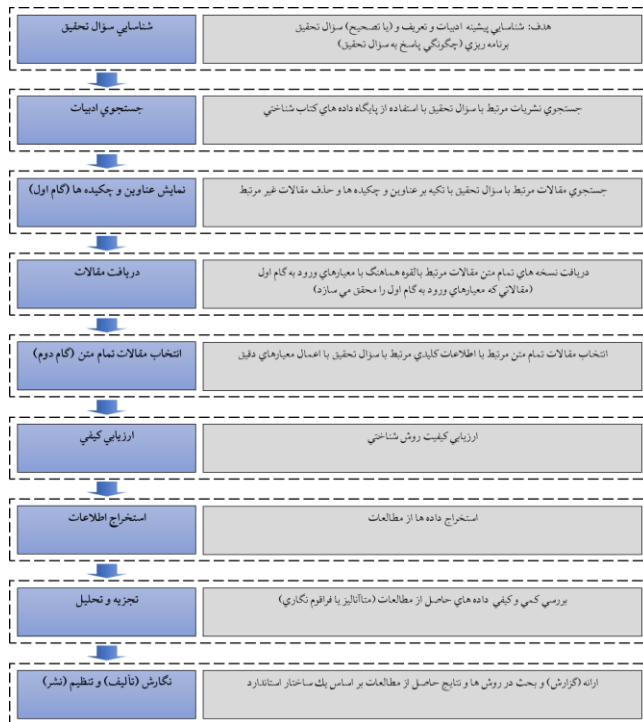
حیث هدف، کاربردی؛ از حیث ماهیت، مروری؛ از حیث زمان، گذشته‌نگر؛ و از حیث فرایند اجرا، آمیخته (کمی و کیفی) است؛ زیرا علاوه بر کمی‌سازی واحدهای تحلیل به شناسایی حیطه‌های موضوعی مطالعات نیز پرداخته‌است. شیوه گردآوری داده‌ها مبتنی بر پیمایش در منابع کتابخانه‌ای و با استفاده از کلیدواژه مرتبط با سؤال پژوهش (معاصرسازی) می‌باشد. بنابراین جامعه آماری شامل کلیه منابع مطالعاتی موجود با کلیدواژه معاصرسازی در عنوان آنها می‌باشد. تحلیل محتوا باید نظام‌مند باشد (حیدری، ۱۳۹۳، ۲۴۱)؛ لذا ضمن رعایت مراحل منطقی در این روش برای تحلیل داده‌ها از تکنیک سیستماتیک (نظام‌مند) استفاده شده‌است. فرایند پژوهش دو مرحله دارد؛ هر مرحله از دو گام تشکیل شده‌است. مرحله اول شامل گردآوری اطلاعات و مرحله دوم شامل تجزیه و تحلیل داده‌ها با راهبرد استقراء و ابزار Excel است.

مرحله اول (گام نخست: شناسایی منابع مطالعاتی)؛ از طریق جست‌وجو در پایگاه‌های اطلاعاتی داخلی شامل: پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی، بانک اطلاعات نشریات کشور، پرتال جامع علوم انسانی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نورمگز)، پایگاه استنادی علوم جهان اسلام، پایگاه پژوهش علوم و فناوری اطلاعات ایران و با استفاده از موتور جست‌وجوی گوگل اسکولار تعداد ۱۶۶ منبع در بازه زمانی ۱۳۸۶ تا ۱۴۰۲ شناسایی شده‌است. در فرایند جست‌وجو برای اطمینان از کامل بودن منابع مطالعاتی شناسایی شده، به منابع پایانی هر یک از منابع مذکور نیز مراجعه شده‌است. در این راستا منابع مطالعاتی جدیدی شناسایی شد؛ و این جست‌وجو تا حد اشباع منابع (پایایی) ادامه یافت.

مرحله اول (گام دوم: غربالگری منابع مطالعاتی و انتخاب حجم نمونه)؛ منابع مطالعاتی که محتوای آنها با حیطه موضوعی پژوهش ارتباط مفهومی نداشته‌است؛ یا فاقد معیارهای لازم بوده‌است، از جامعه آماری حذف می‌شوند. این معیارها توسط نویسندگان پژوهش و با تکیه بر معیارهای مستخرج از سابقه موضوع تدوین شده‌است. فرایند غربالگری به منظور کاهش خطا، افزایش اعتبار و روایی و نیز صحت منابع مطالعاتی منتخب به عنوان حجم

نمونه، توسط هر سه پژوهشگر مورد بازبینی قرار گرفته است. در نهایت ۸۱ منبع مطالعاتی به عنوان حجم نمونه در فرایند مرور سیستماتیک (نظام‌مند) وارد می‌شود. مرحله دوم (گام اول)؛ شناسایی حوزه‌های مطالعاتی مبنای تحلیل قرار می‌گیرد؛ و مرحله دوم (گام دوم)؛ موضوعات محوری مرتبط با آنها در دستور کار قرار می‌گیرد.

مقاله حاضر مستلزم رعایت ضوابط و اصول راهنمای استاندارد و تعریف شده است (حسینی‌نسب، مهدی‌زاده‌سراج و خان‌محمدی، ۱۴۰۲، ۲۳۷). لذا در روش‌شناسی و تعیین چارچوب بررسی سیستماتیک روش (بولاند، چری و دیکسون، ۲۰۱۷) در دستور کار قرار می‌گیرد (نمودار شماره ۱)؛ و در فرایند انتخاب منابع مطالعاتی به کاربست روش (سیلوا^۲، ۲۰۱۵) می‌پردازد (نمودار ۲).



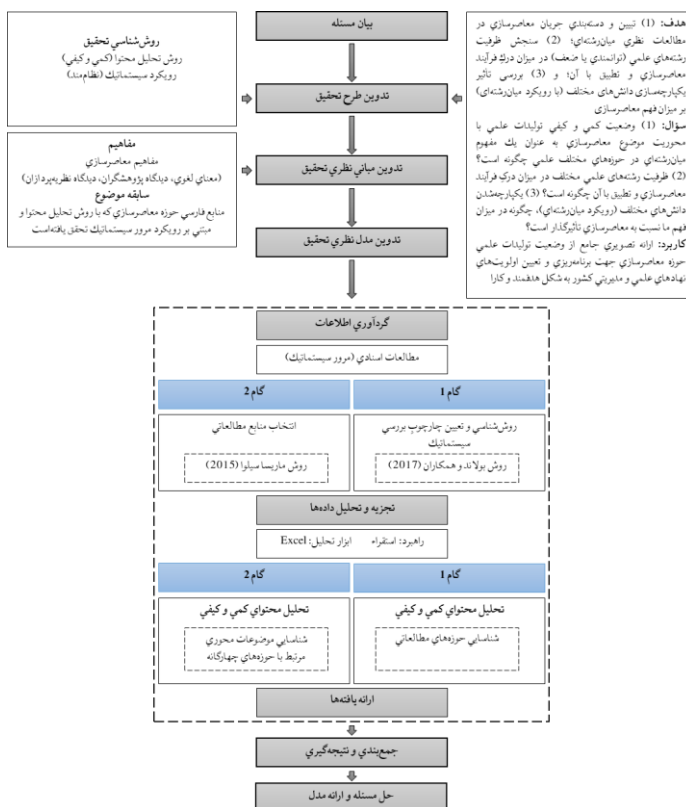
نمودار ۱. مراحل کلیدی در فرایند بررسی سیستماتیک (بولاند و همکاران، ۲۰۱۷، ۲۵)

1. Boland, Cherry & Dickson
2. Silva





نمودار ۲، فرایند انتخاب منابع بر اساس الگوی ماریسا سیلوا برای بررسی سیستماتیک (سیلوا، ۲۰۱۵، ۷۹۵)

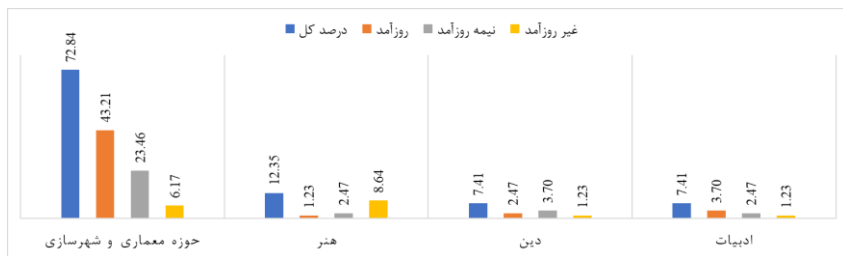


نمودار ۳، ساختار پژوهش

۵. یافته‌ها

تحلیل محتوای منابع فارسی حوزه معاصر سازی با دو هدف شناسایی حوزه‌های مطالعاتی و شناسایی موضوعات محوری هر یک از حوزه‌های مطالعاتی بر اساس عنوان و کلیدواژگان منابع در دو مرحله انجام شد: (۱) شناسایی حوزه‌های مطالعاتی؛ (۲) شناسایی موضوعات محوری مرتبط با هر یک از حوزه‌ها.

تحلیل محتوای منابع فارسی حوزه معاصر سازی نشان می‌دهد که مطالعات نظری معاصر سازی در ایران در بازه زمانی ۱۳۸۶ تا ۱۴۰۲ هجری شمسی، شامل ۴ حوزه مطالعاتی کلان شامل معماری و شهر سازی، هنر، دین و ادبیات می‌باشد. اگرچه در بعضی از مطالعات، پژوهشگران با تخصص‌های مختلف مشارکت داشته‌اند، ولیکن با توجه به هدف پژوهش حاضر، صرفاً عنوان پژوهش و حیطه مطالعاتی مرتبط با آن فارغ از تخصص و گرایش علمی پژوهشگران، ملاک دسته‌بندی و معرفی حوزه‌های مطالعاتی چهارگانه بوده است. حوزه مطالعاتی معماری و شهر سازی با ۷۲/۸۴٪، حوزه مطالعاتی هنر با ۱۲/۳۵٪ و حوزه‌های مطالعاتی دین و ادبیات نیز هر کدام با ۷/۴۱٪ به ترتیب فراوانی در جایگاه‌های اول تا سوم قرار گرفته‌اند (نمودار شماره ۴). بنابراین پراکندگی سهم مطالعاتی مرتبط با حوزه‌های مطالعاتی چهارگانه یکسان نیست؛ و حوزه مطالعاتی معماری و شهر سازی با اختلاف زیاد در این زمینه پیشرو است. همچنین حوزه مطالعاتی معماری و شهر سازی بر خلاف سه حوزه مطالعاتی هنر، دین و ادبیات همواره مورد توجه نویسندگان بوده است.

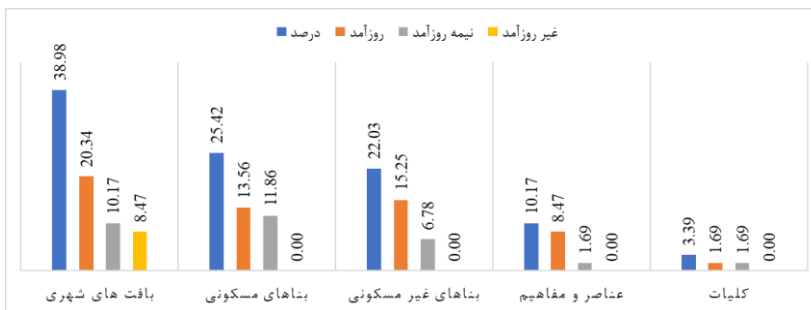


نمودار ۴. فراوانی مطالعات نظری معاصر سازی در حوزه‌های مطالعاتی چهارگانه



حوزه مطالعاتی معماری و شهرسازی: حوزه مطالعاتی معماری و شهرسازی در قالب ۵ عرصه کلی شامل بافت شهری، بناهای مسکونی، بناهای غیر مسکونی، عناصر و مفاهیم و کلیات در آثار نویسندگان انعکاس یافته است. بر اساس تحلیل آماری منابع، عرصه مطالعاتی بافت شهری با ۳۸/۹۸٪ دارای بیشترین سهم است؛ و عرصه‌های مطالعاتی بناهای مسکونی با ۲۵/۴۲٪، بناهای غیر مسکونی با ۲۲/۰۳٪ و عناصر و مفاهیم با ۱۰/۱۷٪ در جایگاه دوم تا چهارم قرار گرفته‌اند. عرصه مطالعاتی کلیات نیز با ۳/۳۹٪ جایگاه پنجم را به خود اختصاص داده است و دارای کمترین سهم می‌باشد (نمودار شماره ۵).

مطلب فوق دو نکته قابل تأمل را در پی دارد؛ نکته اول، حوزه شمول مطالعات نظری معاصر سازی در حوزه معماری و شهرسازی، بیشتر معطوف به عرصه بافت‌های شهری است؛ و در عرصه بافت‌های شهری نیز پژوهش‌های موجود معطوف به محلات تاریخی است؛ و معاصر سازی در بافت‌های جدید کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است؛ در واقع، تلقی و تصور پژوهشگران از معاصر سازی، بیشتر ناظر به معاصر سازی در بافت‌های تاریخی شهر است تا بافت‌های جدید. نکته دوم، تولیدات علمی پژوهشگران به لحاظ محتوایی فرایندی از کل به جزء دارد. بدین معنا که عرصه بافت‌های شهری به عنوان یک بستر مطالعاتی کلان، بیشترین سهم را در تولیدات علمی ایشان دارد؛ و عرصه‌های بناهای مسکونی، بناهای غیر مسکونی، عناصر و مفاهیم و در نهایت کلیات به ترتیب در جایگاه‌های بعدی قرار گرفته‌اند.



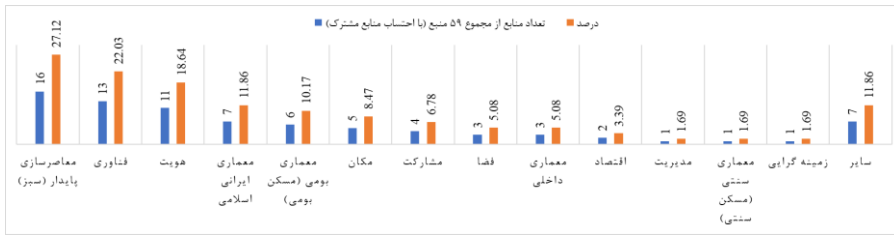
نمودار ۵. فراوانی مطالعات نظری معاصر سازی در حوزه معماری و شهرسازی

موضوعات محوری حوزه مطالعاتی معماری و شهرسازی نیز در قالب ۱۳ عنوان شناسایی شده است (نمودارهای شماره ۶ و ۷). اگرچه فراوانی موضوعات محوری در عرصه‌های پنج‌گانه یکسان نیست؛ ولیکن بازتابی از مهم‌ترین موضوعات و اولویت‌های مطرح شده در باب معاصر سازی است؛ که در آثار نویسندگان انعکاس یافته است.

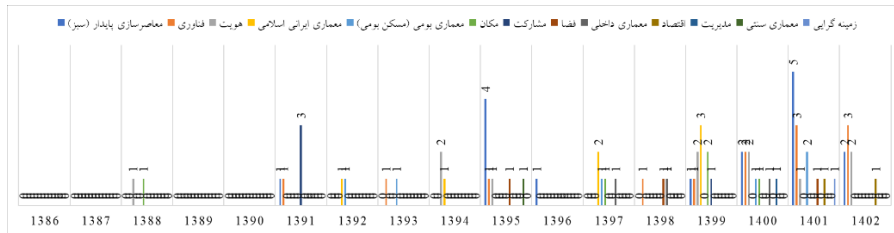
با دقت در فراوانی موضوعات محوری سیزده‌گانه مشاهده می‌شود که پرداختن به موضوعات مشارکت (مردم)، برنامه‌ریزی، اجتماع، اقتصاد و مدیریت که به عنوان زیرساخت‌ها و عوامل بیرونی تأثیرگذار در حوزه معماری و شهرسازی مطرح هستند، در تولیدات علمی پژوهشگران کمتر انعکاس یافته است؛ در مقابل، مؤلفه‌های ذهنی و عینی (مفاهیم و الگوهای) طراحی غالباً اولویت مطالعاتی پژوهشگران را تشکیل می‌دهد.

در حالی که معاصر سازی در معماری از طریق توجه توأمان به ابعاد کالبدی، عملکردی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و استفاده از هنجارهای مشترك ابعاد فوق به عنوان مبنای معاصر سازی (باقری و درسرخوان، ۱۴۰۰)؛ انطباق سیستمی (توجه به مسائل زیست محیطی، اقتصادی و فرهنگی به صورت توأمان) در ساختمان‌ها به عنوان راهکاری مناسب برای حفظ الگوها و مؤلفه‌های اصلی (ستوده و قبادیان، ۱۴۰۱)؛ همسویی فزاینده گفتمان‌های مدیریتی با مفهوم «مشارکت عمیق (مشارکت جامعه ذی‌نفعان با تأکید بر زیست روزمره)» برای گذار به سمت توسعه پایدار (یزدانی‌رستم، انصاری و پورجعفر، ۱۴۰۱)؛ ایجاد جریان منطقی در توسعه کالبدی بافت (در امتداد معماری گذشته) از طریق فهم زمینه برای بازخوانی محیط و ایجاد يك کليت یکپارچه در طول زمان و در راستای پاسخ به نیازهای جدید و شناخت ویژگی‌های اصیل معماری زمینه و استفاده از الگوهای معماری زمینه با نگاه معاصر (نجفی و علی‌الحسابی، ۱۴۰۱)؛ و تداوم معماری گذشته در معماری امروز به دو شکل الگوهای شکلی و الگوهای غیرشکلی (با تأکید بر کاربرد مؤلفه‌های غیرشکلی بر اساس نظریه معماری سرآمد؛ و نتیجتاً تبدیل معماری معاصر ایران به بخشی از میراث معماری آینده) مشهدی ابوالقاسم شیرازی و دیبا، ۱۴۰۲) محقق می‌گردد.





نمودار ۶. فراوانی موضوعات محوری معاصر سازی در حوزه معماری و شهر سازی

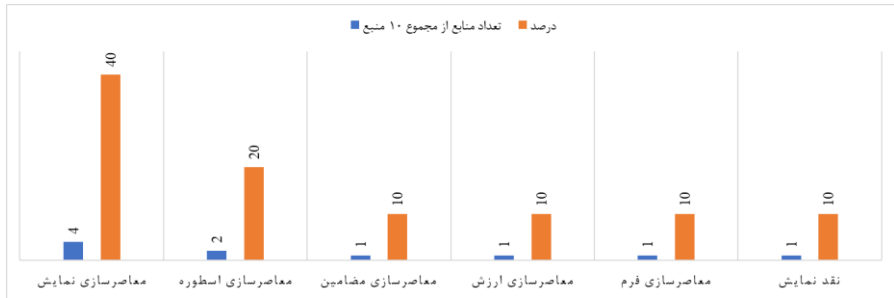


نمودار ۷. فراوانی موضوعات محوری معاصر سازی در حوزه معماری و شهر سازی به تفکیک سال

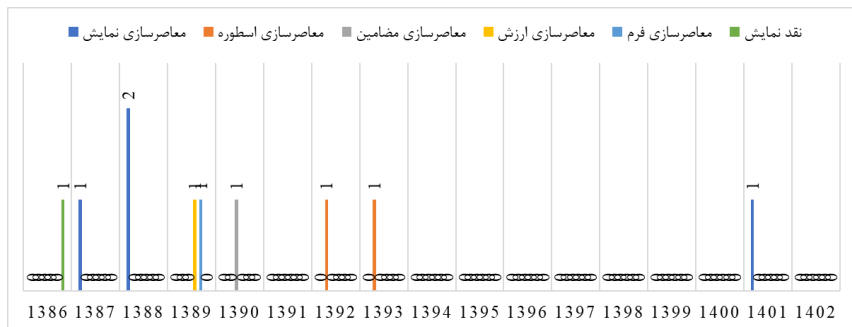


حوزه مطالعاتی هنر: حوزه مطالعاتی هنر در قالب شش موضوع محوری در آثار نویسندگان انعکاس یافته است. موضوع «معاصر سازی نمایش» و موضوع «معاصر سازی اسطوره» به ترتیب با فراوانی ۴۰٪ و ۲۰٪ و در نهایت موضوعات «معاصر سازی مضامین»، «معاصر سازی ارزش»، «معاصر سازی فرم» و «نقد نمایش» هر کدام با فراوانی ۱۰٪ در جایگاه‌های اول تا سوم قرار گرفته است (نمودار ۸ و ۹). نتایج نشان می‌دهد اگرچه زمینه‌های مطالعاتی حوزه هنر بسیار گسترده می‌باشد؛ ولیکن توجه نویسندگان بیشتر معطوف به هنر نمایش (تئاتر) می‌باشد و پژوهش پیرامون موضوع معاصر سازی در سایر زمینه‌های مطالعاتی این حوزه مغفول مانده است. معاصر سازی در هنر تئاتر از طریق نشانه با هدف برقراری ارتباط میان تماشاگر امروزی با اثر نمایشی (احساس همذات پنداری)؛ روایت تاریخ با نگاه امروزی؛ و حفظ لایه‌های پنهان متن و عناصر نمایش ایرانی با دادن میزانشن‌های نرم محقق می‌گردد (سعیدی، ۱۳۸۸). بنابراین، تطور ماهیت هنرهای نمایشی بر اساس نگرش‌ها

و شرایط زمانه؛ به‌روزشدن مؤلفه و ساختار بر اساس تغییرات محتوا؛ تغییر و انطباق با دنیای هم‌عصر و شرایط زمانه (انطباق با مناسبات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روز)؛ حفظ وابستگی‌های بنیادی تئاتر با تفکر دینی؛ نزدیک شدن به مناسبات زندگی امروز جامعه ضمن تأکید بر حفظ سنت‌ها و باور به ارزش و اعتبار اشکال سنتی نمایش ایرانی؛ پذیرش برخی از تغییرات و گرایش به رویکردهای جدید در ارائه متفاوت مضامین و مفاهیم (رویکرد تولید بر اساس مضامین معاصر)؛ به‌روزرسانی لحن و بیان (نوروزی، ۱۳۹۰)؛ و تلاش برای فهم دقیق‌تر روایات، داستان‌ها و باورهای دینی جامعه و نیز بازآفرینی و بازاندیشی آن در تناسب با تغییر شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه و نیز انتظارات مخاطبان (خدایی و شکری، ۱۳۹۳) از مضامین معاصر سازی در هنر محسوب می‌شود.



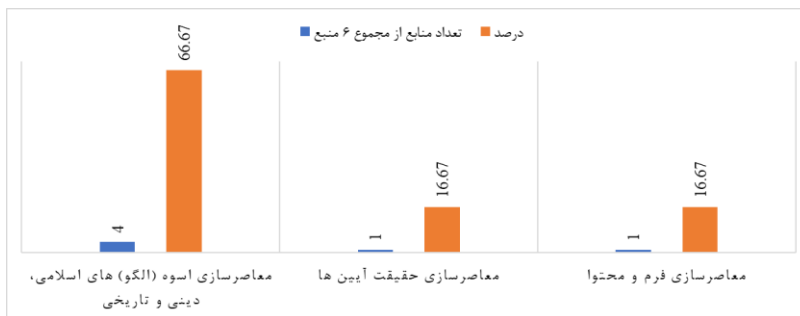
نمودار ۸. فراوانی موضوعات محوری معاصر سازی در حوزه هنر



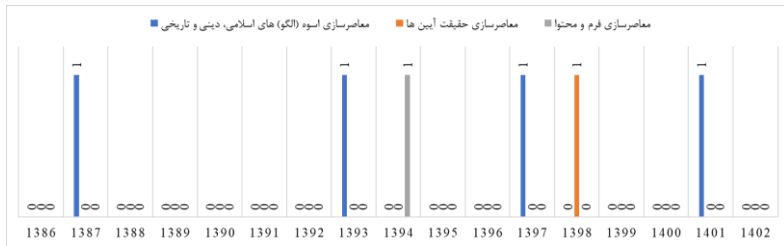
نمودار ۹. فراوانی موضوعات محوری معاصر سازی در حوزه هنر به تفکیک سال

حوزه مطالعاتی دین: حوزه مطالعاتی دین در قالب سه موضوع محوری در آثار نویسندگان انعکاس یافته است. موضوع «معاصرسازی اسوه (الگو) های اسلامی، دینی و تاریخی» با فراوانی ۶۶/۶۷٪ و موضوعات «معاصرسازی حقیقت آیین‌ها» و «معاصرسازی فرم و محتوا» هر کدام با ۱۶/۶۷٪ به ترتیب دارای بیشترین و کمترین سهم مطالعاتی است (نمودار ۱۰ و ۱۱). نتایج نشان می‌دهد توجه نویسندگان در حوزه مطالعاتی دین بیشتر معطوف به الگو و اسوه می‌باشد؛ ضمن اینکه نویسندگان در باب پژوهش پیرامون معاصرسازی در حوزه دین با وجود گستردگی زمینه‌های مطالعاتی آن اقبال کمتری داشته‌اند.

معاصرسازی در حوزه دین با تکیه بر مبانی عصری‌سازی یعنی مجموعه‌ای از باورهای بنیادین و متناسب با فضای فرهنگی امروز محقق می‌گردد. طباطبائی و حائری شیرازی (۱۴۰۰) می‌گویند: «الگوی فرازمانی و فرامکانی قرآن کریم، سیره پیامبر و امامان معصوم (ع) پیش فرض عصری‌سازی است و دارای ملاک و معیاری جهان‌شمول و فراتر از هر زمان و مکانی است». مردانی (۱۳۹۹) می‌گوید: «الگوگیری از افعال پیامبر (ص) به دلیل محدودیت‌های تاریخی دشوار است. در چنین شرایطی باید اقتضائات عصر جدید را در نظر گرفت و متناسب با فرهنگ زمانه، افعال پیامبر (ص) را عصری‌سازی کرد. این موضوع با تکیه بر ظاهر متون سیره پیامبر (ص) پدید نمی‌آید و نیازمند تعریف مبانی و باورهای بنیادین است».



نمودار ۱۰. فراوانی موضوعات محوری معاصرسازی در حوزه دین



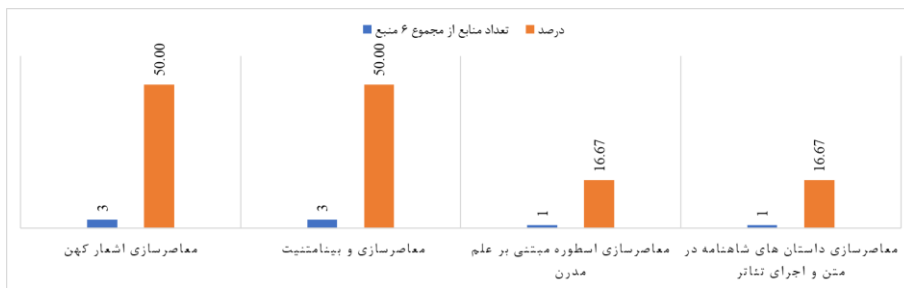
نمودار ۱۱. فراوانی موضوعات محوری معاصر سازی در حوزه دین به تفکیک سال

حوزه مطالعاتی ادبیات: حوزه مطالعاتی ادبیات در قالب چهار موضوع محوری در آثار نویسندگان انعکاس یافته است. موضوعات «معاصر سازی اشعار کهن» و «معاصر سازی و بینامتنیت» هر کدام با فراوانی ۵۰٪ و موضوعات «معاصر سازی اسطوره مبتنی بر علم مدرن» و «معاصر سازی داستان‌های شاهنامه در متن و اجرای تئاتر» هر کدام با فراوانی ۱۶/۶۷٪ به ترتیب دارای بیشترین و کمترین سهم مطالعاتی است (نمودار ۱۲ و ۱۳). نتایج نشان می‌دهد توجه نویسندگان در حوزه مطالعاتی ادبیات بیشتر معطوف به معاصر سازی شعر و نیز ارتباط معاصر سازی و بینامتنیت می‌باشد؛ ضمن اینکه نویسندگان در باب پژوهش پیرامون معاصر سازی در حوزه ادبیات با وجود گستردگی زمینه‌های مطالعاتی آن اقبال کمتری داشته‌اند.

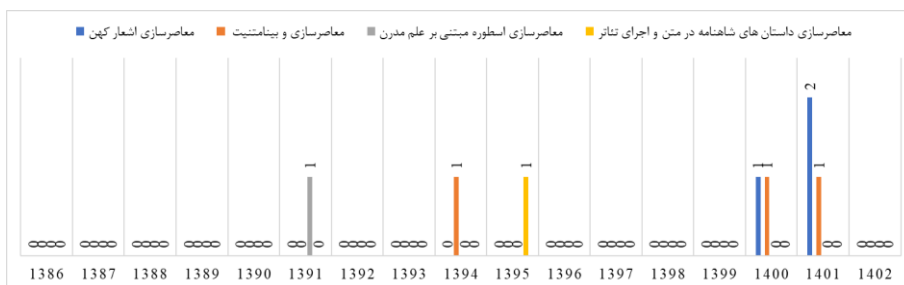
[معاصر سازی در حوزه ادبیات با تکیه بر بینامتنیت (گفت‌وگومندی متون) محقق می‌گردد]. کریستوا اول بار اصطلاح بینامتنیت را مطرح کرد. او هر متن ادبی را لاجرم در پیوند مستمر و وثیق با متون هم‌زمان و غیرهم‌زمان دانست (کریستوا، ۱۹۶۹، ۸۳؛ به نقل از: سلیمی کوچی و رضائیان، ۱۳۹۴، ۱۵۰). معاصر سازی نیز که ریشه در آرای باختین دارد، بدین مفهوم است که می‌توان فاصله حماسه (گذشته مطلق) را از زندگی جاری (که موضوع رمان است (پیوسته در حال تغییر و سازگاری)) نادیده گرفت و دنیای حماسه را با تبدیل کردن به واقعیتی معاصر، «معاصر سازی» کرد (باختین، ۱۹۸۲، ۲۲، ۲۱ و ۲۷؛ به نقل از ابدالی و همکاران، ۱۴۰۱، ۲).

1. Kristeva, J. (1969). *Semeiotike: Recherches pour une semanalyse*. Paris, France: Seuil.
2. Bakhtin





نمودار ۱۲: فراوانی موضوعات محوری معاصر سازی در حوزه ادبیات



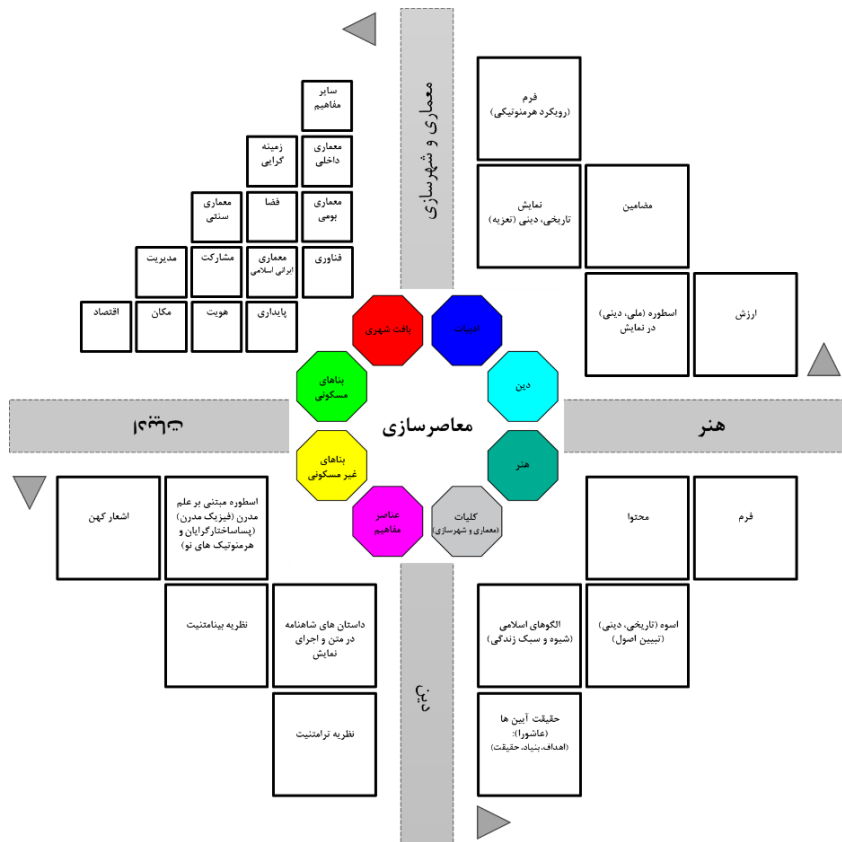
نمودار ۱۳: فراوانی موضوعات محوری معاصر سازی در حوزه ادبیات به تفکیک سال



۶. بحث و نتیجه‌گیری

هدف اساسی تحقیق بنیادی، تبیین روابط بین پدیده‌ها و افزودن به مجموعه دانش موجود؛ و هدف اساسی تحقیق کاربردی توسعه دانش کاربردی (کاربرد عملی دانش) است (سرمد، بازرگان و حجازی، ۱۳۸۲، ۷۹). با تلفیق رویکردهای نظری با مصادیق عملی می‌توان روایی نظری را نیز مورد ارزیابی قرار داد (بشیر، ۱۴۰۳، ۷). این نوع از تحقیقات زمینه را برای تولید و تدوین برنامه‌ها و طرح‌های مرتبط با معاصر سازی در حوزه‌های علمی گوناگون فراهم می‌سازد. مقاله حاضر از نوع بنیادی است و هدف آن توسعه دانش معاصر سازی در حوزه‌های علمی چهارگانه شناسایی شده می‌باشد. تبیین دقیق جریان معاصر سازی نیازمند نگاه جامع و تحلیل محور است. لازمه این امر شناسایی موضوعات محوری حاکم بر هر یک از حوزه‌های علمی مذکور می‌باشد. موضوعات محوری در کنار مؤلفه‌های تشکیل دهنده آن همانند یک سیستم واحد عمل

می‌کنند. این سیستم جامع تعیین‌کننده مفاهیم و ابعاد دخیل در امر معاصر سازی است که در حوزه‌های علمی مذکور دارای اشتراکات و افتراقاتی است و در نهایت منجر به توسعه بنیان‌های نظری و تبیین جریان معاصر سازی می‌شود؛ و سپس توسط تحقیقات کاربردی توسعه می‌یابد و به سمت کاربرد عملی دانش در حوزه‌های علمی چهارگانه هدایت می‌شود. در راستای پاسخ به پرسش‌های اول و دوم پژوهش حاضر، مدل کلی جریان‌شناسی مطالعات نظری معاصر سازی در قالب نمودار ۱۴ ارائه می‌گردد.



نمودار ۱۴. مدل جریان معاصر سازی در مطالعات نظری میان‌رشته‌ای





در مقاله حاضر علاوه بر تبیین و دسته‌بندی جریان معاصرسازی در مطالعات نظری میان‌رشته‌ای، دو مؤلفه مورد نسبت‌سنجی قرار گرفته‌است: مؤلفه اول، ارزیابی توانمندی یا ضعف رشته‌های علمی در میزان فهم معاصرسازی است. بنابراین موضوع تحلیل، سنجش ظرفیت رشته‌های علمی در میزان فهم معاصرسازی می‌باشد؛ مؤلفه دوم، چگونگی تأثیر یکپارچگی دانش در میزان فهم معاصرسازی است. بنابراین فرضیه بنیادی پژوهش بر این مبنا است که معاصرسازی به دلیل ذات انسانی خود، نیازمند نگاهی میان‌رشته‌ای است. در یک نسبت‌سنجی کلان، این دو مؤلفه در پیوند با هم، ارتباط بین ظرفیت رشته‌های علمی (مؤلفه اول) و ضرورت همگرایی معرفتی (مؤلفه دوم) را برای مواجهه با معاصرسازی می‌سنجند. در این راستا نتایج زیر در ارتباط با حوزه‌های علمی چهارگانه و نیز پاسخ به پرسش‌های سوم و چهارم مقاله حاضر، حاصل گردیده‌است.

معماری صرفاً یک فرم ثابت مادی نیست؛ بلکه به عنوان یک سیستم انعطاف‌پذیر غیرمادی با قابلیت بازتعریف فضاها بر اساس نیازهای متغیر تعریف می‌شود. بنابراین معماری یک پدیده فرهنگی و وابسته به زمینه محسوب می‌شود. در این راستا حوزه دانشی مرتبط با آن، ملزم به ایجاد گفت‌وگو میان دو سطح مادیات و غیرمادیات است. بنابراین نیازمند تعامل میان‌رشته‌ای است؛ و بدون تعامل با سایر رشته‌ها قادر به درک جامع معاصرسازی نیست. لازم به ذکر است که معماری، اصولاً تغییرات را با سرعت بیشتری تجربه می‌کند؛ و نتیجتاً در مقایسه با سایر حوزه‌های دانشی، پیشرو در معاصرسازی است. هنر معاصر اغلب مفاهیم دینی یا ادبی را در قالب‌های جدید بازتعریف می‌کند؛ و به عنوان پل ارتباطی بین دو سطح مادیات و غیرمادیات مطرح می‌باشد؛ و با ایجاد گفت‌وگو میان سنت و مدرنیته، به عنوان میانجی عمل می‌کند. بنابراین هنر به دلیل انعطاف‌پذیری، بهتر می‌تواند «ذات انسانی معاصرسازی» را فهم کند، اما نیازمند تعامل میان‌رشته‌ای است. نهادهای دینی به دلیل نقش محافظه‌کارانه‌شان، کندتر با تحولات سازگار می‌شوند؛ و نتیجتاً در برابر تغییرات

مقاومت می‌کنند. بنابراین به تنهایی قادر به همگامی با معاصرسازی نیستند و نیاز به بازخوانی (تفسیر مجدد) به عنوان يك راه حل میان‌رشته‌ای دارند. ادبیات معاصر اغلب تضاد بین سنت و مدرنیته را روایت می‌کند؛ و نتیجتاً بازتاب‌دهنده تنش‌ها می‌باشد. ادبیات از طریق روایت پردازی، «یکپارچگی دانش» را تقویت می‌کند، اما نیاز به تعامل با سایر حوزه‌ها دارد. بینامتنیت در ادبیات، نمونه‌ای عینی از ادغام دانش در رشته‌های مختلف است.

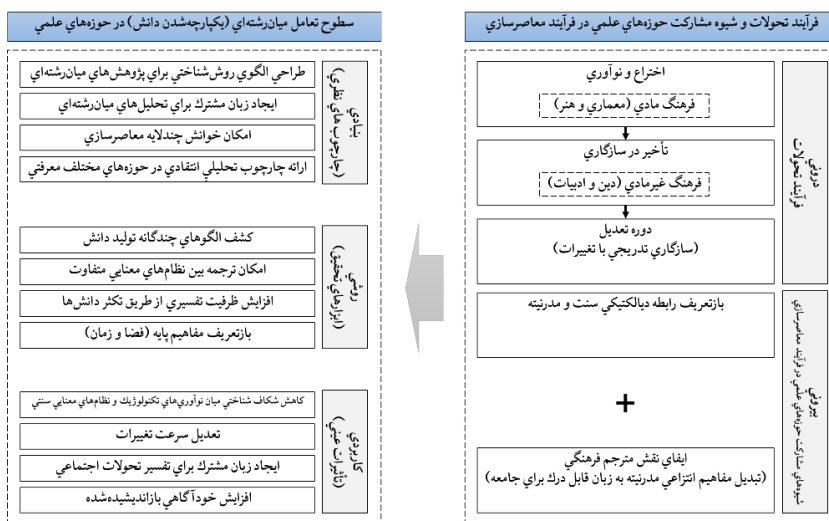
بنابراین، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که معاصرسازی مفهومی میان‌رشته‌ای و سیال است؛ که در تناسب با محتوای علوم در حیطه‌های مختلف، دارای بازتاب‌های بیانی متفاوت؛ اما همگرا می‌باشد؛ که نیازمند اصل گفت‌وگومندی میان عوامل مختلف درون و بیرون يك پدیده می‌باشد. علاوه بر این، فرایند معاصرسازی نیز ذاتاً میان‌رشته‌ای و نامتوازن است. نامتوازن از این جهت که سرعت تطبیق حوزه‌های دانشی مختلف با تحولات معاصر، متفاوت می‌باشد. بنابراین رشته‌های دانشی به صورت منفرد، در فهم جامع فرایند معاصرسازی، ضعیف عمل می‌کنند؛ اما تعامل میان‌رشته‌ای توانمندی سیستم را افزایش می‌دهد. حوزه‌های علمی چهارگانه می‌توانند به دو شکل اساسی در فرایند معاصرسازی مشارکت داشته‌باشند: (۱) از طریق بازتعریف رابطه دیالکتیکی سنت-مدرنیته در حوزه تخصصی خود؛ (۲) با ایفای نقش مترجم فرهنگی که مفاهیم انتزاعی مدرنیته را به زبان قابل درک برای جامعه تبدیل می‌کند.

تعامل میان‌رشته‌ای (یکپارچه‌شدن دانش)، در يك نظام سلسله‌مراتبی و در سه سطح: بنیادین (چارچوب‌های نظری)، روشی (ابزارهای تحقیق)، و کاربردی (تأثیرات عینی) قابل تبیین است. این سطوح، مکمل یکدیگر در فرایند تولید دانش میان‌رشته‌ای هستند. سطح بنیادین شامل: کشف الگوهای چندگانه تولید دانش، امکان ترجمه بین نظام‌های معنایی متفاوت، افزایش ظرفیت تفسیری از طریق تکثر دانش‌ها، بازتعریف مفاهیم پایه (فضا و زمان)؛ سطح روشی شامل: غنای روش‌شناختی (فراهم آوردن الگوی روش‌شناختی برای پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و اجتناب از تقلیل‌گرایی تک‌رشته‌ای)، ایجاد





زبان مشترک برای تحلیل‌های میان‌رشته‌ای، امکان خوانش چندلایه معاصرسازی (درک جامع‌تری از رابطه بین جهانی‌شدن و هویت‌های محلی)، ارائه چارچوب تحلیلی برای مواجهه انتقادی با چالش‌های معاصرسازی در حوزه‌های مختلف معرفتی؛ و سطح کاربردی شامل: کاهش شکاف شناختی میان نوآوری‌های تکنولوژیک و نظام‌های معنایی سنتی، تعدیل سرعت تغییرات، ایجاد زبان مشترک برای تفسیر تحولات اجتماعی، افزایش خودآگاهی بازاندیشیده‌شده می‌باشد (نمودار شماره ۱۵).



نمودار ۱۵. فرآیند تحولات، شیوه مشارکت و سطوح تعامل میان‌رشته‌ای در حوزه‌های علمی

۷. پیشنهادات

با توجه به اهمیت موضوعات محوری در حوزه‌های چهارگانه پیشنهاد می‌گردد دست‌اندرکاران تدوین برنامه آموزشی، اهتمام ویژه‌ای نسبت به گنجانیدن این موضوعات در سرفصل‌های آموزشی دروس دانشگاهی با هدف پیشبرد اهداف علمی و آموزشی داشته باشند. با توجه به تأکید اسناد ملی کشور خصوصاً اسناد نقشه جامع علمی و فرهنگی کشور مورخ ۱۳۸۹ بر توسعه علم و فناوری در راستای توسعه همه‌جانبه کشور، ضروری است

که راهبردها، راهکارها و سیاست‌گذاری‌ها در این باب و در تناسب با نیازهای ملی کشور تدوین و عملی گردد. در این راستا ضروری است که تعامل و همکاری پژوهشی دانشگاه‌ها با سازمان‌ها و صنایع مرتبط بر اساس اولویت‌های پژوهشی مورد توجه قرار گیرد. ضمن اینکه پایان‌نامه‌های مقطع تحصیلات تکمیلی در قالب طرح‌های کاربردی پژوهشی، تحت حمایت مراکز تحقیقاتی کشور قرار بگیرند. همچنین زیرساخت‌های لازم جهت انجام بعضی از انواع تحقیقات (شبیه‌سازی) که امکان تعامل بین‌رشته‌ای را در برخی از رشته‌های دانشگاهی (معماری و عمران) به نحو مطلوب‌تر فراهم می‌سازد، مهیا گردد.

با توجه به پیشرو بودن حوزه معماری و شهرسازی در باب تحقق پژوهش‌ها با محوریت معاصر سازی و نیز تأکید نقشه جامع علمی و فرهنگی کشور بر حوزه مذکور به عنوان اولویت سطح الف علم و فناوری در هنر، و نیز تأکید سایر اسناد ملی، پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاری‌های موجود در باب توسعه معماری و شهرسازی مبتنی بر اسناد مذکور، در قالب پژوهش، تحلیل محتوا شوند.

[البته] مشخصه نظریه‌های معماری در دوران جدید از نظر «نسبیت» و «جنکس» و «گومز» ارجاع به حوزه‌های غیرمعماری است (ایمانی و صبوری، ۱۳۹۲، ۹۱). لذا با توجه به کمبود پژوهش‌های مبتنی بر نظریه در باب معاصر سازی و نیز اتکاء پژوهش‌ها بر یک یا دو نظریه خاص، پیشنهاد می‌گردد پژوهش‌ها به حوزه‌های میان‌رشته‌ای در سطح ملی و فراملی ورود پیدا کنند؛ زیرا نگرش میان‌رشته‌ای این امکان را فراهم می‌آورد تا ابعاد پنهان یک علم خاص مانند معماری از منظر دیگر علوم نیز نگریسته شود؛ ضمن اینکه بستر لازم جهت تبیین و تدوین و بسط نظریات معاصر سازی در تناسب با شرایط ایران معاصر نیز فراهم می‌گردد.

با توجه به اهمیت معاصر سازی به عنوان یک مفهوم جهانی، پیشنهاد می‌گردد پژوهش‌های معتبر علمی فراملی نیز در این زمینه مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد و زمینه تحقق مطالعات تطبیقی پژوهش‌های ملی و فراملی در این باب و با هدف مقایسه



مفهوم معاصر سازی از ابعاد دیگر در مکان/ زمان فراهم شود. همچنین پیشنهاد می شود پژوهش های مستقلی در باب آینده پژوهی در حوزه معاصر سازی انجام شود.

سپاسگزاری

این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده اول، نسرين سلجوقی با عنوان «تبیین مدل مفهومی مبانی معاصر سازی در مطالعات نظری معماری ایران» است؛ که به راهنمایی نویسنده دوم، «دکتر حسن رضائی» و مشاوره نویسنده سوم، «دکتر هیروفرکیش» در دانشگاه آزاد اسلامی مشهد در حال انجام است.

حمایت مالی

پژوهش حاضر حامی مالی نداشته است.

درصد مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به طور مساوی در انجام پژوهش مشارکت داشته اند.



مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی

۹۸

دوره ۱۸، شماره ۲
بهار ۱۴۰۵
پیاپی ۷۰

منابع

- ابدالی، آسنا؛ صفری، جهانگیر؛ و ظاهری‌عبدوند، ابراهیم (۱۴۰۱). معاصر سازی اشعار کهن در رمان آتش بدون دود از نادر ابراهیمی. پژوهشنامه ادبیات داستانی، ۱۱(۱)، ۲۶-۱. doi:10.22126/rp.2021.6107.1299
- ابراهیمی، سعیده؛ و جعفری، ناهید (۱۳۹۸). تمایزی بر تنوع و تأثیر تحقیقات میان‌رشته‌ای در سطوح بین‌رشته‌ای، چندرشته‌ای، درون‌رشته‌ای و رشته‌های متقاطع با نگاهی بر همکاری‌های بین‌رشته‌ای و درون‌بخشی در حوزه‌های علوم پایه. پژوهش‌نامه علم‌سنجی، ۵(۲)، ۴۴-۲۳. doi: 10.22070/rsci.2019.4118.1266
- افتخاری، علی (۱۳۸۸). علوم بین‌رشته‌ای در آموزش عالی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۲)، ۶۵-۸۳. doi:10.7508/isih.2009.02.004
- اکبرلو، منوچهر (۱۴۰۱). نکته بسیار مهم در پرداختن به وقایع تاریخی امر معاصر سازی است. تاریخ مراجعه: <https://www.ibna.ir/news/324944/>. ۱۴۰۱/۰۵/۲۱
- اهری، زهرا؛ ندیمی، هادی؛ رحیم‌زاده، پریسا؛ حیدرخانی، مریم؛ توانایی‌مروی، فاطمه؛ عابری‌زاهد، صحرا؛ و فلاح‌نجم‌آبادی، شیوا (۱۴۰۲). تحقیقات پرسش‌مدار: مطالعات میان‌رشته‌ای معماری و علوم انسانی. نشریه مطالعات معماری ایران، ۱۲(۲۴)، ۷۵-۵۵. doi:10.22052/jias.2024.253642.1251
- ایمانی، نادیه؛ و صبوری، نگار (۱۳۹۲). اندیشه معماری در آیین نظریه‌های معاصر معماری. نامه معماری و شهر سازی، ۶(۱۲)، ۹۵-۷۷. doi:10.30480/aup.2014.103
- بابائی‌مراد، بهناز؛ ذبیحی، حسین؛ و ماجدی، حمید (۱۳۹۷). مرور نظام‌مند پژوهش‌های صورت‌گرفته در مورد مکان‌های شهری. مطالعات علوم اجتماعی ایران، ۱۵(۴)، ۱-۱۶.
- باقری، کریم؛ و درس‌خوان، رسول (۱۴۰۰). تحلیل مؤلفه‌های تأثیرگذار در معاصر سازی بافت تاریخی - فرهنگی کلانشهر تبریز با تأکید بر حفظ هویت. جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، ۱۱(۴۲)، ۵۳۰-۵۱۵. dor:20.1001.1.22286462.1400.11.2.27.7
- باقری‌طهرانی، مرتضی؛ عامری‌سیاهویی، حمیدرضا؛ پیری، سعید؛ و متکی، زهیر (۱۴۰۱). مروری سیستماتیک بر تولیدات علمی نمایه‌شده در پایگاه اسکوپوس در حوزه مسکن موقت پس از سانحه با تمرکز بر حوزه معماری. نشریه مسکن و محیط روستا، ۴۱(۱۷۹)، ۹۰-۷۷. doi:10.22034/41.179.77
- بشیر، حسن (۱۴۰۳). ارتباطات میان‌فرهنگی [سخن سردبیر]. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۷(۱)، ۷-۵. doi:10.22035/jicr.0621.519
- بمانیان، محمدرضا؛ ابافت‌یگانه، منصور؛ و نادری، سیدمجید (۱۳۸۷). ارزیابی کمی و کیفی نشریه هنرهای زیبا طی دوره ۱۲ ساله (بهار ۱۳۷۶ تا بهار ۱۳۸۷). نشریه هنرهای زیبا، ۳۵(۰)، ۱۴۵-۱۳۵.



پسندیده، عباس (۱۳۸۷). معاصر سازی اسوه‌های دینی. فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ۱۱(۴۲)، ۱۳۱-۱۰۳. doi:20.1001.1.20082827.1387.11.0.5.4

پیشوائی، حمیدرضا؛ میرزائی، زهرا؛ و زارعی حاجی‌آبادی، سینا (۱۳۹۸). بررسی مقولات کلیدی در ادبیات معماری معاصر ایران: ۱۳۲۵-۱۳۹۴ ش. فصلنامه علمی معماری و شهرسازی صفا، ۳۰(۲)، ۱۷-۴۴. doi:10.29252/soffeh.30.2.17

ثمین شریفی میاوقی، ابراهیم؛ یعقوبی سنقرچی، معصومه؛ و حق‌لسان، مسعود (۱۳۹۸). ارزیابی مولفه‌های ارزشی معماری مسکن مطلوب بر اساس نظام معرفتی اسلام (نمونه موردی: خانه‌های معاصر ارومیه). آموزش و ارزیابی، ۱۲(۴۸)، ۳۳-۶۲.

حاتمی، محمدرضا؛ و روشن‌چشم، حامد (۱۳۹۱). ماهیت رویکرد میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی با تأکید بر اندیشه‌های هابرماس. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۵(۱)، ۱۱۵-۹۹. doi:10.7508/isih.2014.17.005

حسینی نسب، صبا؛ مهدی‌زاده سراج، فاطمه؛ و خان‌محمدی، محمدعلی (۱۴۰۲). تحلیل تولیدات علمی دانشگاه‌های ایران در حوزه معماری عصب‌محور: مرور دامنه. پژوهش‌نامه علم‌سنجی، ۹(۱)، ۲۵۸-۲۳۱. doi:10.22070/rsci.2021.13910.1479

حیدری، شاهین (۱۳۹۳). درآمدی بر پژوهش معماری. تهران: انتشارات رز.

خدایی، مجیدشریف؛ و شکر، رضا (۱۳۹۳). معاصر سازی اسطوره‌های دینی در نمایش‌های رادیویی. فصلنامه علوم خبری، ۱۲(۱۱-۱۲)، ۱۹۲-۱۷۵.

خصم‌افکن نظام، عرفان؛ نویدی‌مجد، فرشته؛ و فدوی‌انیانی، بابک (۱۴۰۱). آینده‌پژوهی در معماری: تبیین رویکردهای آینده‌پژوهانه در حوزه طراحی مسکن. نشریه علمی تخصصی شبانگ، ۸(۳)، ۲۰-۱.

خلیقی، نینا؛ و پورجعفر، محمدرضا (۱۴۰۱). بررسی نظری مفهوم دلپذیری در مقیاس مطالعات فضای شهری با کمک روش تحلیل محتوا (نمونه منتخب: مطالعات بازه زمانی ۱۹۹۸-۲۰۲۰). دانش شهرسازی، ۶(۱)، ۱۲۰-۱۳۸. doi:10.22124/upk.2021.18060.1584

خنجرخانی، ذبیح‌الله؛ و بختیار نصرآبادی، حسنعلی، ابراهیمی دینانی، آرزو (۱۳۸۸). درآمدی بر ضرورت، جایگاه و انواع مطالعات میان‌رشته‌ای در آموزش عالی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۲(۱)، ۱۶۷-۱۸۶. doi:10.7508/isih.2010.05.007

دیانی، محمد مهدی (۱۴۰۱). گزارش: نشست تخصصی فاطمه شناسی و معاصر سازی شخصیت آن حضرت. تاریخ مراجعه: ۱۴۰۱/۰۴/۲۰. قابل دسترس در: <https://birjand.ac.ir/farhangi/fa/news/>

رفیعیان، مجتبی؛ شاه‌حسینی، گلاره؛ و داداش‌پور، هاشم (۱۴۰۱). فراتحلیل مطالعات حوزه مناطق کلان شهری در ایران. نشریه معماری و شهرسازی آرمان‌شهر، ۱۵(۳۸)، ۲۷۰-۲۴۷. doi:10.22034/aaud.2022.264906.2392



ریاضی، سید ابوالحسن (۱۳۹۲). شهر؛ پدیده‌ای میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۶(۱)، ۱۰۱-۱۱۵. doi:10.7508/isih.2014.21.005

ستوده، شیرین؛ و قبادیان، وحید (۱۴۰۱). تبیین معاصر سازی و انطباق سیستمی میراث صنعتی البرز بر اساس معماری پایدار. نقش جهان، ۱۲(۱)، ۵۹-۸۳. doi:20.1001.1.23224991.1401.12.1.5.5

سرسنگی، مجید؛ و پارسایی، منصور (۱۳۸۹). نمایش دینی: پژوهشی پیرامون لزوم معاصر سازی فرم و نقد هرمنوتیکی محتوا. نشریه هنرهای زیبا - هنرهای نمایشی و موسیقی، ۳(۴۲)، ۳۷-۴۵. doi:10.22059/jfadram.2012.24368

سرمد، زهره؛ بازرگان، عباس؛ و حجازی، الهه (۱۳۸۲). روش‌های تحقیق در علوم رفتاری. تهران: انتشارات آگاه. سعیدی، علیرضا (۱۳۸۸). معاصر سازی اصلی‌ترین عنصر اجرای نمایش‌های تاریخی (گفت‌وگو با شکرخدا گودرزی کارگردان نمایش «بهرام چوبینه»). هنرمند، ۳(۷۳)، ۳۳-۳۲.

سلیمی کوچی، ابراهیم؛ و رضائیان، محسن (۱۳۹۴). بینامتنیت و معاصر سازی حماسه در «شب سهراب‌کشان» بیژن نجدی. نشریه متن پژوهی ادبی، ۱۹(۶۳)، ۱۶۰-۱۴۷. doi:20.1001.1.22517138.1394.19.63.6.8

سند نقشه جامع علمی کشور (۱۳۸۹). تاریخ مراجعه: ۱۴۰۱/۰۳/۲۱. قابل دسترس در: اسناد نقشه جامع علمی و فرهنگی کشور <https://fadak.ir>

شاه‌آبادی، حمیدرضا (۱۳۹۴). ضرورت معاصر سازی محتوا و فرم. تاریخ مراجعه: ۱۴۰۱/۰۴/۲۰. قابل دسترس در: <https://www.isna.ir/news/>

شاه‌حسینی، حبیب؛ خندانی، نادیا؛ و کوره‌پز، رعنا (۱۴۰۱). ارزیابی سیستماتیک مقالات معماری مجلات علمی - پژوهشی ایران و انتشارات (q1) Elsevier. نشریه علمی باغ نظر، ۱۹(۱۱۵)، ۲۰-۵. doi:10.22034/bagh.2022.323996.5092

صادقی، علی اشرف (۱۳۷۱). شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۲). نشر دانش، ۶۵(۶)، ۶-۱۲.

صمدی، معصومه (۱۳۹۱). میان‌رشته‌پژوهی، پارادایم و دستاوردهای تربیتی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۵(۱)، ۱۳۰-۱۱۷. doi:10.7508/isih.2014.17.006

طباطبائی، سیدمحمدکاظم؛ و حائری شیرازی، مرتضی (۱۴۰۰). عصری سازی حدیث: مطالعه موردی، سیره ابوطالب (ع). سیره‌پژوهی اهل بیت (ع)، ۷(۱۳۷)، ۱۸-۷.

عترت دوست، محمد (۱۳۹۸). روش‌شناسی فهم حدیث در فرایند سه‌گانه تحلیل متن، تحلیل محتوا و تحلیل گفتمان. حدیث‌پژوهی، ۱۱(۱)، ۳۲۰-۲۹۱. doi:10.22052/0.21.291





عربیون، ابوالقاسم؛ عبدالله‌زاده، غلامحسین؛ و شریف‌زاده، محمدشریف (۱۳۹۴). تحلیل محتوای پژوهش‌های کارآفرینی در ایران. فصلنامه پژوهش‌های مدیریت منابع انسانی دانشگاه جامع امام حسین (ع)، ۷(۲)، ۷۹-۱۰۳.

علیخانی، علی‌اکبر (۱۴۰۳). چالش‌ها و موانع فرهنگی نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای در ایران. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۶(۳)، ۲۸-۵. doi:10.22035/isih.2024.5302.5024

غنچگی، علیرضا (۱۳۸۹). ارزش‌های برآمده از سیره انبیاء (ع) باید معاصرسازی شود. تاریخ مراجعه: ۱۴۰۱/۰۵/۰۵. قابل دسترس در: <https://www.magiran.com/article/2089173>

فرهنگدوست، هادی؛ و فرکیش، هیرو (۱۴۰۰). ارائه الگوی «مرور ساختاریافته مطالعات روان‌شناسی محیطی» در معماری. فصلنامه مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، ۲(۱۵)، ۲۳-۳۴.

قدسی، نرگس؛ نسترن، مهین؛ و قاسمی، وحید (۱۴۰۱). جدانشدگی اجتماعی-فضایی در ایران: مرور نظام‌مند و فراتحلیل کیفی. نشریه علمی مطالعات شهری، ۱۱(۴۴)، ۹۴-۷۹.

کلامی هریس، سیدمصطفی (۱۳۹۶). مهم‌ترین دانش ما چیست؟. تاریخ مراجعه: ۱۴۰۱/۰۵/۰۹. قابل دسترس در: <https://kalami.ir>

کریشنا، و.و؛ رولند، واست؛ و گلارک، ژاک (۱۳۸۰). جهانی شدن و اجتماعات علمی در کشورهای در حال توسعه (ترجمه ابوالقاسم طلوع). فصلنامه علوم، تحقیقات و فناوری، ۷، ۵۶-۴۸.

محمدزاده‌گودینی، یحیی؛ وفامهر، محسن؛ و بابازاده‌میری، لیلا (۱۴۰۱). تحلیل محتوای کمی و کیفی مقالات حوزه فناوری معماری، چاپ‌شده در مجلات علمی پژوهشی طی سال‌های ۵۸-۱۳۹۸. معماری و شهرسازی آرمان‌شهر، ۱۵(۴۰)، ۲۰۶-۱۹۱.

محمدی، علیرضا (۱۴۰۱). مرور نظام‌مند مقالات منتشر شده با موضوع «طراحی محیطی برای کاهش جرم» در فضاها شهری ایران (۱۳۷۸-۱۳۹۸). فصلنامه علمی برنامه‌ریزی منطقه‌ای، ۱۲(۴۶)، ۱۴۷-۱۶۳.

مردانی (گلستانی)، مهدی (۱۴۰۰). مبانی عصری‌سازی افعال پیامبر (ص). فصلنامه علمی علوم حدیث، ۲۶(۱)، ۹۱-۱۰۳. doi:10.22034/hs.2021.13158

مشهدی‌ابوالقاسم‌شیرازی، مهدی؛ و دیبا، داراب (۱۴۰۲). داده‌کاوی غیر شکیلی و معاصرسازی ساختار پلان مسکونی با استفاده از شبکه هوش مصنوعی؛ نمونه موردی: بناهای منتخب تهران در فاصله دهه ۳۰ تا دهه ۵۰ شمسی. نقش جهان، ۱۳(۲)، ۱۴۴-۱۲۵. dor:20.1001.1.23224991.1402.13.2.7.6

معین، محمد (۱۳۶۳). اسم مصدر - حاصل مصدر. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

مقیم، ابوالفضل (۱۳۹۴). معرفت‌شناسی آینده‌پژوهی در رویکردهای نظری به برنامه‌ریزی شهری، معماری و صنعت ساختمان. نشریه مدیریت شهری، ۳۸(۳۸)، ۷۵-۱۰۴.

میری لواسانی، سیدمحمدرضا؛ نیکومرام، هانیه؛ و خادمیان، محمد (۱۴۰۳). تحلیل محتوای پژوهش‌های مدیریت ریسک مالی در بانک‌های ایران. فصلنامه دانش سرمایه‌گذاری، ۱۳(۵)، ۲۷۸-۲۵۵.

نجفی، ندا؛ و علی‌الحسابی، مهران (۱۴۰۱). بازخوانی مفهوم زمینه در راستای معاصر سازی معماری روستایی (نمونه مطالعاتی: روستای بلیران مازندران). پژوهش‌های جغرافیای اقتصادی، ۳(۷)، ۲۰-۴۱.

doi:20.1001.1.27173747.1401.3.7.2.7

نوروزی، آی‌سان (۱۳۹۰). ضرورت تغییر نگرش نسبت به تناثرهای دینی در ایران با رویکردی به معاصر سازی مضامین. نمایش، ۱۴۸(۱)، ۶۷-۶۳.

یزدانی‌رستم، مانده؛ انصاری، مجتبی؛ و پورجعفر، محمدرضا (۱۴۰۱). آزمایشگاه زنده شهری به مثابه روشی برای گذار فرهنگی به معاصر سازی پایدار؛ نمونه موردی: محله جماران. نقش جهان، ۱۲(۱)، ۲۰-۴۰.

doi:20.1001.1.23224991.1401.12.1.1.1

Bakhtin, M.M. (1981). *The dialogic imagination*. Texas, United States: University of Texas Press.

Benjamin, W. (1969). The work of art in the age of mechanical reproduction. In *Illuminations*, (pp. 217-252).

Boland, A., Cherry, M.G., & Dickson, R. (2017). *Doing a systematic review: A student's guide*. London, England: SAGE Press.

Castells, M. (2000). *The rise of the network society* (Vols. 1-3). Chichester, United Kingdom: Wiley-Blackwell.

Contemporize. (n.d.). In *Merriam-Webster.com dictionary*. Retrieved October 26, 2023, from <https://www.merriam-webster.com/dictionary/contemporize>

Eisenstadt, S.N. (2000). Multiple modernities. *Daedalus*, 129(1), 1-29.

Frampton, K. (1983). Towards a critical regionalism. *The anti-aesthetic: Essays on postmodern culture*, 16-30.

Giddens, A. (1991). *The consequences of modernity*. Cambridge, United Kingdom: Polity Press.

Holley, K.A. (2019). Learning from Klein: Examining current interdisciplinary practices within U.S. higher education. *Issues in Interdisciplinary Studies*, 37(2), 17-32.

Koolhaas, R., & Mau, B. (1995). *S, M, L, XL*. Rotterdam, The Netherlands: 010 Press.

Latour, B. (1993). *We have never been modern* (C. Porter, Trans.). Cambridge, United States: Harvard University Press.

Latour, B. (2013). An inquiry into modes of existence: An anthropology of the moderns. *Science & Technology Studies*, 27(1), 109-112.



- Lattuca, L.R. (2003). Creating interdisciplinarity: Grounded definitions from college and university faculty. *History of Intellectual Culture*, 3(1), 1–20.
- Mitcham, C. (2005). *Encyclopedia of science, technology, and ethics* (Vols. 1-4). Farmington Hills, United States: Macmillan Reference USA.
- Ogburn, W.F. (1922). *Social change with respect to culture and original nature*. New York, United States: Huebsch.
- Ricoeur, P. (1995). *Figuring the sacred: Religion, narrative, and imagination*. Minneapolis, United States: Fortress Press.
- Sabbar, S., & Habib Zadeh Khiyaban, S. (2021). AI-Driven credit risk assessment in Iranian banking. *Socio-Spatial Studies*, 5(2), 1-13. doi:10.22034/soc.2022.230201
- Salehi, K., & Habib Zadeh Khiyaban, S. (2025). AI and crime prevention in the academic literature: An integrative review of AI applications in crime prevention. *Code, Cognition and Society*, 1(1), 164–177. doi:10.22034/ccsr.2025.546552.1016
- Silva, M. (2015). A systematic review of foresight in project management literature. *Procedia Computer Science*, 64, 792–799.





مقاله پژوهشی

بررسی روش‌شناسی تحلیل محتوای کیفی تطبیقی

نورالله نورانی^۱، علی اعلائی^{۲*}

دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۱؛ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۵

چکیده

این مقاله به ابداع و صورت‌بندی یک روش تحقیق نوین در حوزه تحلیل کیفی با عنوان «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» می‌پردازد؛ روشی کاملاً کیفی و میان‌پارادایمی که با اتکا بر منطق «ابداکتی»، امکان تلفیق نظام‌مند فرایندهای استقرایی (کشف مضامین نوظهور) و قیاسی (سازمان‌دهی چارچوب‌محور) را در قالب یک پروتکل تحلیلی فراهم می‌سازد، بدون اینکه داده‌ها به شاخص‌های کمی تقلیل یابند یا ادعای علیت قطعی مطرح گردد. طراحی این روش در قالب یک پژوهش توسعه‌ای-کیفی؛ مبتنی بر مرور نظام‌مند ادبیات روش‌شناختی در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ و مناسبتز کیفی ۳۰ منبع منتخب انجام و در نتیجه، تحلیل محتوای کیفی تطبیقی به‌صورت یک چارچوب عملیاتی پنج‌مرحله‌ای شامل: گردآوری و آماده‌سازی داده‌ها، کدگذاری ترکیبی (باز و هدایت‌شده)، نرمال‌سازی فازی و تحلیل تطبیقی چندلایه، تفسیر نتایج و بازنمایی یافته‌ها صورت‌بندی شده است. برای نمایش ظرفیت تحلیلی و اعتبار روش، تحلیل محتوای کیفی تطبیقی در یک مطالعه موردی با موضوع «امنیت» به کار گرفته شد و نتایج نشان داد که این چارچوب قادر است الگوهای شرطی، هم‌پوشانی‌ها و تنش‌های مفهومی را در خوانش‌های پارادایمی متفاوت مدرن (امپل دورکیم) و پست‌مدرن (ژاک دریدا) از امنیت آشکار سازد و امکان تحلیل تطبیقی معنای امنیت را در درون پارادایم کیفی فراهم آورد. یافته‌ها نشان می‌دهد که تحلیل محتوای کیفی تطبیقی با ایجاد پیوندی درونی میان کشف معنای داده‌محور و انسجام نظری، الگویی روشمند، بازتولیدپذیر و میان‌رشته‌ای برای تحلیل پدیده‌های پیچیده اجتماعی و فرهنگی ارائه می‌دهد؛ هرچند شفاف‌سازی سطوح فازی و توسعه شاخص‌های روایی و پایایی از الزام‌های توسعه آتی این روش به شمار می‌آید.

کلیدواژه‌ها: تحقیق کیفی، تحلیل محتوای استقرایی، تحلیل محتوای قیاسی و تطبیقی

۱. فوق‌دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، عضو هیئت علمی پژوهشگاه امنیت و پیشرفت، گروه فلسفه امنیت، تهران، ایران

nourani313@gmail.com ✉

۲. دانشجوی دکتری و عضو هیئت علمی پژوهشگری امنیت، گروه امنیت، دانشگاه علوم انتظامی، تهران، ایران

a.alaei358@gmail.com ✉

* نویسنده مسئول

۱. مقدمه و بیان مسئله

علم در مقام نظامی پویا، چندلایه و دیالکتیکی، همواره در تلاش است از توصیف‌های ایستا فراتر رود و درکی ژرف‌تر و چندبعدی‌تر از پدیده‌های اجتماعی به دست دهد. این فراروی نه در چارچوب‌های بسته، بلکه در بستر تعامل مستمر میان داده‌ها، نظریه‌ها و زمینه‌های اجتماعی تحقق می‌یابد. در این میان، دوگانگی دیرینه پژوهش‌های کمی و کیفی از یک‌سو و تمایز استقراء و قیاس از سوی دیگر، یکی از مناقشه‌برانگیزترین مباحث روش‌شناختی بوده است. نکته کلیدی آن است که «کمی/کیفی» دو رویکرد پژوهشی‌اند، در حالی که «استقرایی/قیاسی» به منطق استدلال درون هر رویکرد اشاره دارد. خلط این دو سطح مفهومی در بسیاری از پژوهش‌ها، موجب برداشت‌های نادرست در طراحی تحقیق و تضعیف انسجام نظری شده است.

گرچه در سال‌های اخیر پیشرفت‌ها در حوزه هوش مصنوعی امکانات مهمی برای تحلیل و پردازش کلان‌داده به صورت کمی ایجاد کرده‌اند (صالحی و دیگران، ۲۰۲۶)، پژوهش کیفی همچنان نقش مهمی در تولید دانش دارد. در ادبیات روش‌شناسی، تحلیل محتوای کیفی یکی از مسیرهای بنیادین برای مطالعه متون، اسناد و گفتمان‌های اجتماعی است که در دو شاخه اصلی توسعه یافته است: نخست، تحلیل استقرایی (داده‌محور) که بر کشف مضامین و الگوهای نوظهور از دل داده‌ها تکیه دارد؛ و دوم، تحلیل قیاسی (هدایت‌شده) که داده‌ها را در چارچوب نظریات و مفاهیم پیشینی سازمان‌دهی می‌کند (هسیه و شانون^۱، ۲۰۰۵، ۱۲۷۸-۱۲۸۰؛ وایت و مارش^۲، ۲۰۰۶، ۲۲-۲۴؛ مایرینگ^۳، ۲۰۱۴، ۱۲-۱۵). هر یک از این دوره‌یافت، مزایا و محدودیت‌های خاص خود را دارند: استقراء اصالت تجربه و کشف‌گرایی را حفظ می‌کند اما از انسجام نظری بی‌بهره است؛ در حالی که قیاس ساختار و انسجام دارد اما گاه به حذف معانی پنهان و ابداعی می‌انجامد.



1. Hsieh & Shannon
2. White & Marsh
3. Mayring

در سال‌های اخیر، پیچیدگی مسائل اجتماعی و فرهنگی - از هویت و امنیت تا سیاست‌گذاری و معناکاوی فرهنگی - نشان داده است که دیگر نمی‌توان با رویکردی یک‌بعدی به فهم پدیده‌های چندوجهی دست یافت. این وضعیت، نیاز به روشی را برجسته کرده است که همزمان بتواند کشف معانی نوظهور (استقراء) و تبیین نظری و مقایسه‌ای (قیاس) را در یک فرایند تحلیلی واحد ادغام کند. در پاسخ به این نیاز، ایده تحلیل محتوای کیفی تطبیقی^۱ به‌عنوان چارچوبی نوین مطرح می‌شود.

تحلیل محتوای کیفی تطبیقی برخلاف پژوهش‌های ترکیبی^۲ که مبتنی بر ادغام داده‌های کمی و کیفی‌اند، به‌طور کامل در پارادایم کیفی باقی می‌ماند. در این چارچوب، پژوهشگر با تکیه بر منطق ابداکتی (چرخه بازاندیشانه میان داده و نظریه) از استقراء به قیاس و از قیاس به استقراء بازمی‌گردد تا به بهترین تبیین ممکن برای داده‌های کیفی دست یابد (کرسول^۳، ۲۰۱۴، ۳۲-۳۵). چرخش میان داده و نظریه در اینجا به‌معنای حرکت در حلقه‌ای پویاست که نه استقراء را قربانی قیاس می‌کند و نه قیاس را از بافت داده جدا می‌سازد.

از نظر ابزارشناختی، تحلیل محتوای کیفی تطبیقی از ظرفیت‌های تحلیل مجموعه‌های فازی^۴ برای بازنمایی روابط شرطی و پیکربندی‌های مفهومی بهره می‌گیرد. نرم‌افزارهای تحلیل داده‌های کیفی^۵ و تحلیل تطبیقی کیفی مجموعه‌فازی^۶ صرفاً نقش پشتیبان تحلیلی دارند؛ آن‌ها در پردازش نظری دخالتی ندارند و تصمیم‌گیری تفسیری همواره در اختیار پژوهشگر باقی می‌ماند.

مرور نظام‌مند پژوهش‌های داخلی و بین‌المللی (۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵) نشان می‌دهد که با وجود تلاش‌های پراکنده برای نزدیک‌کردن استقراء و قیاس در چارچوب‌های تحلیل محتوای کیفی (مایرینگ، ۲۰۱۴؛ اونوونگبوزیه و واینباوم^۷، ۲۰۱۷؛ کانشتاینر و

1. Qualitative Comparative Content Analysis
2. Mixed Methods
3. Creswell
4. Fuzzy-Set Analysis
5. NVivo
6. Fuzzy-Set Qualitative Comparative Analysis (fsQCA)
7. Onwuegbuzie & Weinbaum





کونینگ^۱، ۲۰۲۰؛ بانرنشمیت^۲، ۲۰۲۵)، هنوز چارچوب عملیاتی و منسجمی با عنوان «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» در هیچ نظام علمی تثبیت نشده است. این خلأ نظری و روش‌شناختی ضرورت طراحی الگویی نوین را برجسته می‌سازد؛ الگویی که بتواند به پرسش‌های پیچیده میان‌رشته‌ای در علوم انسانی و اجتماعی پاسخ دهد. در پرتو این مبانی، پرسش‌های اصلی پژوهش بدین شرح است: (۱) روش تحلیل محتوای کیفی تطبیقی چه بنیان‌های فلسفی و معرفت‌شناختی دارد و چه تمایزی با تحلیل محتوای کمی و پژوهش‌های ترکیبی نشان می‌دهد؟ (۲) این روش چگونه فرایندهای استقرایی و قیاسی را در قالب پروتکلی واحد به کار می‌گیرد، بی‌آنکه به خلط رویکردها یا ادعای علیت قطعی منجر شود؟ (۳) تحلیل محتوای کیفی تطبیقی چه ظرفیت‌های میان‌رشته‌ای برای تحلیل مسائل پیچیده اجتماعی و فرهنگی فراهم می‌آورد؟

هدف اصلی پژوهش، طراحی چارچوب عملیاتی تحلیل محتوای کیفی تطبیقی است؛ چارچوبی که برای نخستین بار در منابع فارسی به‌طور منسجم معرفی می‌شود و با تلفیق نظام‌مند منطق‌های استقرایی و قیاسی، امکان شناسایی الگوهای شرطی، هم‌مکانی معانی و تحلیل چندسطحی را فراهم می‌سازد. در این مسیر، مفهوم «امنیت» صرفاً به‌عنوان نمونه‌ای نمایشی برای نمایش کارکرد تحلیل محتوای کیفی تطبیقی در تحلیل میان‌رشته‌ای به کار رفته و محور اصلی مقاله همچنان توسعه روش‌شناختی است.

۲. پیشینه تحقیق

برای تبیین جایگاه پژوهش حاضر، مرور منسجم پیشینه نظری و تجربی تحلیل محتوای کیفی ضروری است. ادبیات موجود نشان می‌دهد که این روش در سه مسیر اصلی شامل رویکرد استقرایی، رویکرد قیاسی و تلاش‌ها برای تلفیق این دو مسیر تکامل یافته و در سال‌های اخیر نیز با تحولات نوینی مواجه شده است.

1. Kansteiner & König
2. Bauernschmidt

۲-۱. تحلیل محتوای کیفی استقرایی

در رویکرد استقرایی تحلیل محتوای کیفی^۱، پژوهشگر بدون تکیه بر نظریه از پیش موجود، به میدان داده‌ها پا می‌گذارد. هسیه و شانون (۲۰۰۵، ۱۲۷۸-۱۲۸۰) در مقاله «سه رویکرد اصلی تحلیل محتوای کیفی» بر این نکته تأکید کرده‌اند که تحلیل استقرایی تمرکز بر کشف معانی نوظهور دارد. وایت و مارش (۲۰۰۶، ۲۲-۲۴) نیز در مقاله «تحلیل محتوا: یک روش‌شناسی انعطاف‌پذیر» این روش را ابزاری برای شناسایی الگوهای معنادار در داده‌ها می‌داند. کرسول^۲ (۲۰۱۴، ۳۲-۳۵) در کتاب «طراحی پژوهش: رویکردهای کیفی، کمی و روش‌های ترکیبی» تأکید می‌کند که استقراء امکان حرکت از جزئیات به مفاهیم کلی و فهم عمیق بافت اجتماعی را فراهم می‌سازد.

در مطالعات داخلی، مطالعه شیرین و همکاران (۲۰۱۷/۱۳۹۶) در مقاله «واکاوی تطور سازه توانمندسازی در ایران با رویکرد میان‌رشته‌ای» نشان داده‌اند که در تحلیل محتوای استقرایی، استفاده از رویکردهای خوشه‌بندی داده‌ها از طریق نرم‌افزارهای تحلیل کیفی می‌تواند به شناسایی دقیق‌تر مضامین کمک کند. میشمی و دماوندی (۲۰۲۵/۱۴۰۴) در مقاله «تأثیر شبکه‌های اجتماعی مجازی بر حیات موسیقایی شمال خراسان از دهه ۸۰ شمسی تا ۱۳۹۹»، استقراء تحلیلی در مصاحبه‌های کیفی را برای درک عمیق‌تر تعاملات اجتماعی پیشنهاد می‌کنند. باستانی و قه‌باغی (۲۰۲۲/۱۴۰۱) در مقاله «بررسی جامعه‌شناختی مفهوم بدنمندی زنان در مطبوعات دوره پهلوی دوم» نشان دادند که رویکرد استقرایی می‌تواند لایه‌های پنهان گفتمان‌های جنسیتی را آشکار کند. همچنین یزدچی و همکاران (۲۰۲۳/۱۴۰۲) در مقاله «ضرورت صحبت از جایگاه محقق در چیست؟ تحلیل محتوای کیفی مطالعات اخیر علوم اجتماعی ایران» بر ضرورت بازتابندگی و شفاف‌سازی جایگاه محقق تأکید کرده‌اند.

در مجموع، نقطه قوت تحلیل محتوای کیفی استقرایی در انعطاف‌پذیری و توانایی آن



1. Inductive Qualitative Content Analysis

2. Creswell

در کشف معانی پنهان نهفته است؛ با این حال، فقدان چارچوب منسجم برای مقایسه و دشواری تعمیم نتایج، از محدودیت‌های اساسی این رویکرد به شمار می‌رود (عبداللهی نیسیانی، ۳۰، ۱۳۹۷-۳۲).

۲-۲. تحلیل محتوای کیفی قیاسی

در رویکرد قیاسی یا هدایت‌شده تحلیل محتوای کیفی^۱، پژوهشگر بر مفاهیم نظری از پیش تعیین‌شده تکیه می‌کند. راگین^۲ (۱۹۸۷، ۲۱۷-۲۲۶) در کتاب «روش مقایسه‌ای: فراتر از راهبردهای کیفی و کمی»، روش مقایسه‌ای را معرفی و بعدها با گسترش آن به مجموعه‌های فازی^۳ در کتاب «بازطراحی پژوهش‌های اجتماعی: مجموعه‌های فازی و فراتر از آن» چارچوبی برای تحلیل شرایط کافی و ضروری تحلیل محتوا ارائه نموده است (راگین، ۲۰۰۸، ۸۵-۱۰۰). اشنايدر و واگمن^۴ (۲۰۱۰، ۳۹۷-۴۱۸) در مقاله «استانداردهای حسن انجام کار در تحلیل مقایسه‌ای کیفی و مجموعه‌های فازی» دستورالعمل‌های عملی اجرای این روش را تبیین کرده‌اند. لگه‌وی^۵ (۲۰۱۳، ۵۷-۶۰) در مقاله «مقدمه‌ای بر تحلیل داده‌های کاربردی با تحلیل مقایسه‌ای کیفی» توانایی این روش در مقایسه نظام‌مند داده‌های کیفی را برجسته ساخته است. کریپندورف^۶ (۲۰۱۸) در کتاب «تحلیل محتوا: مقدمه‌ای بر روش‌شناسی آن»، تحلیل محتوای کیفی را به‌عنوان یک ابزار قیاسی جامع معرفی کرده و روش‌های ساختاریافته آن را توضیح داده است.

در پژوهش‌های داخلی هم، فدایی و همکاران (۲۰۲۴/۱۴۰۳) در مقاله «تحلیل تطبیقی کیفی توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولید صنایع دستی با رویکرد صنایع خلاق» با کاربست تحلیل محتوای کیفی در تحلیل توسعه صنایع دستی، نشان دادند که این روش می‌تواند مسیرهای متفاوتی برای تحقق توسعه اقتصادی آشکار کند.



1. Deductive Qualitative Content Analysis
2. Ragin
3. fsQCA
4. Schneider & Wagman
5. Legewie
6. Krippendorff

در نتیجه، مزیت اصلی این رویکرد در ساختارمندی و امکان مقایسه نظام‌مند داده‌هاست؛ اما وابستگی آن به مفاهیم از پیش تعیین شده و بی‌توجهی نسبی به معانی نوظهور، از محدودیت‌های جدی آن محسوب می‌شود (مایرینگ، ۲۰۱۴، ۱۲-۱۵).

۲-۳. تلاش‌ها برای تلفیق استقراء و قیاس

در دهه اخیر، برخی پژوهشگران به امکان ترکیب دو رویکرد استقرایی و قیاسی توجه نشان داده‌اند. مایرینگ (۲۰۱۴، ۲۲-۲۵) در کتاب «تحلیل محتوای کیفی: پایه‌های نظری، رویه‌های اساسی و راهکار نرم‌افزاری» تلفیق کدگذاری استقرایی و قیاسی را در سطح نظری مطرح کرده است. کانشتاينر و کونینگ (۲۰۲۰، ۱۴) در مقاله «طراحی پژوهش‌های ترکیبی: ادغام رویکردهای کیفی و کمی» نقش محدود نرم‌افزار تحلیل داده‌های کیفی^۱ را در سازمان‌دهی داده‌ها برای این تلفیق بررسی کرده‌اند. اونوونگبوزیه و واینباوم (۲۰۱۷، ۳۶۰-۳۶۴) در مقاله «چارچوبی برای استفاده از تحلیل مقایسه‌ای کیفی در مرور ادبیات» الگویی برای مرور نظام‌مند ارائه کرده‌اند که اگرچه امکان ترکیب روش‌ها را فراهم می‌سازد، اما همچنان عمدتاً مبتنی بر قیاس است و پیوند کامل میان استقراء و قیاس در آن شکل نگرفته است. جورج و بنت^۲ (۲۰۰۵) در کتاب مطالعات موردی و توسعه نظریه در علوم اجتماعی روش‌های مطالعات موردی تطبیقی را برای تحلیل مسائل اجتماعی معرفی کرده و ظرفیت آن را در ترکیب رویکردهای کیفی نشان داده‌اند.

در مجموع، تلاش‌های انجام‌شده هرچند مسیر تلفیق را هموار کرده‌اند، اما هنوز به مرحله طراحی یک پروتکل روش‌شناختی قابل بازتولید نرسیده‌اند.

۲-۴. تحولات معاصر تحلیل محتوای کیفی

مرور ادبیات بین‌المللی روش تحلیل محتوا در بازه زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که با وجود تلاش‌های گسترده برای بهبود روش‌های کیفی، هنوز چارچوب عملیاتی مشخصی با عنوان «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» ارائه نشده است. در این



1. NVivo

2. George & Bennett



زمینه، لینه و همکاران^۱ (۲۰۲۵) در مقاله «تحلیل محتوای کیفی - چارچوبی برای فرایند تحلیلی القایی برای طراحی مطالعات معتبر» چارچوبی برای شفاف‌سازی فرایند تحلیل القایی ارائه داده‌اند، نیکمانیس^۲ (۲۰۲۴) در مقاله «تحلیل محتوای بازاندیشانه: رویکردی برای تحلیل، کاهش و توصیف داده‌های کیفی، الگوی «تحلیل محتوای بازاندیشانه» را مطرح کرده است. بائرنشمیت (۲۰۲۵) در مقاله «کاربرد تحلیل مقایسه‌ای کیفی در مرور نظام‌مند» امکان استفاده از تحلیل محتوای کیفی در مرورهای نظام‌مند را بررسی کرده است. همچنین الشیرف^۳ (۲۰۲۴) در مقاله «استفاده از تحلیل مقایسه‌ای کیفی به‌عنوان تلفیق روش‌های مختلط در مرور نظام‌مند مطالعات» و گرمو^۴ (۲۰۲۴) در مقاله «تحلیل تطبیقی مجموعه‌های فازی به‌عنوان یک روش مختلط» به گسترش تحلیل محتوای کیفی در ترکیب با روش‌های دیگر پرداخته‌اند.

این روندها نشان می‌دهد که با وجود پیشرفت‌های مفهومی و فنی، خلأ روش‌شناختی در زمینه طراحی یک چارچوب یکپارچه همچنان پابرجاست.

۲-۵. خلا پژوهشی و سهم این پژوهش

جمع‌بندی مرور منابع در بازه ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ (با الحاق منابع کلاسیک بنیادین مانند راگین، ۱۹۸۷ و ۲۰۰۸) نشان می‌دهد که: (۱) رویکرد استقرایی توانمند در کشف معانی نوظهور است، اما فاقد ساختار مقایسه‌ای است؛ (۲) رویکرد قیاسی قدرت بالایی در مقایسه نظام‌مند دارد؛ اما از کشف مضامین جدید بازمی‌ماند؛ (۳) تلاش‌ها برای ترکیب این دو مسیر، چه در آثار کلاسیک و چه در پژوهش‌های اخیر، همچنان پراکنده و ناقص باقی مانده‌اند و هنوز هیچ پروتکل عملیاتی یکپارچه‌ای با عنوان «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» معرفی نشده است.

بر این اساس، پژوهش حاضر با طراحی چارچوب عملیاتی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی»، در پی برداشتن گامی نوآورانه برای پر کردن این شکاف روش‌شناختی است.

1. Lyhne, & et al.
2. Nicmanis
3. El Sherif
4. Geremew

۳. روش

این پژوهش یک مطالعه کیفی-توسعه‌ای^۱ است که با هدف طراحی و عملیاتی‌سازی چارچوب «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» انجام شده است. رویکرد روش شناختی پژوهش، ادغام مرور نظام‌مند ادبیات^۲، متاسنتز کیفی^۳ و تحلیل تطبیقی است و به جای تولید نظریه موضوعی، این پژوهش بر نوآوری روش شناختی و توسعه چارچوب عملیاتی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» تمرکز دارد.

۳-۱. مرحله اول: مرور نظام‌مند ادبیات

در گام نخست، برای گردآوری داده‌های ثانویه، مرور نظام‌مند ادبیات در بازه زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ انجام شد و منابع کلاسیک بنیادین پیش از ۲۰۰۰ نیز بر اساس اهمیت آن‌ها اضافه شدند. جست‌وجو در پایگاه‌های معتبر بین‌المللی و پایگاه‌های فارسی انجام شده و کلیدواژه‌های مورد استفاده شامل «تحلیل محتوای کیفی^۴»، «تحلیل محتوای تطبیقی^۵»، «متاسنتز» و «مرور نظام‌مند» بودند که با عملگرهای بولی^۶ ترکیب شدند. معیارهای ورود منابع عبارت بودند از: انتشار در بازه زمانی مشخص (به‌جز منابع کلاسیک بنیادین)، انتشار در مجلات علمی معتبر یا کتاب‌های دانشگاهی مرجع، و تمرکز مستقیم بر روش‌های تحلیل محتوای کیفی و تطبیقی. از بیش از ۹۳ اثر اولیه (فهرست کامل این منابع در ضمیمه شماره یک ارائه شده است)، در نهایت ۳۰ منبع واجد شرایط انتخاب و وارد فرایند متاسنتز شدند.

۳-۲. متاسنتز کیفی

در این مرحله، ۳۰ منبع منتخب، به‌عنوان واحدهای تحلیل، وارد فرایند متاسنتز کیفی شدند. هدف اصلی آن است که از طریق ترکیب یافته‌های متون معتبر، بنیانی نظری و

1. qualitative, design-oriented study
2. Systematic Literature Review
3. Qualitative Meta-Synthesis
4. QCA
5. QCCA
6. Boolean operators





عملی برای طراحی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» فراهم شود تا از سطح مرور صرف فراتر رود. فرایند متاستنز در سه سطح کدگذاری انجام شد:

کدگذاری باز: استخراج مضامین نوظهور از منابع به شیوه استقرائی و بدون پیش‌فرض نظری (سالدانیا، ۲۰۰۹؛ اصارودی و همکاران، ۲۰۱۸؛ گوندوز و همکاران، ۲۰۲۵).

کدگذاری محوری: دسته‌بندی و سازمان‌دهی مضامین در مقوله‌های میانی با استفاده از چارچوب‌های نظری موجود (هسیه و شانون، ۲۰۰۵؛ کانشتاينر و کونینگ، ۲۰۲۰؛ بانرنشمیت و همکاران، ۲۰۲۵).

کدگذاری انتخابی: تلفیق مقوله‌ها و شکل‌دهی چارچوب‌های اصلی، که اساس طراحی پنج مؤلفه «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» را تشکیل می‌دهد (مایرینگ، ۲۰۱۴؛ له‌گوی، ۲۰۱۳؛ گول‌پینار، ۲۰۲۴).

پس از متاستنز، داده‌ها در یک تحلیل تطبیقی چندلایه بازسازی شدند. در این فرایند، با مقایسه افقی و عمودی یافته‌ها، پنج مؤلفه اصلی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» شکل گرفتند: (۱) جمع‌آوری و آماده‌سازی داده‌ها؛ (۲) کدگذاری ترکیبی (استخراج و سازمان‌دهی مضامین)؛ (۳) نرمال‌سازی فازی و تحلیل تطبیقی چندلایه؛ (۴) تفسیر نتایج؛ (۵) ارائه یافته‌ها.

هر منبع در شکل‌دهی به این مراحل نقشی خاص ایفا کرده است:

- منابع کلاسیک (مایرینگ، ۲۰۰۰، ۲۰۱۴؛ سالدانیا، ۲۰۰۹؛ هسیه و شانون، ۲۰۰۵) بنیان کدگذاری و سازمان‌دهی مضامین را فراهم کردند (مراحل ۱ و ۲).
- مطالعات فارسی و کاربردی (باستانی و قره‌باغی، ۱۴۰۱؛ فدایی و همکاران، ۱۴۰۳؛ میشمی و دماوندی، ۱۴۰۴) به تطبیق نظریه با زمینه‌های فرهنگی و بومی کمک کردند (مراحل ۲، ۳ و ۵).

- مطالعات جدید بین‌المللی (۲۰۲۳-۲۰۲۵) مانند گوندوز و بانرنشمیت، موجب غنای فنی در نرمال‌سازی فازی و تحلیل تطبیقی شدند (مرحله ۳).



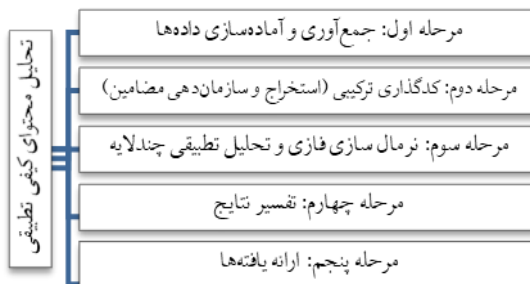
- منابع تحلیلی و روش‌شناختی مکمل (اهرنز و همکاران، ۲۰۲۲؛ کرسول، ۲۰۱۴) در فرایند تفسیر و بازنمایی داده‌ها مؤثر بودند (مراحل ۱، ۲ و ۴).

- منابع نظری تطبیقی مانند راگین (۲۰۰۸) و اونوونگبوزیه و واینباوم (۲۰۱۷) بنیان‌گذار منطق مقایسه‌ای و تحلیل پیکربندی‌ها در مرحله ۳ بودند.

ضمیمه شماره دو، با نشان دادن نقش هر منبع در مراحل پنج‌گانه، شفافیت و قابلیت بازتولید چارچوب را تضمین می‌کند و نشان می‌دهد چگونه متاسنتر کیفی و تحلیل تطبیقی در نهایت به یک مدل عملیاتی منسجم و چندسطحی تبدیل شده‌اند.

۳-۳. چارچوب عملیاتی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی»

خروجی نهایی، چارچوب عملیاتی پنج‌مرحله‌ای «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» است که فرایند تحلیل داده‌ها را در قالب یک چرخه ابدکتی پویا سامان می‌دهد.



شکل ۱. مدل مفهومی روش‌شناسی تحلیل محتوای کیفی تطبیقی

منبع: محقق ساخته و بازطراحی شده بر اساس منابع کلاسیک و جدید: هسیه و شانون (۲۰۰۵)، مایرینگ (۲۰۰۰، ۲۰۱۴)، سالدانیا (۲۰۰۹)، اشنایدر و واگمن (۲۰۱۰، ۲۰۱۲)، راگین (۱۹۸۷، ۲۰۰۸)، بازنشمیت و همکاران (۲۰۲۵)، گوندوز و همکاران (۲۰۲۵)، باستانی و قره‌باغی (۱۴۰۱)، فدایی و همکاران (۱۴۰۳)، میشمی و دماوندی (۱۴۰۴)، یزدچی و همکاران (۱۴۰۲)، اهرنز و همکاران (۲۰۲۲)، کرسول (۲۰۱۴) و سایر منابع مرورشده.

چارچوب «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» از حیث ماهیت، رویکردی میان‌رشته‌ای است که در سه سطح معرفت‌شناختی، روشی و تحلیلی عمل می‌کند. این میان‌رشته‌گی نه صرفاً به معنای ترکیب ابزارها، بلکه به منزله هم‌نشینی سه منطق شناخت، روش و تحلیل در یک الگوی منسجم است.



در سطح معرفت‌شناختی، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» بر پیوند دیالکتیکی میان تفسیرگرایی، پراگماتیسم و منطق مجموعه‌ها استوار است. از تفسیرگرایی، حساسیت نسبت به بافت، معنا و قصد کنشگران را وام می‌گیرد؛ از پراگماتیسم، کارکردگرایی انتقادی و تأکید بر کارایی روش در حل مسئله را؛ و از منطق مجموعه‌ها^۱، دقت ساختاری و نظام‌مندی در بازنمایی روابط شرطی را. این سه افق در کنار یکدیگر، امکان آن را فراهم می‌کنند که پژوهشگر هم به غنای معنایی متن وفادار بماند و هم بتواند الگوهای منطقی و پیکربندی‌های علی-شرطی را در دل داده‌های کیفی آشکار کند. بدین ترتیب، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» در نقطه تلاقی میان «فهم معنا» و «ساخت نظام تحلیلی» قرار می‌گیرد؛ نقطه‌ای که هم به تفهم انسانی متکی است و هم به انسجام منطقی داده‌ها.

در سطح روشی، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» حاصل ادغام سه سازوکار تحلیلی در یک فرایند واحد است: (۱) کدگذاری کیفی به منزله سازوکار استقرایی برای استخراج و سازمان‌دهی مضامین از داده‌ها؛ (۲) تحلیل تطبیقی فازی به‌عنوان سازوکار قیاسی-مقایسه‌ای برای شناسایی الگوهای شرطی میان مقوله‌ها؛ (۳) استدلال ابداکتی به منزله سازوکار بازتابی که امکان حرکت رفت و برگشتی میان داده و نظریه را فراهم می‌کند.

در نتیجه، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» نه به استقرای صرف متکی است و نه به قیاس کامل، بلکه در قالب چرخه‌ای ابداکتی، پیوسته میان مشاهده، تبیین و بازتفسیر در نوسان است. این ویژگی، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» را به روشی منعطف و پویا تبدیل می‌کند که می‌تواند در حوزه‌های گوناگون کاربرد یابد.

در سطح تحلیلی، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» با ترکیب منطق‌های زبان‌شناختی، منطقی و آماری به بازنمایی چندبعدی داده‌های کیفی می‌پردازد. منطق زبان‌شناختی، امکان واکاوی ساختارهای معنایی و گفتمانی متن را فراهم می‌آورد؛ منطق صوری، چارچوبی برای هم‌ترازسازی و مقایسه نظام‌مند مضامین ایجاد می‌کند؛ و منطق آماری فازی، به‌ویژه از طریق مفهوم «درجه عضویت»، امکان کمی‌سازی نسبی و کنترل‌پذیر

الگوهای کیفی را به دست می‌دهد. حاصل این ترکیب، تحلیلی است که در آن معنا و ساختار، کیفیت و کمیت، و توصیف و تبیین در پیوندی درونی با یکدیگر عمل می‌کنند. به این ترتیب، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» در سه سطح یادشده، پلی میان رویکردهای تفسیری، منطقی و تجربی می‌سازد و پژوهشگر را قادر می‌کند تا از سطح توصیف‌های پراکنده و جزیره‌ای داده‌های کیفی، به سطحی نظام‌مند از تحلیل تطبیقی چندلایه و تبیین شرطی دست یابد.

۴. یافته‌ها

در این بخش، پنج مؤلفه چارچوب عملیاتی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» که در بخش سوم معرفی شدند، به صورت تفصیلی و مرحله‌به‌مرحله تبیین می‌شوند تا نحوه کاربست عملی چارچوب روشن شود.

۴-۱. جمع‌آوری و آماده‌سازی داده‌ها

نخستین گام در چارچوب عملیاتی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی»، گردآوری و آماده‌سازی نظام‌مند داده‌ها است؛ مرحله‌ای که زیربنای کلیه مراحل بعدی محسوب می‌شود و نقش آن تضمین کفایت تحلیلی و قابلیت مقایسه داده‌هاست. هدف این مرحله، دستیابی به مجموعه‌ای جامع، متنوع و سازمان‌یافته از داده‌هاست که امکان تحلیل چندلایه، تکرارپذیر و تطبیقی را فراهم آورد (اشنایدر و واگمن، ۲۰۱۲، ۱۰۹-۱۱۱؛ کرسول، ۲۰۱۴، ۱۰۸-۱۱۰).

در این مرحله، نمونه‌گیری هدفمند جایگزین نمونه‌گیری تصادفی می‌شود تا داده‌هایی انتخاب گردند که بیشترین هم‌خوانی مفهومی با مسئله پژوهش داشته باشند. داده‌ها ممکن است شامل مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته، اسناد علمی و سیاستی، متون دینی و فرهنگی، یا گزارش‌های میدانی باشند. انتخاب داده صرفاً به معنای گردآوری مواد خام نیست؛ بلکه از همان آغاز، داده‌ها وارد فرایند سازمان‌دهی و کدگذاری مقدماتی می‌شوند تا ظرفیت ورود مستقیم به چرخه تحلیلی را پیدا کنند (سالدانیا، ۲۰۰۹، ۴۵؛ مایرینگ، ۲۰۰۰، ۷).





در این چارچوب، داده‌ها به مثابه واحدهای تحلیلی پیش‌پردازش شده تلقی می‌شوند؛ یعنی عناصر زنده‌ای که از همان ابتدا آماده تعامل با نظریه‌اند. بنابراین، مرحله جمع‌آوری نه یک فعالیت مقدماتی و منفعل، بلکه نخستین حلقه فعال در فرایند تفسیر و مقایسه تطبیقی است. در «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی»، سازمان‌دهی اولیه داده‌ها بر اساس معیارهای زیر انجام می‌شود:

تناسب مفهومی^۱: هر داده باید ارتباط مستقیم با سؤال پژوهش و محورهای تحلیلی داشته باشد.

تنوع منبع^۲: ترکیب داده‌ها از منابع گوناگون (علمی، فرهنگی، رسانه‌ای یا میدانی) موجب افزایش غنای تفسیری می‌شود.

کفایت تحلیلی^۳: فرایند گردآوری تا زمانی ادامه می‌یابد که داده‌ها به نقطه اشباع مفهومی برسند.

خروجی این مرحله، ماتریس اولیه داده‌هاست که در مراحل بعدی مورد استفاده قرار می‌گیرد (مایرینگ، ۲۰۱۴، ۲۲-۲۵).

۲-۴. کدگذاری ترکیبی

کدگذاری ترکیبی یا دوگانه^۴ در چارچوب «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» محور اصلی تلفیق دو منطق استقرایی و قیاسی است. این مرحله به منزله «نقطه اتصال داده‌ها و نظریه‌ها» عمل می‌کند و هسته ابداکتی تحلیل را شکل می‌دهد (کانشتاینر و کونینگ، ۲۰۲۰، ۱۱-۱۴؛ لگه‌وی، ۲۰۱۳، ۵۷-۶۰). در این مرحله، پژوهشگر به جای حرکت خطی از داده به نظریه یا بالعکس، در یک چرخه بازاندیشانه و رفت‌وبرگشتی میان آن دو عمل می‌کند تا به تبیینی منسجم و چندلایه دست یابد.

1. Conceptual Fit
2. Source Diversity
3. Analytical Saturation
4. Hybrid Coding

در مسیر استقرایی^۱، پژوهشگر بدون اتکا به چارچوب‌های پیشینی و با رویکردی کشف‌گرایانه، از دل داده‌ها، کدهای اولیه را استخراج می‌کند. این مرحله با تمرکز بر معانی ضمنی، الگوهای زبانی و دلالت‌های پنهان، امکان دستیابی به مضامین نوظهور را فراهم می‌سازد (سالدانیا، ۲۰۰۹، ۴۵). خروجی این مرحله مجموعه‌ای از مفاهیم اولیه است که بنیان کدگذاری قیاسی و مقایسه‌های بعدی را فراهم می‌کند.

به موازات مسیر استقرایی، مسیر قیاسی به سازمان‌دهی داده‌ها بر مبنای چارچوب‌های نظری موجود می‌پردازد. پژوهشگر در این بخش، با تکیه بر مفاهیم کلیدی نظریه‌های مرجع، کدهای پیش‌ساخته‌ای تعریف می‌کند تا بتواند داده‌ها را در قالب مقوله‌های نظری منظم تحلیل نماید. این مرحله انسجام مفهومی را افزایش داده و پایه مقایسه نظام‌مند میان متون یا موارد را فراهم می‌سازد.

در چرخه ابدکتی^۲ «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی»، دو مسیر فوق‌نه متوالی بلکه در تعاملی مستمر قرار دارند. یافته‌های استقرایی می‌توانند چارچوب‌های قیاسی را اصلاح کنند، و چارچوب‌های قیاسی به هدایت و جهت‌دهی کدهای استقرایی کمک می‌کنند. بدین‌سان، تحلیل از سطح توصیف صرف فراتر می‌رود و به سطح تبیین‌های نظری-زمینه‌مند ارتقا می‌یابد. حاصل این چرخه، مضامین میانی است که به‌صورت پیکربندی‌های شرطی آماده ورود به مرحله تحلیل تطبیقی و نرمال‌سازی فازی می‌شوند.

در این مرحله نرم‌افزار تحلیل محتوای کیفی به‌عنوان ابزار کمکی برای سازمان‌دهی داده‌ها و ثبت هم‌زمان برچسب‌های استقرایی و قیاسی به کار می‌رود. این نرم‌افزار صرفاً کارکرد فنی و مدیریتی دارد و هیچ نقشی در تولید یا تفسیر معنا ایفا نمی‌کند (اشنایدر و واگمن، ۲۰۱۲، ۱۰۹-۱۱۱). تصمیم‌گیری درباره برچسب‌گذاری نهایی و استخراج مضامین کلیدی منحصراً بر عهده پژوهشگر است.



1. Inductive Path
2. Abductive Loop



الگوریتم اجرایی کدگذاری ترکیبی بدین شرح است: (۱) انتخاب بدنه متون و ورود داده‌ها به نرم‌افزار تحلیل محتوای کیفی؛ (۲) اجرای کدگذاری باز و استخراج کدهای اولیه (استقرایی)؛ (۳) تعریف چارچوب نظری و تعیین مقوله‌های پیش‌ساخته (قیاسی)؛ (۴) تخصیص دوگانه: برچسب‌گذاری هر قطعه متن به‌طور هم‌زمان با یک کد استقرایی و یک مقوله قیاسی؛ (۵) سازمان‌دهی خوشه‌های مضمونی و شناسایی تقاطع‌های معنایی؛ (۶) استخراج مضامین میانی^۱ به‌عنوان مبنای مقایسه تطبیقی در مراحل بعدی. مضامین میانی حاصل از این چرخه، ورودی اصلی مرحله نرمال‌سازی فازی و تحلیل تطبیقی‌اند.

۳-۴. نرمال‌سازی فازی

نرمال‌سازی فازی^۲ در چارچوب «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» مرحله‌ای کلیدی است که به تبدیل مضامین کیفی به مقادیر مجموعه‌ای با درجات عضویت متفاوت می‌انجامد. این فرایند پلی میان تفسیر کیفی و مقایسه منطقی برقرار می‌کند و امکان بازنمایی روابط پیچیده میان شرایط را در قالب ساختارهای مجموعه‌ای فراهم می‌آورد (راگین، ۲۰۰۸، ۳۰؛ اشنايدر و واگمن، ۲۰۱۲، ۲۸-۳۰).

در این مرحله، هر مضمون یا شرط کیفی به‌صورت یک متغیر فازی بازنمایی می‌شود که میزان تعلق هر مورد^۳ به آن در بازه صفر تا یک تعیین می‌گردد. به این ترتیب، داده‌ها دیگر به‌صورت دوگانه (صفر و یک) تفسیر نمی‌شوند، بلکه به شکل پیوسته و تدریجی منعکس‌کننده شدت حضور یا غیاب یک ویژگی هستند.

معیارهای استاندارد نرمال‌سازی فازی عبارت‌اند از: (۱) عضویت کامل (۱ یا ۰/۹۵): مورد به‌طور کامل واجد ویژگی یا شرط مورد نظر است؛ (۲) غیرعضویت کامل (۰ یا ۰/۰۵): مورد کاملاً فاقد شرط است؛ (۳) نقطه برش یا تلاقی (۰/۵): مرز میانی که وضعیت تعلق نسبی یا ابهام معنایی را نشان می‌دهد.

1. core themes
2. Fuzzy Set Normalization
3. case

این نرمال‌سازی، داده‌ها را به شکلی استاندارد، مقایسه‌پذیر و پیکربندی‌پذیر درمی‌آورد و زمینه‌ساز مرحله تحلیل تطبیقی چندلایه می‌شود.

ابزار اصلی در این مرحله جدول حقیقت^۱ است که همه ترکیب‌های ممکن از شرایط را نمایش می‌دهد و با کمک شاخص‌های سازگاری^۲ و پوشش^۳ شرایط کافی یا ضروری برای بروز یک نتیجه را شناسایی می‌کند. در اینجا، تحلیل بر مبنای منطق بولی با عملگرهای زیر انجام می‌شود:

اشتراک^۴: حضور هم‌زمان چند شرط برای وقوع یک پیامد.

اجتماع^۵: وجود یکی از چند شرط جایگزین برای دستیابی به پیامد مشابه.

نفی^۶: غیاب یک شرط به‌عنوان عنصری تأثیرگذار در ساختار پیکربندی.

برخلاف تحلیل‌های علی‌کمی، در «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» هدف، کشف روابط شرطی و هم‌مکانی مضامین است، نه اثبات علیت قطعی. بدین ترتیب، یافته‌ها به‌صورت پیکربندی‌های معناشناختی تفسیر می‌شوند که هر یک نشان‌دهنده مسیرهای بدیل تحقق معنا در بافت‌های اجتماعی متفاوت‌اند.

نرم‌افزار تحلیل تطبیقی کیفی مجموعه‌فازی^۷ در این مرحله صرفاً ابزار پشتیبان برای انجام محاسبات منطقی است: ایجاد جدول حقیقت، محاسبه شاخص‌های سازگاری و پوشش، و ساده‌سازی ترکیبات بولی. اما تعریف شروط، تعیین آستانه‌ها، و تفسیر نهایی پیکربندی‌ها بر عهده پژوهشگر است؛ چراکه معنا و جهت‌گیری نظری تنها از طریق قضاوت تحلیلی و زمینه‌مند محقق حاصل می‌شود (اشنایدر و واگمن، ۲۰۱۲، ۱۵۱-۱۵۹؛ راگین، ۲۰۰۸، ۸۵-۱۰۰).

1. Truth Table
2. Consistency
3. Coverage
4. AND
5. OR
6. NOT
7. fsQCA



۴-۴. تفسیر نتایج

تفسیر نتایج در مدل «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» مرحله‌ای است که در آن مضامین استخراج شده و پیکربندی‌های شناسایی شده با پرسش‌های پژوهش و چارچوب‌های نظری تطبیق داده می‌شوند. هدف این مرحله آن است که تحلیل از سطح توصیف صرف فراتر رود و به سطحی برسد که بتواند هم به پرسش‌های طرح شده در بیان مسئله پاسخ دهد و هم امکان بازاندیشی در نظریه‌ها را فراهم سازد (مایرینگ، ۲۰۱۴، ۱۲-۱۵؛ اشنایدر و واگمن، ۲۰۱۲، ۱۵۱-۱۵۹؛ آهرنز^۱ و همکاران، ۲۰۲۲). این فرایند در سه سطح انجام می‌شود:

سطح مفهومی: بازنمایی معنایی داده‌ها و نشان دادن این که چگونه کدهای استقرایی و قیاسی به مضامین میانی تبدیل شده‌اند. این سطح به پرسش نخست پژوهش پاسخ می‌دهد که بر بنیان‌های فلسفی و معرفت‌شناختی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» و تفاوت آن با رویکردهای کمی و ترکیبی تأکید داشت.

سطح پیکربندی: آشکارسازی روابط میان شرایط و پیامدها در قالب منطق مجموعه‌ای. در این سطح، با استفاده از جدول حقیقت و شاخص‌های سازگاری/پوشش، ترکیب‌هایی از مضامین نشان داده می‌شوند که به پیامدهای خاصی منجر شده‌اند. این سطح به پرسش دوم پژوهش پاسخ می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه منطق استقرایی و قیاسی در یک چرخه ابداکتی ادغام شده‌اند، بی آن‌که ادعای علیت قطعی مطرح شود.

سطح نظری: مقایسه الگوهای شناسایی شده با نظریه‌های موجود و تبیین ظرفیت‌های میان‌رشته‌ای «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی». این سطح به پرسش سوم پژوهش مرتبط است و نشان می‌دهد یافته‌ها چگونه می‌توانند هم نظریه‌های کلاسیک (مثلاً دورکیم) و هم نظریه‌های پسا ساختارگرایانه (مثلاً دریدا) را بازخوانی و در عین حال بستری میان‌رشته‌ای برای تحلیل مسائل پیچیده و یکسان فراهم کنند (راگین، ۲۰۰۸، ۸۵-۱۰۰).



به این ترتیب، فرایند تفسیر سه سطحی، پاسخ‌های روش‌شناختی، تحلیلی و نظری به پرسش‌های سه‌گانه پژوهش را فراهم می‌کند و انسجام درونی مدل «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» را تثبیت می‌نماید.

۴-۵. ارائه یافته‌ها و جمع‌بندی تحلیلی

در این مرحله، مضامین کلیدی حاصل از کدگذاری دوگانه (استقرایی و قیاسی) به صورت جداول و نقشه‌های مفهومی نمایش داده می‌شوند. این بخش نشان می‌دهد چگونه از دل داده‌های خام، ساختارهای معنایی منسجم استخراج شده‌اند و چه مسیر تحلیلی پژوهشگر را از واحدهای داده تا مضامین میانی هدایت کرده است (هسیه و شانون، ۲۰۰۵، ۱۲۷۷-۱۲۸۸؛ کرسول، ۲۰۱۴، ۱۰۸-۱۱۰). علاوه بر این، الگوهای پیکربندی شده که از طریق نرمال‌سازی فازی و تحلیل مجموعه‌ای حاصل شده‌اند، در قالب جدول حقیقت و شاخص‌های سازگاری و پوشش ارائه می‌گردند. این سطح از یافته‌ها نشان‌دهنده روابط شرطی و مسیرهای بدیل معناست که بدون ادعای علیت، بر اساس هم‌مکانی و هم‌پوشانی مفهومی مضامین تفسیر می‌شوند (اشنایدر و واگمن، ۲۰۱۲، ۱۵۱-۱۵۹). هدف اصلی این مرحله، ترکیب کشف استقرایی و انسجام قیاسی در یک محصول علمی است که هم برای توسعه نظریه و هم برای سیاست‌گذاری و مداخله عملی قابل استفاده باشد (مایرینگ، ۲۰۱۴، ۲۲-۲۵).

۴-۶. مطالعه موردی: امنیت در پارادایم‌های مدرن و پست‌مدرن به روش «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی»

برای نمایش ظرفیت روش «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی»، گفتمان «امنیت» به عنوان مطالعه موردی میان‌رشته‌ای انتخاب شد. این گزینش مبتنی بر این فرض صورت گرفت که مفهوم «امنیت» در دو پارادایم مدرن و پست‌مدرن خوانش‌ها و اهداف تحلیلی متفاوت - و گاه متعارض - دارد و از این‌رو میدان مناسبی برای آزمون توانمندی‌های تلفیقی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» فراهم می‌آورد. این مطالعه در امتداد چارچوب عملیاتی پنج‌مرحله‌ای «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» اجرا شد تا نشان دهد چگونه می‌توان قرائت‌های پارادایمی مختلف را در یک پروتکل واحد تحلیل، تطبیق و تفسیر کرد.





در پارادایم مدرن و بر پایه خوانش امیل دورکیم، امنیت بازتاب انسجام اجتماعی، کارکرد نهادها و فرایندهای اجتماعی شدن بر مبنای هنجارهای مشترک است؛ سازوکارهای نهادی و قواعد اخلاقی ضمن تضمین ثبات، از بروز آنومی جلوگیری می‌کنند. در مقابل، از منظر ژاک دریدا، امنیت مفهومی پارادوکسیکال است که در معرض واسازی قرار دارد: تلاش برای تثبیت امنیت «مطلق» می‌تواند به حذف یا حاشیه‌راندن گروه‌هایی بینجامد و زمینه‌ساز بحران‌های تازه امنیتی شود؛ بنابراین نزد دریدا امنیت مفهومی سیال و نسبت‌مند به «دیگری» است. مطالعه حاضر با تکیه بر منطق ابداکتی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» می‌کوشد بهترین تبیین ممکن را برای تفاوت‌ها و هم‌پوشانی‌های این دو افق تبیینی در موضوع امنیت بیابد.

۴-۷. جمع‌آوری و آماده‌سازی داده‌ها

جمع‌آوری داده‌ها بر اساس یک راهبرد دو مرحله‌ای انجام شد تا منابع مرتبط با پرسش «امنیت» در اندیشه دورکیم و دریدا به طور کامل و هدفمند پوشش داده شوند:

جست‌وجوی نظام‌مند: پایگاه‌های بین‌المللی و فارسی برای شناسایی متون اصلی و مطالعات ثانویه مرتبط با امنیت بررسی شدند. هدف، شناسایی آثار بنیادین هر متفکر و مقالات تحلیلی یا تطبیقی معاصر بود.

گزینش هدفمند: مجموعه‌ای از آثار کلیدی هر متفکر برای تحلیل عمیق و تطبیقی انتخاب شد. این مرحله اطمینان می‌دهد که هم پوشش تاریخی-نظری (کتاب‌ها و رساله‌های اصلی) و هم نمونه‌های تحلیلی معاصر در مجموعه داده موجود باشد.

۴-۸. معیارهای ورود و خروج منابع

معیارهای ورود: ارتباط مستقیم با «امنیت» یا مفاهیم مرتبط (انسجام اجتماعی، نظم نهادی، واسازی، دیگری)، انتشار به صورت کتاب یا مقاله داوری‌شده، و ارزش تحلیلی برای پرسش مورد مطالعه.

معیارهای خروج: متونی با ماهیت خبری یا تبلیغاتی، منابع فاقد اعتبار علمی یا مستندات استنادی، و آثار با ارتباط فرعی یا نامشخص با پرسش تحقیق.

مستندسازی: برای هر منبع، دلیل ورود به مجموعه ثبت شد (مثلاً «منبع بنیادین»، «مقاله تطبیقی»، «شواهد تاریخی») تا شفافیت و قابلیت تکرار فرایند تضمین شود.

۹-۴. ترکیب مجموعه داده

ترکیب مجموعه داده بدین شرح است: متون اصلی دورکیم و دریدا (کتاب‌ها و رساله‌ها)؛ مقالات تحلیلی و تطبیقی منتخب؛ فصل‌های کتاب‌های مرجع و مطالعات ثانویه داوری شده تا سال ۲۰۲۵. این ترکیب، امکان دسترسی به سطح نظری اصیل و تحلیل‌های مفهومی معاصر را فراهم ساخت.

۱۰-۴. ابزار و مدیریت داده‌ها

نرم‌افزار تحلیل داده‌های کیفی برای سامان‌دهی متون، واردسازی اسناد، مدیریت نسخه‌ها و استخراج اولیه و ازگان و مضامین استفاده شد. تمام فایل‌ها در پایگاه داده منظم ذخیره و برای هر سند یادداشت^۱ ثبت شد تا زمینه متن و تصمیمات تحلیلی به صورت قابل پیگیری مستندسازی شود.

۱۱-۴. کدگذاری ترکیبی (استخراج و سازمان‌دهی مضامین)

در این مطالعه موردی، کدگذاری بر اساس روش «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» به صورت ترکیبی و مرحله‌ای اجرا شد تا کشف مضامین نوظهور و هم‌ترازی آن‌ها با مفاهیم نظری مدرن و پست‌مدرن تحقق یابد. این فرایند به طور مستقیم روی متون اصلی دورکیم و دریدا اعمال شد و چرخه ابدکتیو برای بازاندیشی مستمر میان داده و نظریه حفظ شد.

کدگذاری باز (استقرایی): متون منتخب دورکیم و دریدا خط‌به‌خط بررسی شدند. مفاهیم و نشانه‌های مرتبط با امنیت استخراج و به صورت کد اولیه ثبت گردیدند. هر کد با تعریف کوتاه و مثال متنی همراه شد تا ردیابی معنایی آن در متن امکان‌پذیر باشد. کدهای همپوشان ادغام و کدهای پراکنده بازتعریف شدند.

کدگذاری هدایت‌شده (قیاسی): کدهای پالایش شده با مفاهیم کلیدی اندیشه دورکیم (انسجام اجتماعی، نقش نهادها، پیامدهای آنومی) و دریدا (امنیت گفتمانی، پذیرش



تفاوت، پویایی و تناقض) تطبیق داده شدند. هدف، هم‌ترازی یافته‌ها با چارچوب نظری هر پارادایم بود تا امکان تحلیل تطبیقی فراهم شود.

جدول ۱. استخراج و سازمان‌دهی مضامین امنیت در اندیشه دورکیم و دریدا

اندیشمند	نوع کدگذاری	کد پیشنهادی	تعریف عملیاتی کوتاه
دورکیم	(باز) استقرایی	انسجام اجتماعی	اشاره به پیوندها، مراقبت‌های متقابل و ارزش‌های مشترکی که بنیان نظم اجتماعی را تقویت می‌کنند.
دورکیم	(باز) استقرایی	نقش نهادها	ارجاع به سازوکارهای نهادی (قانون، آموزش، خانواده) که ثبات اجتماعی را حفظ می‌نمایند.
دورکیم	(باز) استقرایی	پیامدهای آنومی	توصیف وضعیت تضعیف‌هنجارها و افزایش ناامنی ناشی از گسست انسجام جمعی.
دریدا	(باز) استقرایی	امنیت به‌مثابه خودایمنی	تأکید بر سازوکارهای زبانی/حقوقی که «امنیت» را تولید و از دیگری حفاظت می‌کنند.
دریدا	(باز) استقرایی	پویایی و تناقض	اشاره به تضادهای درونی مفهوم «امنیت» که خود می‌تواند منشأ بی‌ثباتی باشد.
دریدا	(باز) استقرایی	پذیرش تفاوت/غیرهمگنی	ارجاع به ضرورت گشودگی معنا و پرهیز از حذف یا سرکوب دیگری.
دورکیم	هدایت‌شده (قیاسی)	امنیت ساختاری	کد نظری معادل با مفاهیم کارکردی و نهادی امنیت.
دریدا	هدایت‌شده (قیاسی)	امنیت گفتمانی	کد نظری معادل با سازوکارهای زبان‌شناختی و معنایی تولید امنیت.



۴-۱۲. نرمال‌سازی فازی و تحلیل تطبیقی

در این مرحله، تحلیل تطبیقی چندلایه به‌عنوان ابزاری برای استنتاج بهترین تبیین ممکن به کار گرفته شد تا پیکربندی‌های شرطی در دو رویکرد متفاوت (مدرن و پست‌مدرن) شناسایی و مقایسه شوند. هدف اصلی، آشکارسازی ترکیب‌های مفهومی و شرطی است که با برداشت‌های امنیتی در اندیشه دورکیم و دریدا همخوانی دارند، بدون آن‌که ادعای رابطه علیت قطعی مطرح شود.

تعیین سطوح فازی: برای تحلیل دیدگاه‌های دورکیم و دریدا، کدهای انتخاب شده بر اساس شدت حضورشان در اندیشه هر متفکر به مقادیر فازی بین ۰ (غیاب کامل) تا ۱ (حضور کامل) نگاشته شدند. به‌عنوان نمونه:

انسجام اجتماعی: در اندیشه دورکیم، اصل بنیادین امنیت است و مقدار ۰/۹۵ دریافت کرد، در حالی که در اندیشه دریدا جایگاهی حداقلی دارد (۰/۲۰).

تناقض در امنیت: نزد دریدا، امنیت ماهیتی پارادوکسیکال دارد و مقدار ۰/۸۰ دریافت کرد، در حالی که در اندیشه دورکیم این مفهوم بسیار کم‌رنگ است (۰/۱۰).

این مقادیر، ورودی مرحله بعدی (ساخت جدول حقیقت) را فراهم کردند و امکان مقایسه نظام‌مند میان گفتمان‌های دو متفکر را ایجاد نمودند.

۴-۱۳. ساخت جدول حقیقت

پس از نرمال‌سازی، شرایط به صورت ردیف‌ها و ستون‌ها در جدول حقیقت سازمان‌دهی شدند. جدول حقیقت تمامی ترکیبات ممکن از شرایط و پیامدها را نمایش می‌دهد و پایه تحلیل تطبیقی فازی است. نمونه‌ای از طراحی جدول حقیقت در این پژوهش به صورت زیر است:

جدول ۲. ساخت جدول حقیقت

شرایط	دورکیم	دریدا
امنیت	امنیت به مثابه نظم و کارکرد نهادها	امنیت به مثابه مفهومی متناقض و گفتمانی
نقش نهادها	تضمین‌کننده انسجام اجتماعی و جلوگیری از آنومی	واسازنده و چالش برانگیز؛ امنیت در دل تناقض‌ها شکل می‌گیرد
پذیرش تفاوت	حداقلی؛ امنیت پایدار نیازمند هنجارهای مشترک است	کلیدی؛ بدون پذیرش دیگری، امنیت به خشونت نمادین بدل می‌شود

۴-۱۴. پردازش داده‌ها و استخراج بیکربندی‌های شرطی

جدول حقیقت در نرم‌افزار تحلیل تطبیقی کیفی مجموعه‌فازی پردازش شد. شاخص‌های سازگاری^۱ و پوشش^۲ برای هر ترکیب محاسبه گردید تا نشان دهد هر ترکیب تا چه میزان پایدار و نماینده مشاهدات است.

1. consistency
2. coverage



جدول ۳. خروجی پیکربندی‌های شرطی

پیکربندی	C1 (انسجام نهادی)	C2 (تناقض امنیتی)	C3 (پذیرش تفاوت)	سازگاری	پوشش
امنیت پایدار	بالا	پایین	پایین	۰/۸۵	۰/۷۲
چالش امنیتی	پایین	بالا	بالا	۰/۸۱	۰/۶۸
امنیت پویا	بالا	بالا	بالا	۰/۷۹	۰/۶۴
امنیت شکننده	پایین	پایین	پایین	۰/۷۹	۰/۵۹

۴-۱۵. تبیین پیکربندی‌های شرطی

انسجام نهادی بالا همراه با تناقض پایین، به الگوی امنیت پایدار (دورکیم) منجر می‌شود. انسجام نهادی پایین همراه با تناقض بالا، به چالش امنیتی (دریدا) می‌انجامد. حضور همزمان انسجام و تناقض، به الگویی نوظهور یعنی امنیت پویا منجر می‌شود. فقدان هر دو، به امنیت شکننده منتهی می‌شود.

این تحلیل نشان می‌دهد که «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» می‌تواند تفاوت‌های پارادایمی میان جامعه‌شناسی مدرن و فلسفه پست‌مدرن را در قالب پیکربندی‌های شرطی و مقایسه‌پذیر بازنمایی کند و همزمان امکان آشکارسازی معانی بدیل امنیت در یک چارچوب واحد را فراهم می‌آورد.

۴-۱۶. تفسیر نتایج

تحلیل مطالعه موردی امنیت با روش «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» نشان داد که این چارچوب نه تنها توانمندی فوق‌العاده‌ای در بازنمایی همزمان دو گفتمان متضاد امنیت در پارادایم‌های مدرن و پست‌مدرن دارد، بلکه قادر است فرایندهای استقرایی و قیاسی را در قالب یک پروتکل واحد ادغام کند و نتایج غنی و میان‌پارادایمی ارائه دهد.

در سطح مفهومی، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» توانست مضامین نوظهور و چارچوب‌های نظری پیشین را همزمان استخراج و تلفیق کند. در اندیشه دورکیم، مضمون‌های «انسجام اجتماعی» و «نقش نهادها» هم به صورت داده‌محور و هم در چارچوب نظری وی به عنوان شرط بنیادین امنیت ظاهر شدند، نشان‌دهنده ثبات و کارکردگرایی امنیت مدرن. در مقابل، در اندیشه دریدا، مضمون‌های «پذیرش تفاوت» و



«تناقض امنیتی» به عنوان کدهای نوظهور شناسایی شدند که منعکس‌کننده ماهیت سیال، گفتمانی و پارادوکسیکال امنیت پست مدرن هستند.

این کشف نشان می‌دهد «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» با بنیان‌های فلسفی و معرفت‌شناختی خود، قادر است تمایز روش‌شناختی با تحلیل محتوای کمی و پژوهش‌های ترکیبی را آشکار کند و به پژوهشگر امکان دهد هم داده‌های مشاهده‌ای و هم مفاهیم نظری را به طور همزمان تلفیق نماید.

در سطح پیکربندی، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» با استفاده از نرمال‌سازی فازی و جدول حقیقت توانست روابط پیچیده میان متغیرها و شرایط امنیتی را روشن سازد. در چارچوب دورکیمی، «انسجام نهادی بالا همراه با تناقض پایین» با بالاترین سازگاری با امنیت پایدار همخوانی داشت؛ در حالی که در چارچوب دریدایی، «پذیرش تناقض بالا» (با هر سطح انسجام) منجر به امنیت پویا و انعطاف‌پذیر شد. حضور همزمان انسجام و تناقض نیز الگویی نوظهور به نام «امنیت چندلایه» ایجاد کرد که نشان‌دهنده تعامل پویای مؤلفه‌های امنیت در سطح میان‌پارادایمی است. این مرحله نشان داد که «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» می‌تواند الگوهای پیچیده، چندوجهی و متضاد امنیت را بدون ادعای علیت قطعی آشکار کند و دو پارادایم متضاد را در یک مدل واحد مقایسه‌پذیر بازنمایی نماید.

در سطح نظری و میان‌رشته‌ای، تحلیل نهایی نشان داد که «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» با ترکیب دیدگاه‌های دورکیم و دریدا، امکان بازنمایی همزمان معانی ثابت و متغیر امنیت را فراهم می‌کند. امنیت مدرن بر نظم، انسجام و قواعد نهادی تکیه دارد، در حالی که امنیت پست مدرن سیال، متناقض و وابسته به دیگری و واسازی معنا است. «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» توانست میان دو افق پارادایمی پلی بزند و نشان دهد که معانی چندگانه امنیت، از ثبات نهادی تا پویایی گفتمانی، همزمان قابل تحلیل و مقایسه هستند. این کشف نشان‌دهنده ظرفیت میان‌رشته‌ای «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» برای تحلیل مسائل اجتماعی و فرهنگی پیچیده است و راه را برای بازاندیشی نظری و کاربردی در حوزه امنیت میان‌رشته‌ای باز می‌کند.



۵. یافته‌ها

«تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» نشان داد که امنیت، هرچند در هر دو پارادایم مدرن و پست مدرن مفهومی اجتماعی و مرتبط با تداوم جامعه است، اما در بازنمایی آن تفاوت‌های بنیادین وجود دارد: در چارچوب مدرن (دورکیم)، امنیت بر نظم نهادی و انسجام اجتماعی تکیه دارد، در حالی که در چارچوب پست مدرن (دریدا)، امنیت مفهومی سیال، متناقض و متکی بر پذیرش تفاوت‌هاست.

روش «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» با هم‌زمان‌سازی فرایندهای استقرایی و قیاسی و بازنمایی این تمایزها در یک مدل واحد، نشان داد که امنیت می‌تواند هم به شکل پایدار و نهادینه و هم به صورت پویا و چندلایه ظهور کند. این توانمندی، ظرفیت میان‌پارادایمی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» برای آشکارسازی معانی چندگانه، مقایسه نظام‌مند گفتمان‌ها و ارائه چارچوب تحلیلی نوین برای مسائل اجتماعی و فرهنگی پیچیده را برجسته می‌سازد و مسیر تحلیل‌های میان‌رشته‌ای و نوآورانه را هموار می‌کند.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف طراحی، بومی‌سازی و اعتبارسنجی چارچوب عملیاتی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» انجام شد. یافته‌ها نشان دادند که این رویکرد قادر است به صورت هم‌زمان، مضامین نوظهور حاصل از استقرای تحلیلی و مفاهیم نظری برگرفته از قیاس چارچوب‌محور را در یک چرخه چرخشی منسجم به کار گیرد. این هم‌پیوندی میان منطق‌های استقرایی، قیاسی و ابداکتی، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» را به ابزاری منحصر به فرد برای تحلیل مسائل پیچیده، چندسطحی و میان‌رشته‌ای بدل می‌کند. در مجموع، پژوهش به سه پرسش اساسی پاسخ داد که در ادامه در قالب سطوح معرفت‌شناختی، روشی و تحلیلی بحث می‌شوند.

از منظر معرفت‌شناختی، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» بر سه ستون اصلی استوار است: تفسیرگرایی، پراگماتیسم انتقادی و منطق مجموعه‌های فازی. تفسیرگرایی مبنای



فهم چندلایه از معنا و زمینه را فراهم می‌سازد؛ پراگماتیسم، جهت‌گیری ابزاری و مسئله‌محور تحلیل را تضمین می‌کند؛ و منطق فازی امکان بازنمایی درجات عضویت و روابط شرطی را در متون پیچیده فراهم می‌آورد. بدین ترتیب، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» از حیث معرفت‌شناختی، نوعی تلفیق خلاق میان «معنابخشی تفسیرگرایانه» و «دقت تحلیلی منطقی» را محقق می‌کند و از فروکاست تجربه‌زبانی و فرهنگی به متغیرهای کمی پرهیز دارد.

یکی از نقاط برجسته این روش، نمایش عملیاتی چگونگی تلفیق استقراء و قیاس بدون خلط رویکردی است. «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» با طراحی چرخه‌ای نظام‌مند شامل: ۱) متاسنتر منابع و آماده‌سازی داده‌ها، کدگذاری باز استقرایی برای کشف مضامین نوظهور؛ ۲) کدگذاری هدایت‌شده قیاسی برای هم‌ترازی با چارچوب‌های نظری، نرمال‌سازی فازی و جدول حقیقت، تحلیل پیکربندی‌های شرطی مبتنی بر منطق مجموعه‌های فازی؛ توانست پیکربندی‌های شرطی امنیت را در دو پارادایم به شیوه‌ای شفاف و قابل مقایسه کشف و بازنمایی کند.

برای مثال، تحلیل تطبیقی فازی نشان داد که «انسجام نهادی بالا و پذیرش تناقض پایین» در اندیشه دورکیم به امنیت پایدار می‌انجامد، در حالی که «انسجام بالا و پذیرش تناقض بالا» در دیدگاه دریدا، امنیتی چندلایه، پویا و انعطاف‌پذیر تولید می‌کند. این نتایج به روشنی نشان می‌دهند که «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» توانسته فرایندهای استقرایی و قیاسی را در یک چارچوب منسجم عملیاتی کند و همزمان بدون ادعای علیت قطعی، روابط مفهومی و تطبیقی میان پارادایم‌ها را آشکار سازد.

«تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» فراتر از یک روش صرفاً کیفی عمل می‌کند و امکان تحلیل میان‌رشته‌ای متون پیچیده را فراهم می‌آورد. مطالعه موردی امنیت نمونه‌ای بی‌ظنیر است از این ظرفیت. این چارچوب توانست مضامین داده‌محور و نظری را در کنار هم قرار دهد، پیکربندی‌های شرطی را استخراج کند، و همزمان تمایزات پارادایمی مدرن و پست‌مدرن را در قالب یک مدل واحد بازنمایی کند. این ویژگی، «تحلیل





محتوای کیفی تطبیقی» را برای کاربرد در حوزه‌های متنوع علوم انسانی و اجتماعی، از جمله فرهنگ، سیاست‌گذاری، رسانه، آموزش و تحلیل بین‌متنی، به ابزاری قدرتمند تبدیل می‌کند.

نوآوری‌های روش‌شناختی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» در چهار محور قابل جمع‌بندی است: (۱) ادغام نظام‌مند استقراء و قیاس در چرخه‌ای ابداکتی که از دوگانگی معرفت‌شناختی کیفی/کمی عبور می‌کند؛ (۲) ترجمان مضامین کیفی به پیکربندی‌های فازی و امکان تحلیل تطبیقی بدون از میان رفتن بافت معنایی؛ (۳) طراحی پروتکل عملیاتی پنج‌مرحله‌ای که قابلیت بازتولید، شفافیت و استانداردسازی در تحلیل‌های کیفی را افزایش می‌دهد؛ (۴) بنیان‌گذاری الگوی میان‌پارادایمی تحلیل مفاهیم اجتماعی که گفت‌وگویی سازنده میان سنت‌های نظری متفاوت ایجاد می‌کند.

با وجود این دستاوردها، باید توجه داشت که «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» به دنبال اثبات روابط علیّی قطعی نیست؛ بلکه غایت آن، تبیین مفهومی و شناسایی روابط شرطی میان مقوله‌ها در سطح معناست. تعیین سطوح فازی و حدود نرمال‌سازی همچنان مبتنی بر قضاوت پژوهشگر است و مستندسازی دقیق تصمیم‌های تحلیلی، شرط ضروری اعتبار این رویکرد محسوب می‌شود. همچنین، تعمیم‌پذیری آماری در این روش محدود است، اما تبیین‌های میان‌رشته‌ای و نظری آن از قابلیت اتکای بالایی برخوردارند. پژوهش‌های آتی می‌توانند با توسعه شاخص‌های روایی و پایایی فازی، به‌کارگیری داده‌های چندزبانه و میان‌فرهنگی، و آزمون تجربی «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» در حوزه‌های مختلف، ظرفیت این چارچوب را گسترش دهند.

در جمع‌بندی، «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» را می‌توان نه به‌عنوان جایگزینی برای پارادایم‌های موجود، بلکه به‌مثابه «منطق واسطی» دانست که امکان گفت‌وگو، مقایسه و بازآفرینی میان آن‌ها را فراهم می‌کند. این چارچوب با اتکا بر تلفیق استقراء و قیاس در بستر ابداکتی، قدرت کشف مضامین نوظهور، بازنمایی پیکربندی‌های شرطی و تحلیل میان‌پارادایمی را به‌شکلی نظام‌مند ممکن می‌سازد. مطالعه موردی امنیت نشان داد که

«تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» قادر است از دل تنش‌های پارادایمی و مفهومی، معناهای تازه‌ای استخراج کند و افق جدیدی برای روش‌شناسی کیفی در علوم انسانی بگشاید. افقی که در آن، آغاز گفت‌وگوی انتقادی و تبیین‌های چندلایه از جهان اجتماعی را فراهم می‌نماید.

سپاسگزاری

از اساتیدی که راهنمایی‌ها و مشاوره‌های خود را در طول انجام پژوهش ارائه کردند، قدردانی می‌شود.

تعارض منافع

هیچ گونه تعارض منافی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.

حمایت مالی

این پژوهش هیچ حمایت مالی دریافت نکرده است.

درصد مشارکت نویسندگان

هر دو نویسنده به‌طور مساوی در طراحی پژوهش، جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل و نگارش مقاله مشارکت داشته‌اند.



منابع

- باستانی، سوسن؛ و قره‌باغی، رایحه (۱۴۰۱). بررسی جامعه‌شناختی مفهوم بدمندی زنان در مطبوعات دوره پهلوی دوم: مطالعه موردی نشریه «بیداری ما». فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۵(۴)، ۶۱-۸۸.
doi:10.22035/jicr.2023.2769.3153
- شیرین، علی؛ فروزنده، لطف‌الله؛ دانایی‌فرد، حسن؛ و خائف‌الهی، احمدعلی (۱۳۹۶). واکاوی تطورسازه توانمندسازی در ایران با رویکرد میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۰(۱)، ۲۷-۵۶.
doi:10.22631/isih.2017.2365.2813
- عبدالهی نیسانی، علی (۱۳۹۷). روش تحلیل محتوای کیفی تطبیق‌یافته به منظور تحقیق در متن قرآن کریم؛ ارائه یک مطالعه موردی در علوم رفتاری. آموزه‌های قرآنی، ۱۵(۲۸)، ۲۷-۵۶.
- فدایی، عارفه؛ فهیمی‌فر، اصغر؛ پورمند، حسنعلی؛ و کشاورز افشار، مهدی (۱۴۰۳). تحلیل تطبیقی کیفی توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولید صنایع دستی با رویکرد صنایع خلاق. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۶(۳)، ۱۳۷-۱۵۸.
doi:10.22035/isih.2024.5074.4877
- میشمی، سیدحسین؛ و دماوندی، سیمین (۱۴۰۴). تأثیر شبکه‌های اجتماعی مجازی بر حیات موسیقایی شمال خراسان از دهه ۸۰ شمسی تا ۱۳۹۹. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۸(۱)، ۱۳۵-۱۶۵.
doi:10.22035/jicr.2025.3306.3585
- یزدچی، میلاد؛ شریفی، نفیسه؛ و شریفیان، ابولفضل (۱۴۰۲). ضرورت صحبت از جایگاه محقق در چیست؟ تحلیل محتوای کیفی مطالعات اخیر علوم اجتماعی ایران. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۶(۳)، ۳۱-۵۸.
doi:10.22035/jicr.2023.3250.3538
- Ahrens, J., Brennan, F., Eaglesham, S., Buelo, A., Laird, Y., Manner, J., Newman, E., & Sharpe, H. (2022). A longitudinal and comparative content analysis of Instagram fitness posts. *International Journal of Environmental Research and Public Health*, 19(11), 6845.
doi: 10.3390/ijerph19116845
- Assarroudi, A., Heshmati Nabavi, F., Armat, M. R., Ebadi, A., & Vaismoradi, M. (2018). Directed qualitative content analysis: The description and elaboration of its underpinning methods and data analysis process. *Journal of Research in Nursing*, 23(1), 42–55.
doi:10.1177/1744987117741667
- Bauernschmidt, D., Wittmann, J., Hirt, J., Meyer, G., & Bieber, A. (2025). Applying qualitative comparative analysis in a systematic review: Lessons learned. *Zeitschrift für Evidenz, Fortbildung und Qualität im Gesundheitswesen (ZEFQ)*, 196, 82–86.
doi:10.1016/j.zefq.2025.03.013
- Creswell, J. W. (2014). *Research design: Qualitative, quantitative, and mixed methods approaches (4th ed.)*. Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.





- El Sherif, R., Pluye, P., Hong, Q. N., & Rihoux, B. (2024). Using qualitative comparative analysis as a mixed methods synthesis in systematic mixed studies reviews: Guidance and a worked example. *Research Synthesis Methods*, 15(3), 450–465. doi:10.1002/jrsm.1698
- George, A. L., & Bennett, A. (2005). *Case studies and theory development in the social sciences*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Geremew, Y. M., Huang, W.-J. (Sabrina); & Hung, K. (2023). Fuzzy-Set Qualitative Comparative Analysis as a Mixed-Method and Analysis Technique: A Comprehensive Systematic Review. *Journal of Travel Research*, 63(1), 3–26. doi:10.1177/00472875231168619
- Guenduez, A. A., Fuchs, S., Mergel, I., Mettler, T., & Frowein, S. (2025). From patterns to meaning: A mixed-methods framework that integrates computational and qualitative text analysis. *Quality & Quantity*, 59(6), 3675–3698. doi:10.1007/s1135-025-02357-7
- Hsieh, H. F., & Shannon, S. E. (2005). Three approaches to qualitative content analysis. *Qualitative Health Research*, 15(9), 1277–1288. doi:10.1177/1049732305276687
- Kansteiner, Katja; & König, Stefan (2020). The Role(s) of Qualitative Content Analysis in Mixed Methods Research Designs. *Forum Qualitative Sozialforschung / Forum: Qualitative Social Research*, 21(1), Art. 11. doi:10.17169/fqs-21.1.3412
- Krippendorff, K. (2018). *Content analysis: An introduction to its methodology* (4th ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
- Legewie, N. (2013). An introduction to applied data analysis with Qualitative Comparative Analysis. *Forum Qualitative Sozialforschung / Forum: Qualitative Social Research*, 14(3), Art. 15. doi:10.17169/fqs-14.3.1961
- Mayring, P. (2000). Qualitative content analysis. *Forum Qualitative Sozialforschung / Forum: Qualitative Social Research*, 1(2), Art. 20. doi:10.17169/fqs-1.2.1089
- Mayring, P. (2014). *Qualitative content analysis: Theoretical foundation, basic procedures and software solution*. Klagenfurt.
- Nicmanis, M. (2024). Reflexive content analysis: An approach to qualitative data analysis, reduction, and description. *International Journal of Qualitative Methods*, 23(6), 1–12. doi:10.1177/16094069241236603
- Onwuegbuzie, A. J., & Weinbaum, R. K. (2017). A framework for using qualitative comparative analysis for the review of the literature. *The Qualitative Report*, 22(2), 359–372. doi:10.46743/2160-3715/2017.2175
- Ragin, C. C. (1987). *The comparative method: Moving beyond qualitative and quantitative strategies*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Ragin, C. C. (2008). *Redesigning social inquiry: Fuzzy sets and beyond*. Chicago, IL: University of Chicago Press.

- Saldaña, J. (2009). *The coding manual for qualitative researchers*. Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
- Salehi, K., Habib Zadeh Khiyaban, S., & Sabbar S. (2026). Artificial Intelligence and Crime Detection: A Critical Review. *Cyberspace Studies*, 10(1), 1-17. doi:10.22059/jcss.2025.402206.1179
- Schneider, C. Q., & Wagemann, C. (2010). Standards of good practice in Qualitative Comparative Analysis (QCA) and fuzzy-sets. *Comparative Sociology*, 9(3), 397-418. doi:10.1163/156913210X12493538729793
- Schneider, C. Q., & Wagemann, C. (2012). *Set-theoretic methods for the social sciences: A guide to qualitative comparative analysis*. Cambridge: Cambridge University Press.
- White, M. D., & Marsh, E. E. (2006). Content analysis: A flexible methodology. *Library Trends*, 55(1), 22-45. doi:10.1353/lib.2006.0053



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۳۶

دوره ۱۸، شماره ۲
بهار ۱۴۰۵
پیاپی ۷۰



مقاله پژوهشی

رهیافت میان‌رشته‌ای در خوانش حس مکان از منظر هنرهای معماری و سینما

الناز ابی‌زاده^۱

دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۸؛ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵

چکیده

حس مکان، به‌عنوان مفهومی میان‌رشته‌ای و چندلایه، نقشی محوری در درک تجربه زیسته انسان ایفا می‌کند. پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی کیفی و بهره‌گیری از روش تحلیل تطبیقی، به بررسی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری حس مکان در دو حوزه معماری و سینما می‌پردازد و با تکیه بر ظرفیت‌های تحلیلی مطالعات میان‌رشته‌ای، چارچوبی برای خوانش این پدیده ارائه می‌دهد. هدف اصلی پژوهش، تبیین بنیان‌های مشترک حس مکان در قالب رویکرد میان‌رشته‌ای است. این مطالعه به‌عنوان نمونه‌ای از به‌کارگیری رویکرد میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، هم به توسعه روش‌شناسی تحقیق میان‌رشته‌ای و هم به درک عمیق‌تر مفهوم حس مکان کمک می‌کند. در این راستا، سه بعد فیزیکی، فعالیتی و معنایی به‌عنوان ابعاد اصلی تحلیل انتخاب شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد سازوکارهای شکل‌گیری حس مکان در هر دو حوزه، از الگویی مشابه پیروی می‌کنند و از طریق تعامل عناصر کالبدی، رفتاری و معنایی، موجب تجربه‌ای یکپارچه و معنادار می‌شوند. پژوهش حاضر بر ظرفیت هم‌افزای معماری و سینما در خلق فضاهای معنادار و روایت‌محور تأکید دارد و رهیافت میان‌رشته‌ای را ابزاری کارآمد برای فهم پیچیدگی‌های تجربه مکان در بسترهای فرهنگی و اجتماعی معاصر معرفی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: حس مکان، میان‌رشته‌ای، معماری، سینما، تحلیل تطبیقی، تجربه زیسته

۱. مقدمه

حس مکان، مفهومی میان‌رشته‌ای که در مطالعات معماری و شهرسازی جایگاهی بنیادین دارد. این مفهوم به رابطه عمیق و چندلایه میان انسان و مکان اشاره دارد؛ رابطه‌ای که در بستر تجربه زیسته معنا می‌یابد. به بیان دیگر، مکان صرفاً ظرفی فیزیکی نیست؛ بلکه به واسطه تجربه و ادراک انسانی واجد معنا می‌شود. سینما نیز از آغاز پیدایش، با خلق فضاهای روایی و بصری، بستری برای شکل‌گیری و بازنمایی حس مکان فراهم کرده است. بدین سان تجربه‌ای نو و گاه متفاوت از مکان در ذهن و احساس مخاطب شکل می‌گیرد؛ تجربه‌ای که می‌تواند واقعیات بیرونی را بازآفرینی کرده یا جهان‌هایی خیالی و ذهنی را ایجاد کند. از این منظر، معماری و سینما، با وجود تفاوت در ماهیت و رسانه، در بنیان خود به تجربه مکان‌گره خورده‌اند. معماری با طراحی و سامان‌دهی فضاهای واقعی، بستر زیست روزمره را شکل می‌دهد و امکان شکل‌گیری تجربه‌های عینی و ملموس را فراهم می‌سازد. در مقابل سینما با بازنمایی یا ایجاد فضاهای روایی، مکان‌هایی ذهنی و تخیلی را پدید می‌آورد که واجد قدرت تأثیرگذاری بر احساس و ادراک هستند. بدین ترتیب، نقش هر دو حوزه در شکل‌دهی به ادراک انسان از مکان تعیین‌کننده است و پیوند میان آن‌ها نه فقط در شباهت عناصر، بلکه در نقش مشترک‌شان بر ادراک و تجربه مکان نهفته است. مطالعه حس مکان در این دو عرصه، چشم‌اندازی چندبعدی و عمیق‌تر فراهم می‌آورد که به فهم عمیق‌تر تجربه انسان از فضا و مکان یاری می‌رساند.

امروزه علی‌رغم پژوهش‌های متعدد در هریک از حوزه‌های معماری و سینما پیرامون مفهوم حس مکان و با وجود مؤلفه‌های مشترک و قابل تطبیق در نحوه شکل‌گیری و بازنمایی حس مکان در دو حوزه آنچه به طور جدی مورد توجه قرار نگرفته، رویکرد میان‌رشته‌ای حس مکان در معماری و سینما و بررسی تطبیقی و هم‌افزای این مفهوم است. خلأ پژوهشی در این خصوص، در حالی احساس می‌شود که با پیچیدگی روزافزون مسائل فرهنگی و اجتماعی در جوامع شهری ایران و در مواجهه انسان معاصر با چالش‌های متکثر هویتی، اجتماعی و فضایی، نیاز به بازاندیشی در کیفیت فضاها و



ایجاد تجربه‌ای معنادار، یکپارچه و روایت‌محور از مکان و ضرورت رویکرد جامع‌نگر به مفاهیم بنیادین و تحقیقات میان‌رشته‌ای بیش از پیش نمایان شده است.

فقدان چارچوب نظری منسجم برای تحلیل میان‌رشته‌ای حس مکان، نه تنها مانع بهره‌مندی متقابل معماری و سینما از ظرفیت‌های یکدیگر می‌شود؛ بلکه فرصت‌های ارزشمند را نیز برای فهم عمیق‌تر ماهیت تجربه مکان و ارتقای کیفیت محیط از میان می‌برد. در واقع مسأله اصلی این پژوهش آن است که با وجود اشتراک این دو حوزه در بازنمایی و بازآفرینی تجربه مکان، رویکردی میان‌رشته‌ای در تحلیل حس مکان شکل نگرفته است. تداوم این خلأ موجب می‌شود ظرفیت‌های خلاقانه و تحلیلی معماری و سینما به صورت منفرد باقی بماند و امکان هم‌افزایی بالقوه آن‌ها بالفعل نشود. به بیان دیگر، این وضعیت مانع از بهره‌گیری متقابل از ظرفیت‌های نظری و عملی دو حوزه در طراحی فضاهای معنادار و خلق جهان‌های داستانی باورپذیر خواهد شد. نادیده گرفتن چنین هم‌افزایی نه تنها یک نقصان نظری به شمار می‌آید؛ بلکه در عمل نیز مانعی در مسیر ارتقای کیفیت تجربه زیسته در معماری و سینمای ایران ایجاد می‌کند. اهمیت این مسئله زمانی دوچندان می‌شود که به جهان امروز و مسائل پیچیده آن توجه داشت؛ جهانی که در آن، تکنولوژی‌های نوین ارتباطی و هوش مصنوعی آن را به شدت تغییر داده (صالحی و دیگران، ۲۰۲۶)، طراحی فضاهای شهری و خلق جهان‌های روایی در سینما، بیش از هر زمان دیگری نیازمند رهیافت‌های میان‌رشته‌ای برای دستیابی به فضاهای روایت‌هایی غنی‌تر است.

هدف اصلی مطالعه حاضر، تبیین چگونگی تعامل و همگرایی دانش معماری و سینما در فهم مفهوم حس مکان و ارائه چارچوبی نظری-کاربردی است؛ چارچوبی که نه تنها ظرفیت‌های نظری را گسترش دهد؛ بلکه در عمل نیز به حل مسائل انسانی و اجتماعی معاصر و ارتقای کیفیت تجربه مکان در بستر فرهنگی و اجتماعی امروز یاری رسانده و در عین حال امکان‌های تازه‌ای برای بازنمایی و بازآفرینی فضا در زبان سینما فراهم آورد؛ بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش این است که چگونه می‌توان با تلفیق





رویکردهای معماری و سینما چارچوبی میان‌رشته‌ای برای درکی عمیق‌تر و کاربردی‌تر از حس مکان ارائه کرد، به‌گونه‌ای که هم ظرفیت‌های نظری را گسترش دهد و هم کیفیت تجربه مکان در معماری و فضاهای شهری و در بستر فرهنگی و اجتماعی معاصر ایران ارتقا بخشد؟

مقاله حاضر با درک ضرورت پرداختن به مفهوم حس مکان و با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای، به بررسی تطبیقی مؤلفه‌های شکل‌دهنده این مفهوم در دو حوزه معماری و سینما می‌پردازد تا مسیر تعامل میان این دو عرصه هموار شود. بررسی تطبیقی حس مکان در معماری و سینما نشان می‌دهد که چگونه عناصر کالبدی، رفتاری و معنایی در هر دو حوزه، موجب شکل‌گیری تجربه مکان می‌شوند. این تلفیق میان معماری و سینما، درک چندبعدی و ژرف‌تری از حس مکان ارائه می‌دهد و ضمن امکان بهره‌گیری متقابل این دو حوزه از ظرفیت‌های یکدیگر، بستر هم‌افزایی میان معماران، فیلمسازان و پژوهشگران را فراهم می‌کند؛ هم‌افزایی که می‌تواند موجب ارتقای کیفیت فضاهای معنادار و تجربه زیسته در بستر فرهنگی و اجتماعی معاصر شود و نمونه‌ای از کاربرد رویکردهای میان‌رشته‌ای در پاسخ‌گویی به مسائل پیچیده علوم انسانی باشد.

۲. مبانی نظری و پیشینه تحقیق

معماری و سینما از رهگذر خلق و سازماندهی فضا، زمینه شکل‌گیری مکان و در نتیجه روایت معنا و تجربه زیسته انسان را فراهم می‌کنند. این دو هنر نه تنها در عناصر بنیادینی چون فضا، صحنه و حرکت مشترک‌اند؛ بلکه در ساختار روایی و شیوه سازماندهی معنا نیز به هم نزدیک می‌شوند (حسینی، ابی‌زاده، و باقری، ۱۳۸۸؛ رستمی قلزم و جاویدی‌نژاد، ۱۴۰۰؛ عابدی، اعتصام، مختاباد امرئی، و شاهراچی، ۱۳۹۸). سینما از معماری به‌مثابه بستری برای فضاسازی، شخصیت‌پردازی و ایجاد هویت بهره می‌برد و معماری نیز از ابزارها و روایتگری سینما برای بازتعریف فضا و انتقال تجربه‌های حسی و ادراکی الهام می‌گیرد (رحیمیان، ۱۳۸۳؛ مختاباد امرئی و پناهی، ۱۳۸۶). نقطه عطف

این هم‌گرایی «مکان» است؛ چه در کالبد بنا و شهر و چه در قاب تصویر که به‌مثابه حافظه جمعی و بازتاب فرهنگ و هویت اجتماعی عمل می‌کند (رستمی قلزم و جاویدی نژاد، ۱۴۰۰؛ سلجوقی و فرکیش، ۱۴۰۰؛ لقمانی، اعتصام، و ذبیحی، ۱۳۹۹).

در مطالعات میان‌رشته‌ای، مکان به‌عنوان عنصری اساسی و چندوجهی در هر دو حوزه مورد توجه قرار می‌گیرد. در معماری، مکان صرفاً یک فضای فیزیکی نیست؛ بلکه با شکل‌دهی به ساختار، سازماندهی عناصر فضایی و بهره‌گیری از ویژگی‌های محیطی و حسی، فضایی برای تجربه انسانی فراهم می‌آورد که درک حسی و شناختی مخاطب را شکل می‌دهد و به تعیین رفتار و ادراک انسان از محیط می‌انجامد. از سوی دیگر، سینما با بهره‌گیری از ابزارهای بصری و روایی، فضاهای تصویری و روایی خلق می‌کند که در ذهن و احساس مخاطب به مکان‌هایی معنادار و تجربه‌محور تبدیل می‌شوند و تجربه‌ای فضایی و عاطفی ارائه می‌کنند که در بسیاری از موارد با تجربه واقعی فضا در معماری هم‌راستا است (لقمانی و همکاران، ۱۳۹۹؛ سلجوقی و فرکیش، ۱۴۰۰). این ارتباط دو سویه، نه تنها از طریق شباهت‌های ظاهری عناصر فضایی، بلکه از طریق بررسی تأثیر متقابل تجربه مکان بر ادراک انسانی و خلق معنا شکل می‌گیرد و مطالعه آن، امکان درک عمیق‌تر از نقش فرهنگ، مکان و خاطره در شکل‌دهی تجربه انسانی را فراهم می‌آورد (حسینی و همکاران، ۱۳۸۸؛ سرابی و مولانایی، ۱۳۹۶؛ رستمی قلزم و جاویدی نژاد، ۱۴۰۰). پناهی (۱۳۸۳) نیز مطرح می‌کند، معماری و سینما هر دو به اصول مشترکی پایبند هستند و با ایجاد فضا و روح زندگی، تجربه انسانی را شکل می‌دهند و وقتی معماری با سینما ارتباط برقرار می‌کند، جذاب‌ترین پیوند هنری رقم می‌خورد. این پیوند میان معماری و سینما به‌عنوان بستر تحلیل میان‌رشته‌ای حس مکان اهمیت دارد.

حس مکان به‌عنوان یکی از مفاهیم اساسی در مطالعات معماری و سینما، مفهومی چندبعدی و میان‌رشته‌ای است. پژوهشگران مختلف این مفهوم را از منظرهای متفاوتی بررسی کرده‌اند؛ پانتر سه مؤلفه مؤثر در شکل‌گیری حس مکان را محیط فیزیکی و





کالبدی، فعالیت و تعاملات انسانی و معنا معرفی کرده است (پانتر^۱، ۱۹۹۱). چارچوب سه‌گانه پانتر، امکان تدوین یک چارچوب تحلیلی میان‌رشته‌ای برای بررسی حس مکان در معماری و سینما را فراهم می‌کند؛ زیرا هر سه مؤلفه در هر دو حوزه قابل شناسایی و تطبیق هستند. استیل علاوه بر عناصر کالبدی مانند مقیاس انسانی، تناسبات، اندازه مکان، درجه محصوریت، فاصله، تضاد، بافت، رنگ، بو، صدا و تنوع بصری، به عوامل غیرکالبدی مانند تاریخ، هویت، تخیل، رمزآلود بودن، شگفتی، سرزندگی، خاطره، لذت و امنیت اشاره دارد (استیل^۲، ۱۹۸۱). تأکید استیل بر عناصر غیرکالبدی و تجربه عاطفی، پایه‌ای برای تحلیل تأثیرگذاری فضاهای سینمایی بر احساس مخاطب فراهم می‌آورد و رابطه آن با معماری را قابل مقایسه می‌کند. رلف نیز بر ارتباط‌های فردی و جمعی، توقعات اولیه، تجربیات، فعالیت‌ها و تعاملات، روح مکان و زمان تأکید دارد و حس مکان را محصول این تعاملات می‌داند (رلف^۳، ۲۰۰۷؛ ۱۹۷۶). تمرکز رلف بر تعاملات انسانی و روح مکان، مبنایی تحلیلی برای مقایسه حس مکان در معماری و سینما فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که هر دو حوزه با تأثیرگذاری بر تجربه و ادراک انسان، قادر به خلق مکان معنادار هستند. نوربرگ-شولتز با رویکردی پدیدارشناسانه به مفهوم «روح مکان» می‌پردازد و بر رویدادها و حوادث، مصالح، شکل‌ها، رنگ‌ها و بافت‌ها به‌عنوان عناصر شکل‌دهنده حس مکان تأکید می‌کند (نوربرگ-شولتز^۴، ۱۹۸۱). از این منظر می‌توان گفت رویکرد پدیدارشناسانه او، امکان تحلیل تطبیقی معماری و سینما را فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد چگونه ویژگی‌های مکانی می‌توانند تجربه بصری و حسی برای مخاطب را شکل دهند.

راپپورت حس مکان را از منظر فرهنگی بررسی می‌کند و بر «نمادهای کالبدی، سمبل‌های اجتماعی و سمبل‌های فرهنگی» تأکید دارد؛ او معتقد است محیط علاوه بر

1. Punte
2. Steele
3. Relph
4. Norberg-Schulz

عناصر کالبدی حامل پیام‌ها، معناها و رمزهایی است که مخاطبان، بنا به توقعات، انگیزه‌ها و تجارب خود درک و داوری می‌کنند (راپاپورت^۱، ۱۹۹۰). دیدگاه فرهنگی راپاپورت، زمینه‌ای برای بررسی معانی نهفته در معماری و سینما ایجاد می‌کند. این موضوع نشان می‌دهد تحلیل میان‌رشته‌ای حس مکان می‌تواند با تمرکز بر تجربه معنا، پیوند بین این دو حوزه را مستدل سازد.

سالواسن بر اصالت، موقعیت، مالکیت، شخصیت کالبدی، منظر، طبیعت، فضای خصوصی و جمعی تأکید دارد (سالواسن^۲، ۲۰۰۲). نظریه سالواسن نیز امکان تحلیل ویژگی‌های کالبدی و معنایی مکان را در هر دو حوزه فراهم می‌کند و به درک نحوه اثرگذاری عناصر فضایی بر تجربه مخاطب کمک می‌کند. جیکوبز نیز به تنوع فعالیت‌ها، اختلاط کاربری، انعطاف‌پذیری و تعاملات اجتماعی توجه می‌کند و خیابان‌ها و فضاهای عمومی سرزنده و متنوع را بستر مناسبی برای شکل‌گیری حس مکان می‌داند (جیکوبز^۳، ۲۰۱۰). دیدگاه جیکوبز نشان می‌دهد که رفتار انسانی و فعالیت‌های اجتماعی در شکل‌دهی حس مکان حیاتی هستند؛ این موضوع هم امکان تطبیق تحلیل فعالیتی در معماری و تعاملات شخصیت‌ها در سینما را فراهم می‌کند.

فلاحت (۱۳۸۵) حس مکان را ادراک ذهنی و احساسات آگاهانه یا نیمه‌آگاه افراد از محیط می‌داند؛ حالتی که فرد را با زمینه معنایی محیط پیوند می‌دهد و باعث یکپارچگی فهم و احساسات با محیط می‌شود؛ از نظر وی حس مکان، از مفاهیم فرهنگی و روابط اجتماعی محلی حمایت کرده و به یادآوری تجارب گذشته و شکل‌گیری هویت کمک می‌کند. تعریف فلاحت از حس مکان نیز، محوری برای تحلیل تجربه مخاطب در هر دو حوزه است و نشان می‌دهد که تجربه مکان، نه صرفاً کالبدی بلکه معنا محور نیز هست (فلاحت، ۱۳۸۵).

1. Rapoport
2. Salvesen
3. Jacobs





در زمینه پژوهش‌های مرتبط، پرویزی، سندان، و شمس دولت‌آبادی (۱۴۰۳) با رویکردی تطبیقی مفهوم «فضای همدلانه» را بررسی کرده و بر ظرفیت تعامل عاطفی انسان و فضا تأکید دارند. آنان با بهره‌گیری از نظریه نورون‌های آینه‌ای، نقش بازتاب حسی و حرکت‌های بدنی را در القای همدلی با محیط تحلیل کرده و معتقدند معماری می‌تواند بر پایه ویژگی‌های زیستی و شناختی به طراحی فضاهایی بینجامد که واکنش‌های احساسی و ارتباط عمیق‌تر با انسان ایجاد کنند. از نظر آن‌ها، ساختارهای فضایی دارای کیفیت‌های همدلانه با تحریک سیستم عصبی و مشارکت حسی-ادراکی فرد، در درک عاطفی فضا مؤثرند.

از منظر پدیدارشناسی نیز حس مکان، مفهومی مبتنی بر تجربه زیسته است که در تعاملات عاطفی، شناختی و فیزیکی با فضا شکل می‌گیرد. پژوهش ازنب، موسوی، و هنرور (۱۴۰۱) با تمرکز بر حس دلبستگی به خانه، نشان می‌دهد این حس نه تنها متأثر از عوامل کالبدی، بلکه در تعامل با عناصر درونی و بیرونی خانه به مثابه «دیالکتیک‌های معنایی» شکل می‌گیرد. آنان دو دسته شاخص مؤثر را شناسایی کرده‌اند: دیالکتیک درونی (مالکیت، آسایش، روابط عاطفی) و دیالکتیک بیرونی (نمای بیرونی، امنیت، شهرت محله). یافته‌ها تأکید دارند که حس دلبستگی به مکان، در امتداد حس مکان، حاصل ترکیب پیچیده‌ای از ابعاد فیزیکی، اجتماعی و احساسی است که در فرایند ادراک از مکان به تجربه معنادار تبدیل می‌شود.

بررسی دیدگاه‌های نظری نشان می‌دهد که حس مکان مفهومی چندوجهی است که از ترکیب عوامل کالبدی، عملکردی، اجتماعی، فرهنگی و ادراکی شکل می‌گیرد. هرچند هریک از نظریه‌پردازان بر جنبه‌های خاصی از این مفهوم تأکید داشته‌اند؛ اما در کل می‌توان سه عنصر اصلی آن را ویژگی‌های کالبدی، فعالیت‌ها و تعاملات انسانی و معانی دانست. طراحان با درک این عناصر و روابطشان می‌توانند فضاهایی با حس مکان قوی خلق کنند.

در این میان سینما نیز به‌عنوان رسانه‌ای بصری و روایی، تحت تأثیر عناصر کلیدی در شکل‌گیری تجربه مخاطب است. پژوهشگران به صورت‌های گوناگون به بررسی این موضوعات پرداخته‌اند؛



مهدوی، شریفی، رحمان‌زاده، و نعمتی انارکی (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «بررسی ویژگی‌های ترکیب‌بندی طراحی صحنه و نقش آن در انتقال معنا» بیان داشتند. طراحی صحنه علاوه بر خلق فضای بصری، از طریق انتخاب اجزا، رنگ، نور و چیدمان عناصر، تجربه مخاطب و پیام اثر را تقویت می‌کند؛ در واقع، طراحی صحنه نوعی کادربندی مکانی است که بسته به موضوع، دیدگاه کارگردان و طراح، ساختارهای متنوعی می‌یابد؛ هرچه ارتباط آن با مضمون اثر بیشتر باشد، معنا و زیبایی نیز عمیق‌تر خواهد بود. از نظر آنان معیارهای زیبایی‌شناسانه صحنه، با مفاهیمی چون ریتم، تعادل، تناسب، شکل، زمینه و فضای مثبت و منفی ارتباط مستقیم دارند. این معیارها علاوه بر غنابخشی بصری، ابزار انتقال پیام و ارتباط مؤثر با مخاطب‌اند. از سوی دیگر، نقش طراحی صحنه صرفاً به جنبه‌های دیداری محدود نمی‌شود؛ بلکه در دلالت‌گری و نشانه‌گذاری نیز اهمیت دارد؛ به طوری که صحنه می‌تواند بدون بیان کلامی، مفهوم خاصی را به مخاطب منتقل کند. این امر مورد تأکید بسیاری از نظریه‌پردازان نیز قرار گرفته است؛ به عنوان مثال، برلو معتقد است که معنا در پیام نیست؛ بلکه در ذهن شکل می‌گیرد و انتقال موفق، نیازمند اشتراک معنایی میان فرستنده و گیرنده است (برلو، ۱۹۶۰).

زین‌العابدینی و آبدیان (۱۴۰۲) در مقاله «کاربرد عناصر تجسمی در فضاسازی فیلم‌های سینمایی» نیز تأکید می‌کنند که تصویر، از ارکان هنرهای بصری و سینماست و تأثیر آن بر مخاطب وابسته به شیوه ارائه است. آنان بیان می‌کنند که عناصر بصری چون خط، شکل و بافت بر زیبایی و ساختار فیلم اثرگذارند و فیلم‌سازان با بهره‌گیری آگاهانه، به خلق معنا و انتقال احساسات می‌پردازند. همچنین قاب‌بندی و ترکیب‌بندی در سینما، به دلیل تأثیر بر مخاطب، می‌تواند معنای عمیق‌تر را بدون کلام منتقل کند.

پژوهش‌های دیگر از جمله پژوهش شهبها، شریف‌زاده، و شاهق (۱۳۹۶) درباره عناصر غیرروایتی در فیلم‌های روایتی، بر اهمیت آن‌ها تأکید دارد. این عناصر شامل شگردهای فرمی چون عناصر بصری، موسیقایی، نورپردازی، لباس، طراحی صحنه و



مکان فیلم‌اند که نقشی اساسی در خلق معنا و تجربه مخاطب داشته و گاه مستقل از پیرنگ و روایت، مفاهیم تلویحی و احساسی را منتقل می‌کنند. از نظر آنان براساس رویکرد نئوفرمالیسم، این عناصر زمانی اهمیت می‌یابند که نظامی از تکرارها ایجاد کرده و در خدمت بیان روایت پارامتری فیلم باشند؛ اما اگر به‌طور مستقل ظاهر شوند، صرفاً عناصر غیرروایتی محسوب می‌شوند.

در توضیح نقش فضا در سینما، مرینگ فضا را در سینما عنصری فعال و ساختارمند می‌داند که از خلال قاب انتخاب‌شده دیده می‌شود و بریک آن را پدیده‌ای پیچیده با زیرمجموعه‌های متعدد معرفی می‌کند (مرینگ، ۱۳۹۳؛ بلاک، ۱۳۹۹؛ به‌نقل از: زین‌العابدینی و آبدیان، ۱۴۰۲). در واقع، فضا در سینما صرفاً زمینه رویدادها نیست؛ بلکه در معنا، زیبایی‌شناسی و روایت نقش تعیین‌کننده دارد. نگاه سینمایی به فضا خلاقانه و هدفمند است، نه بازتاب ساده واقعیت بیرونی. سزونسکه^۱ نیز فضای سینمایی را «آن فضای خاصی که سینما در برابر تجربه ما قرار می‌دهد» و کاملاً عینی و دیداری می‌داند (به‌نقل از: خاچاتوریان، ۱۳۷۸).

کاظمیان، پاکدل فرد، ستاری ساربانقلی، و حاجیان پاشاکالایی (۱۴۰۱) نیز در مقاله «تحلیل بصری آثار سینمایی براساس مبانی هنرهای تجسمی» تأکید می‌کنند که عناصر بصری نقش بنیادین در انتقال معنا و ایجاد احساس در مخاطب دارند. سینما و هنرهای نمایشی از مجموعه‌ای از عناصر دیداری و شنیداری تشکیل شده‌اند که برای انتقال مفهوم، احساس، معنا و پیشبرد روایت به‌کار می‌روند.

آشنایی کارگردان با مبانی هنرهای تجسمی و تسلط بر فنون آرایش قاب تصویری از الزامات خلق تجربه‌ای تأثیرگذار برای مخاطب است. عناصر بصری مانند خط، نقطه، سطح و حجم و مفاهیمی چون تعادل، تناسب، هماهنگی و کنتراست، نقش اساسی در درک و انتقال معنا دارند (کاظمیان و همکاران، ۱۴۰۱) و در سینما ابزارهایی هستند که کارگردان از طریق آن‌ها مفاهیم مورد نظر خود را منتقل می‌کند. قاب تصویری از وجوه اشتراک هنرهای تجسمی با سینماست و روایت‌های سینمایی بیانگر نگرشی به جهان و

چگونگی ادراک آن هستند (سعادت سیرت و فرقانی، ۱۳۹۸؛ کاظمیان و همکاران، ۱۴۰۱). براساس نظریه ساختارگرایی، ارتباط میان اجزای بصری می‌تواند معنای صحنه و ساختار روایی را تقویت کند (سعادت سیرت و فرقانی، ۱۳۹۸). به همین دلیل، توجه به جایگاه عناصر بصری و نحوه ترکیب‌بندی آن‌ها در قاب، تأثیر بسزایی بر احساس مکان، ویژگی‌های شخصیتی و فضای روانی فیلم دارد (کاظمیان و همکاران، ۱۴۰۱).

عناصر بصری مانند خط، رنگ، تنالیت، شکل، بافت و فضا، جذابیت تصویر و تجربه احساسی مخاطب را افزایش می‌دهند. ترکیب‌بندی تصویری و میزانشن شامل چینش بازیگران، دکور، نورپردازی و حرکت دوربین، ابزارهای اصلی کارگردان برای سازماندهی عناصر بصری و هدایت ادراک مخاطب‌اند (کاظمیان و همکاران، ۱۴۰۱). این ترکیب‌بندی صحیح، علاوه بر انتقال معنا و درون‌مایه اثر، ارتباط مخاطب با شخصیت‌ها و فضای فیلم را عمیق‌تر می‌کند.

می‌توان چنین بیان داشت عناصر اصلی سینما شامل داستان‌پردازی، تصویرسازی بصری، فیلمبرداری، مونتاز، صدا و موسیقی و بازیگری هستند. داستان، هسته اصلی فیلم را شکل می‌دهد و از طریق شخصیت‌پردازی و ساختار روایی، مخاطب را درگیر می‌کند. تصویرسازی بصری، با مواردی چون نورپردازی، ترکیب‌بندی و رنگ، به خلق فضای احساسی و زیبایی‌شناسی فیلم یاری می‌رساند؛ فیلمبرداری با بهره‌گیری از زوایا و حرکات دوربین، بُعد تأثیرگذاری بصری را تقویت می‌کند؛ مونتاز با تنظیم ریتم و پیوستگی صحنه‌ها، انسجام روایی را تضمین می‌سازد؛ صدا و موسیقی با تقویت عواطف و ایجاد اتمسفر مناسب، تجربه سینمایی را کامل می‌کنند؛ و بازیگری، با شخصیت‌پردازی دقیق و اجرای هنری، به باورپذیری روایت تداوم می‌بخشد. در تعامل این عناصر، تجربه‌ای چندلایه و تأثیرگذار برای مخاطب شکل می‌گیرد. در این میان، طراحی صحنه و ترکیب‌بندی (کمپوزیسیون) بصری از جایگاهی ویژه برخوردارند؛ چرا که نه تنها در انتقال معنا و ایجاد حس مکان نقشی اساسی ایفا می‌کنند؛ بلکه با ابعاد زیبایی‌شناسانه و ارتباطی خود، از ارکان موفقیت آثار سینمایی و نمایشی به شمار می‌روند.





مرور ادبیات نشان می‌دهد که پژوهشگران حوزه معماری و سینما، هریک به‌گونه‌ای به ابعاد مختلف حس مکان پرداخته‌اند. بیشتر پژوهش‌ها یا به توصیف حس مکان در معماری یا به نقش عناصر بصری و روایی در بازنمایی مکان در سینما پرداخته‌اند؛ در واقع این مطالعات، اگرچه به شناسایی عوامل کالبدی، اجتماعی و معنایی در ایجاد حس مکان کمک کرده‌اند؛ اما اغلب این مطالعات رویکردی تک‌حوزه‌ای داشته و در بررسی‌ها، رویکردهای میان‌رشته‌ای و ارتباط تحلیلی دو حوزه معماری و سینما در خلق و تجربه حس مکان محدود است و چارچوبی منسجم و تطبیقی برای تحلیل این مفهوم در بستر میان‌رشته‌ای معماری و سینما که بتواند این دو حوزه را در تحلیل حس مکان به هم پیوند دهد و از آن برای ارتقای تجربه فضایی و روایی استفاده کند، شکل نگرفته است. این موضوع باعث می‌شود که پیوندهای عمیق و چندلایه بین معماری به‌عنوان هنر ساخت فضا و سینما به‌عنوان هنر بازنمایی فضا، به‌ویژه در بسترهای فرهنگی مشخص، به‌خوبی شناسایی و مستند نشود؛ ازاین‌رو این شکاف پژوهشی، مبنای مسأله پژوهش را تشکیل می‌دهد و ضرورت انجام پژوهش میان‌رشته‌ای و ایجاد چارچوبی یکپارچه برای فهم حس مکان و تحلیل سازوکارهای شکل‌دهنده حس مکان در هر دو حوزه را برجسته می‌کند.

۳. روش پژوهش

این پژوهش با رویکردی کیفی و در چارچوبی میان‌رشته‌ای، با بهره‌گیری از روش تحلیل تطبیقی به بررسی مؤلفه‌های مؤثر بر ایجاد حس مکان در دو حوزه معماری و سینما می‌پردازد. برای دستیابی به این هدف، نخست با انجام مطالعات کتابخانه‌ای، نظریه‌های مرتبط با حس مکان مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در این مرحله، مفاهیم کلیدی مرتبط با حس مکان از دیدگاه نظریه‌پردازان مختلف استخراج و دسته‌بندی شده‌اند. با گردآوری داده‌های نظری، مرحله بعدی به دسته‌بندی و طبقه‌بندی مفاهیم اختصاص یافت.

در این بخش، مؤلفه‌های حس مکان در معماری بر اساس منابع معتبر دسته‌بندی شده و سپس معادل‌های مفهومی آن‌ها در سینما استخراج شده است. این فرایند، با اتکا بر رویکرد مطالعات میان‌رشته‌ای، امکان تحلیل تطبیقی میان دو حوزه را فراهم کرده و مقدمات لازم برای مقایسه‌ای نظام‌مند میان معماری و سینما را مهیا ساخته است.

برای نمایش دقیق ارتباطات میان مؤلفه‌های استخراج‌شده، جداول تطبیقی ارائه شده‌اند که امکان بررسی ساختارمند رابطه معماری و سینما از منظر حس مکان را فراهم می‌کنند. از آنجا که حس مکان وابسته به ادراک و تجربه مخاطب است، این ارتباط نه بر پایه شباهت‌های سطحی عناصر، بلکه بر مبنای سازوکارهای مشترک در تأثیرگذاری بر ادراک و تجربه انسانی قابل تحلیل است. بهره‌گیری از روش تحلیل تطبیقی در بستری میان‌رشته‌ای، چارچوبی منسجم برای فهم نقش حس مکان در هر دو عرصه ایجاد کرده و زمینه‌ای فراهم می‌سازد تا مطالعه مؤلفه‌ها موجب تدوین چارچوب مفهومی مناسبی برای تحلیل و هم‌افزایی نظری و عملی معماری و سینما شود.

در ادامه، یافته‌های تحقیق در قالب تحلیل تطبیقی میان عناصر معماری و سینما، در راستای شناسایی نقاط همگرایی و تمایز میان این دو حوزه هنری، در خلق و انتقال حس مکان ارائه شده است. بدین‌سان، این بررسی تطبیقی در بستری یک رهیافت میان‌رشته‌ای، می‌تواند موجبات فهمی عمیق‌تر از نحوه بازنمایی و انتقال حس مکان را فراهم کند.

۴. یافته‌ها

۴-۱. تحلیل تطبیقی ویژگی‌های فیزیکی مؤثر بر ایجاد حس مکان در معماری و سینما
در فرایند ادراک و شکل‌گیری حس مکان، عوامل گوناگونی دخیل‌اند که از سطح فیزیکی و کالبدی تا سطح ذهنی و عاطفی گستره دارند. در این میان، ویژگی‌های فیزیکی نقش مهمی در ایجاد، تقویت یا حتی تضعیف حس مکان ایفا می‌کنند. به‌عبارتی حس مکان به‌عنوان یکی از مفاهیم بنیادین در هر دو حوزه معماری و سینما، تحت تأثیر مجموعه‌ای از





ویژگی‌های فیزیکی شکل می‌گیرد که در سه دسته اصلی قابل تقسیم‌بندی است. این ویژگی‌ها که در قالب یک رویکرد میان‌رشته‌ای مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

دسته نخست «بستر و زمینه» است که به عواملی چون اقلیم، موقعیت جغرافیایی، طبیعت و عناصر طبیعی و نظام دسترسی می‌پردازد؛ عواملی که ریشه در محیط پیرامونی و شرایط زمینه‌ای دارند و نقش آن‌ها در برساخت فضای معنادار، چه در طراحی معماری و چه در ساخت صحنه‌های سینمایی، بسیار کلیدی است. در معماری، این ویژگی‌ها از طریق طراحی اقلیمی، جانمایی در سایت، ارتباط با طبیعت و نحوه دسترسی تجلی می‌یابند؛ درحالی‌که در سینما، این مفاهیم در قالب انتخاب لوکیشن مناسب، بهره‌گیری از عناصر طبیعی و هدایت دید تماشاگر به فضا از طریق حرکت دوربین بازآفرینی می‌شوند.

دسته دوم «شکل و فرم» است که به ساختار کالبدی، نظم هندسی، نوع مصالح، تناسبات انسانی، سلسله‌مراتب فضایی و نظام دیداری می‌پردازد. این ویژگی‌ها در معماری از طریق شکل‌گیری فرم‌ها، مصالح، هندسه، مقیاس انسانی و سازمان‌دهی فضایی، نمود می‌یابند و در سینما نیز با روش‌هایی چون طراحی دکور، میزانشن، انتخاب لنز و زاویه دوربین و کمپوزیسیون قاب و تنظیم کادربندی بازنمایی می‌شوند. این عناصر در ادراک، القای معنا و حس مکان نقش موثری دارند.

دسته سوم «انرژی‌های محرک» است که به عناصر حسی پویاتری چون نور، رنگ و صدا می‌پردازد و کیفیت ادراکی فضا را از منظر روان‌شناختی و تجربی غنی می‌کنند. در معماری، نورپردازی طبیعی و مصنوعی، تضادهای نوری، رنگ‌های به‌کار رفته و طراحی صوتی در ایجاد اتمسفر فضایی نقش دارند. در سینما، این ویژگی‌ها از طریق تکنیک‌های نورپردازی سینمایی، طراحی پالت رنگی و صداها، محیطی، تجربه‌ای چندحسی از مکان برای تماشاگر ایجاد می‌کنند.

جدول شماره (۱) به‌صورت دقیق‌تر این همگرایی مفهومی را نمایش می‌دهد به‌گونه‌ای که با دسته‌بندی منسجم این ویژگی‌ها، هم‌ارزی‌های مفهومی میان دو رسانه

فضامحور معماری و سینما را شفاف می‌سازد و بستری برای فهم میان‌رشته‌ای حس مکان فراهم می‌آورد.

جدول ۱. ویژگی‌های فیزیکی موثر بر ایجاد حس مکان در معماری و همگرایی مفهومی با سینما

ویژگی‌های فیزیکی (معماری)	همگرایی مفهومی با سینما	تبیین و تحلیل
بستر و زمینه		
اقلیم و طراحی اقلیمی	انتخاب موقعیت مکانی فیلم‌برداری متناسب با اقلیم	بازتاب شرایط اقلیمی و ویژگی‌های زیستی مکان در انتخاب لوکیشن فیلم، تقویت واقع‌نمایی و هم‌خوانی با فضای داستانی
موقعیت جغرافیایی سایت	طراحی صحنه منطبق بر زمینه جغرافیایی و فرهنگی	هم‌سازی عناصر صحنه با بافت مکانی، استفاده از نمادهای بومی و شاخص‌های فرهنگی مکان برای القای هویت
طبیعت‌گرایی	حضور عناصر طبیعی در طراحی صحنه	استفاده از عناصر واقعی یا بازنمایی‌شده طبیعت (گیاه، آب، خاک، نور طبیعی) و پیوند با محیط
سایت و نظام دسترسی	تنظیم پرسپکتیو و مسیرهای حرکتی دوربین	نمایش مسیرهای فضایی از طریق حرکت دوربین و زاویه دید برای ایجاد حس دسترسی، ورود و ارتباط فضایی برای مخاطب
شکل و فرم		
عناصر کالبدی و ساختار فضایی	طراحی و ساخت دکور و سازمان‌دهی صحنه	بازآفرینی فضاهای ملموس از طریق اجزای فیزیکی صحنه، ایجاد مرزها، سلسله‌مراتب و روابط حجمی مشابه معماری
هندسه و نظم	ترکیب‌بندی (کمپوزیسیون) در قاب تصویر	سازمان‌دهی فرم‌ها و اجزا در تصویر با اصول هندسی و تعادل بصری برای هدایت نگاه و درک فضایی منظم
مصالح و بافت	استفاده از جنس و بافت در طراحی دکور	بهره‌گیری از سطوح متنوع، بافت‌های بصری و متریال‌های خاص برای ایجاد غنای حسی و القای کیفیت فیزیکی فضا
تناسبات و مقیاس انسانی	نسبت‌های بصری در قاب‌بندی شخصیت‌ها و عناصر	بازتاب رابطه انسانی با فضا از طریق مقیاس اشیاء و شخصیت‌ها در قاب تصویر، مشابه تناسبات انسانی در طراحی معماری
عرضه‌بندی و سلسله‌مراتب	میزانسن و دکوپاژ (تقسیم و توالی نماها از نمای باز معرفی تا مدیوم و کلوزآپ) و حرکت دوربین	درون قاب با کنتراست، فوکوس انتخابی، خطوط هدایت‌گر و عمق‌چینی، سلسله‌مراتب ادراکی شکل می‌گیرد؛ بین نماها با ترتیب و ریتم کات/حرکت دوربین، «سلسله‌مراتب فضایی» و توالی فضاها هدایت می‌شود هم‌ارز گذر از آستانه‌ها و مراتب حریم‌ها در معماری
محور، چشم‌انداز و دید	انتخاب لنز و زاویه دوربین برای تعریف میدان دید و پرسپکتیو	هدایت نگاه تماشاگر به عناصر خاص با خطوط هدایت‌گر، پرسپکتیو و نقطه دید؛ مشابه طراحی محورهای دید و چشم‌انداز در معماری
حرکت، سکون و ریتم	ریتم تدوین، حرکت دوربین، تداوم نماها	ایجاد حس پویایی یا ایستایی از طریق توالی حرکتی یا سکون در نماها
انرژی‌های محرک		
نورپردازی و شدت نور	نورپردازی سینمایی هدفمند	استفاده از شدت، زاویه، حرکت و رنگ نور برای خلق فضا، ایجاد حس درونی و تأکید بر عناصر خاص براساس سبک فیلم، مشابه تکنیک‌های نورپردازی معماری
تنوع نوری و سایه	کنتراست نور و سایه	طراحی سطوح روشن، نیمه‌روشن و تاریک برای خلق لایه‌های فضایی، عمق و القای حالات روانی متفاوت
رنگ‌ها	پالت رنگی صحنه	کاربرد نظام‌مند رنگ برای انتقال معانی فرهنگی، تداعی احساسات یا سمبل‌ها؛ معادل انتخاب متریال و رنگ در معماری
صداها و محیطی	طراحی صدای محیط	تولید و استفاده از اصوات طبیعی یا ساخته‌شده برای فضا‌سازی، ایجاد جو و تکمیل تجربه حسی





این تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که چگونه مؤلفه‌های فیزیکی در معماری و سینما، با وجود تفاوت‌های ظاهری، از موارد و عوامل مشابهی برای خلق حس مکان بهره می‌برند.

۴-۲. تحلیل تطبیقی عوامل فعالیتی مؤثر بر ایجاد حس مکان در معماری و سینما

یکی از ابعاد کلیدی در شکل‌گیری حس مکان، مجموعه‌ای از فعالیت‌های انسانی و اجتماعی است که در بستر فضاها یا معماری یا روایات سینمایی رخ می‌دهد. فعالیت، به مثابه عنصر پویای مکان، نه تنها بُعد کارکردی مکان را احیا می‌کند؛ بلکه از طریق کنش‌های متنوع انسانی، امکان بازنمایی لایه‌های اجتماعی و فرهنگی مکان را فراهم می‌آورد. این عوامل در سه دسته مفهومی «تنوع و انسجام»، «روابط و تعاملات اجتماعی» و «رخدادها» طبقه‌بندی شده‌اند که در ادامه به صورت تحلیلی تبیین می‌شوند. هر یک از این مؤلفه‌ها از جنبه‌های خاصی تجربه مکان را غنا می‌بخشند.

در دسته نخست یعنی «تنوع و انسجام»، معماری با ایجاد امکان حضور طیف متنوعی از افراد، فعالیت‌ها و عملکردها در یک مکان، به پویایی و سرزندگی آن می‌افزاید. این تنوع اجتماعی و عملکردی، در سینما معادل است با بازنمایی شخصیت‌هایی از طبقات، فرهنگ‌ها و سبک‌های زندگی گوناگون که در فضاها یا متنوع و دارای کارکردهای مختلف (مانند خانه، محل کار، کافه یا فضای شهری) کنش‌های متفاوتی را به نمایش می‌گذارند. در همین زمینه، وجود انسجام فرهنگی نیز عاملی در ادراک مکان است. در معماری، این انسجام می‌تواند از طریق زبان طراحی و هماهنگی میان عناصر فضایی و رفتاری نمود یابد؛ در حالی که در سینما از طریق موسیقی متن، ریتم تدوین، هماهنگی بین عناصر صحنه و نمادهای فرهنگی و فضاسازی منسجم تجلی می‌یابد و حس یکپارچگی را در ذهن مخاطب تقویت می‌کند. «روابط و تعاملات اجتماعی» دومین محور بررسی است که در هر دو حوزه معماری و سینما، پیوندی مستقیم با حس مکان دارد. در معماری، طراحی فضاها یا مکان تعامل، گفت‌وگو، گردهمایی، مشارکت در آیین‌ها و تجربه جمعی را فراهم می‌آورند، بستری برای شکل‌گیری حس مکان و خاطره‌مندی فراهم می‌سازند. در سینما، این ویژگی‌ها از طریق دیالوگ‌ها،

حرکات بازیگران، میزانشن و بازنمایی روابط بین شخصیت‌ها به تصویر کشیده می‌شوند. طراحی صحنه‌هایی که در آن‌ها روابط همسایگی، فعالیت‌های فرهنگی و کنش‌های گروهی بازنمایی می‌شود، مخاطب را به درک عمیق‌تری از ابعاد اجتماعی مکان سوق می‌دهد. دسته سوم یعنی «رخدادها» به رویدادهایی اشاره دارد که در بستر یک مکان رخ می‌دهند و آن را به یادماندنی می‌کند. در معماری، رخدادهایی چون گردهمایی‌های فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، به شکل‌گیری خاطره و تعلق کمک می‌کنند. در سینما، این رخدادها از طریق صحنه‌پردازی دقیق و بازنمایی رویدادهای اجتماعی و تاریخی بازتاب می‌یابند. چنین صحنه‌هایی نه تنها اطلاعاتی درباره هویت جمعی مکان ارائه می‌دهند؛ بلکه مخاطب را به مشارکت احساسی و ذهنی با فضای روایت‌شده دعوت می‌کنند.



جدول ۲. عوامل فعالیتی موثر بر ایجاد حس مکان در معماری و همگرایی مفهومی با سینما

فعالیت در معماری	همگرایی مفهومی با سینما	تیین و تحلیل
تنوع و انسجام		
تنوع اجتماعی	تنوع شخصیت‌ها از نظر پیشینه اجتماعی و فرهنگی	بازنمایی طیف متنوعی از شخصیت‌ها با جایگاه‌های طبقاتی، نژادی، قومی و فرهنگی مختلف و فراهم کردن زمینه‌ای برای شکل‌گیری بافت اجتماعی پیچیده
تنوع عملکردی	تنوع فضاها با کارکردهای متفاوت	نمایش محیط‌هایی با عملکردهای گوناگون مانند خانه، خیابان، مدرسه، بازار و... و ایجاد تنوع عملکرد فضایی درک‌شده توسط مخاطب
تنوع فعالیتی	تنوع کنش‌های شخصیت‌ها	ارائه مجموعه‌ای از رفتارها، تعاملات، وظایف، آیین‌ها و بازی‌ها در فضاها مختلف با جلوه دادن فضا به صورت زنده، در جریان، فعال و دارای پویایی انسانی
اصناف و مشاغل	گوناگونی شغلی و طبقاتی شخصیت‌ها	حضور مشاغل مختلف و تعاملات بین آنها در سینما به‌عنوان لایه‌ای فرهنگی و اجتماعی برای درک موقعیت مکانی
انسجام فرهنگی	هماهنگی بین عناصر صحنه و نمادهای فرهنگی	استفاده از نشانه‌های فرهنگی (لباس، موسیقی، زبان، آیین‌ها) و احساس هویت فرهنگی مکان به شکلی همگن و یکپارچه
روابط و تعاملات اجتماعی		
معاشرت‌ها و تعاملات اجتماعی	طراحی دیالوگ‌ها و میزانشن روابط	بازنمایی زنجیره روابط انسانی در بستر فضاهای عمومی و خصوصی و تقویت بستر ارتباطی مکان
مشارکت در آیین‌ها و مراسم	صحنه‌های مشارکتی جمعی و آیینی	آیین‌ها، مراسم‌ها و گردهمایی‌ها به‌عنوان نقاط اوج تعاملات جمعی و تقویت هویت جمعی
مراودات فرهنگی	رفتارها و زبان محلی در گفتگو و تعاملات	بازنمایی آداب گفت‌وگو، سبک زندگی، زبان، طرز نشستن، غذا خوردن و... که به صورت طبیعی در فیلم گنجانده شده باشد.



فعالیت در معماری	همگرایی مفهومی با سینما	تبیین و تحلیل
پویایی و سرزندگی	استفاده از حرکت دوربین، ریتم تدوین و میزانشن‌های فعال و پرتحرک (صحنه‌هایی با کنش و حرکت پویا)	تدوین زنده، قاب‌های پرتحرک، حرکت سیال شخصیت‌ها و جریان وقایع در فیلم و القای فضای پرنرژی
رخدادها		
رخدادهای اجتماعی و تاریخی	بازنمایی رویدادهای اجتماعی و تاریخی	نمایش جشن‌ها، نمایش‌های خیابانی و... و پررنگ کردن پیوند مکان با تحولات اجتماعی
تجمعات آیینی و فرهنگی	فیلم‌برداری آیین‌های جمعی و بازنمایی آیین‌ها	بازنمایی آیین‌ها و مراسمی واجد بار فرهنگی و افزایش خاطره‌مندی مکان

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که اگرچه ابزارها و زبان‌های بیانی معماری و سینما متفاوت‌اند؛ اما هر دو هنر از طریق ساماندهی فعالیت‌ها، روابط انسانی و رویدادها، نقش کلیدی در برساخت حس مکان ایفا می‌کنند. بازشناسی این اشتراکات مفهومی می‌تواند زمینه‌ای برای گسترش رویکردهای میان‌رشته‌ای در فهم پیچیدگی‌های مکان و تجربه انسانی از آن فراهم آورد.

۳-۴. تحلیل تطبیقی معناهای تولید شده مؤثر بر حس مکان در معماری و سینما

یکی از وجوه بنیادی در شکل‌گیری حس مکان، ساختارهای معنایی است که در تجربه مکان برای انسان معنا می‌آفرینند. این معناها نه تنها در کالبد و ساختارهای فیزیکی مکان‌ها متجلی می‌شوند؛ بلکه در لایه‌های ذهنی، فرهنگی، تاریخی و حسی نیز رسوخ می‌کنند. در رهیافت میان‌رشته‌ای حاضر، با رویکردی تطبیقی، مؤلفه‌های معنایی مؤثر بر حس مکان در معماری با عناصر معادل در سینما تطبیق داده شدند و نحوه بازنمایی یا خلق آن‌ها در سینما نیز مورد تحلیل قرار گرفت. در این تحلیل، معناهای مکان در سه دسته کلی شامل «اصالت»، «هویت» و «تمامیت» دسته‌بندی شده‌اند. هریک از این مؤلفه‌ها واجد زیرشاخه‌هایی هستند که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در تقویت حس مکان در ذهن مخاطب اثرگذارند.

«اصالت»، بازنمایی دقیق و معتبری از ویژگی‌های فضایی، فرهنگی و کارکردی ارائه می‌دهد. این مفهوم بر واقع‌بودگی، تعهد به تاریخ و زمینه و بازنمایی باورپذیر از محیط تأکید دارد. در معماری، اصالت از طریق مواردی از جمله مصالح بومی، بافت تاریخی،

طراحی همساز با اقلیم و فناوری محلی تحقق می‌یابد؛ به عبارت دیگر، در حفظ فرم‌های اصیل، استقرار مناسب در بستر و درون‌مایه‌های فرهنگی نمود پیدا می‌کند. در سینما، این اصالت با طراحی لوکیشن و دکور، استفاده از مصالح واقعی یا بازسازی صحنه بر اساس مستندات تاریخی و نیز بازتاب آیین‌ها و فرهنگ بومی در روایت تقویت می‌شود. همچنین، تطبیق داستان با بافت زمانی و مکانی و استفاده از تکنیک‌های فنی نزدیک به واقعیت، به باورپذیری اثر کمک می‌کند. اصالت فرهنگی و اجتماعی در هر دو حوزه، ضامن ایجاد پیوند عاطفی بین مخاطب و مکان است و درک مکان را به تجربه‌ای ملموس و باورپذیر تبدیل می‌کند.

بعد «هویت» به مجموعه‌ای از ویژگی‌های منحصر به فرد و متمایزکننده اشاره دارد که به فضا شخصیت و تشخیص می‌بخشد و پیوندی عاطفی با مخاطب ایجاد می‌کند. این مفهوم در قالب‌هایی چون تمایز محیطی، وضوح بصری و روایی و بازنمایی نشانه‌های فرهنگی تجلی می‌یابد. در معماری، هویت از طریق ساختارهای کالبدی قابل درک و بهره‌گیری از ویژگی‌های متمایز کالبدی و فرهنگی از جمله فرم‌های اصیل، مصالح بومی و انسجام فضایی شکل می‌گیرد. در سینما نیز روایت منسجم، طراحی لوکیشن‌های متمایز، تدوین دقیق و بازنمایی مناسب و خاطرات جمعی، به القای هویت مکان کمک می‌کنند. هر دو حوزه با تکیه بر عناصر و ایجاد فضاهای آشنا، هویت را به امری قابل درک و تجربه‌شده برای مخاطب تبدیل می‌کنند.

«تمامیت» به‌عنوان ساختار یکپارچه و منسجم مکان، نقشی اساسی در تجربه ایفا می‌کند. در معماری، این مفهوم به‌معنای پیوستگی فضایی، وحدت شکلی، یکپارچگی نظام‌های طراحی، هم‌نشینی هدفمند اجزا و انسجام کالبدی متجلی می‌شود. در سینما، تمامیت از طریق انسجام روایت، هماهنگی عناصر بصری، پیوستگی فضایی نماها، ریتم ساختاری در مونتاژ، تدوین منسجم، قاب‌بندی هدفمند و هم‌آوایی عناصر فنی و محتوایی محقق می‌گردد. یکپارچگی نظام‌های فنی و محتوایی در معماری و سینما، تجربه‌ای کامل و باورپذیر از مکان را برای کاربر یا بیننده خلق می‌کند و مخاطب را با



کلی منسجم مواجه می‌سازد که در آن هیچ‌یک از اجزا به صورت گسسته یا منفک ادراک نمی‌شوند. جدول (۳) به‌صورت تطبیقی به تشریح دقیق این مؤلفه‌ها و همگرایی مفهومی و هم‌ارزهای سینمایی آن‌ها می‌پردازد.

جدول ۳. معناهای تولید شده مؤثر بر ایجاد حس مکان در معماری و همگرایی مفهومی با سینما

معنا در معماری	همگرایی مفهومی با سینما	تبیین و تحلیل
اصالت		
اصالت بافت	طراحی لوکیشن و دکور منطبق با موقعیت	انتخاب فضاهای واقعی یا طراحی شده متناسب با موقعیت تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی برای افزایش باورپذیری
اصالت در مصالح	استفاده از متریال حقیقی یا شبیه‌سازی شده دقیق	به‌کارگیری مصالحی که کیفیت فیزیکی و بافت ملموس مکان را بازتاب دهند؛ سازگار با دوره و بستر روایت
اصالت در طراحی	هماهنگی معماری صحنه با منطق دراماتیک روایت	استفاده از الگوهای فضایی و طراحی فرم‌هایی که از منطق فضایی معماری پیروی کرده و انسجام در صحنه ایجاد کنند
اصالت در ساخت و فناوری‌ها	تکنیک‌های اجرایی سینمایی منطبق با واقعیت	استفاده از تکنولوژی‌های ساخت (نور، صدا، جلوه‌های بصری) و بازتولید تجربه حسی و فضایی واقعی
اصالت در استقرار فضایی	سازماندهی منطقی عناصر در قاب و مکان‌یابی صحنه‌ها	چیدمان منسجم و روایت‌محور فضاها در قاب و افزایش درک محیط
اصالت فرهنگی و اجتماعی	بازنمایی واقعی آیین‌ها، سنت‌ها و ارزش‌های اجتماعی	نمایش خلاقانه فرهنگ و هویت جمعی در روایت، رفتار شخصیت‌ها و طراحی فضاها
اصالت عملکردی و فعالیتی	رفتار شخصیت‌ها متناسب با بستر فضایی و اجتماعی	انطباق دقیق کنش‌ها، حرکات و زبان بدن شخصیت‌ها با ویژگی‌های عملکردی مکان
هویت		
تمایز محیطی و تشخیص	برجسته‌سازی ویژگی‌های مکان از طریق تصویر و صدا	استفاده از ویژگی‌های منحصربه‌فرد بصری، صوتی و عملکردی برای تشخیص
وضوح و ساختار قابل درک	وضوح فضایی و داستانی	ایجاد روایت و تصویرسازی با شفافیت مفهومی برای تسهیل ادراک مخاطب
یکتایی و منحصربه‌فردی	ایجاد مکان‌هایی با شخصیت مجزا	طراحی و بازنمایی فضاهای دارای هویت و شخصیت مستقل
غنا حسی	برانگیختن چندحسی مخاطب	استفاده از ترکیب صدا، رنگ، نور و حرکت برای غنای تجربه فضایی
فضاهای آیینی	نمایش فضاهای مقدس، نمادین و آیینی	بازنمایی فضاهای حاوی معناهای فرهنگی و مذهبی با استفاده از نشانه‌ها و مناسک
تمامیت و یکپارچگی		
وحدت شکلی و استحکام بصری	انسجام در قاب‌بندی و طراحی صحنه	هماهنگی میان اجزای بصری فیلم شامل فرم، رنگ، بافت و نورپردازی



معنا در معماری	همگرایی مفهومی با سینما	تبیین و تحلیل
تمامیت فیزیکی و بصری	پیوستگی بین طراحی صحنه، دکور و لباس	هم افزایی اجزای مختلف صحنه با یکدیگر و انتقال مفهوم واحد
پیوستگی فضایی	روایت فضایی پیوسته و منطقی	حرکت دوربین، تدوین و مسیر روایت و حفظ انسجام فضایی
یکپارچگی ساختاری و کالبدی	هماهنگی فرم بصری و محتوای روایی	طراحی روایت، شخصیت‌ها و فضا و بازتاب منطقی ساختاری مکان
انتظام و انسجام فضایی	چینش هدفمند و خطی صحنه‌ها	ترتیب قرارگیری صحنه‌ها در قاب و تبعیت از الگوی فکری و مفهومی مشخصی
همنشینی اجزا و سازگاری	تلفیق مؤلفه‌های بصری در قاب	طراحی قاب‌هایی با چیدمان مؤثر و متعادل برای تقویت معنا و حس مکان
همبندی فضایی	ارتباط فضایی شخصیت‌ها با فضا و یکدیگر	طراحی مسیرها و نقاط اتصال میان فضاها و شخصیت‌ها برای ایجاد حس تداوم و انسجام
تنوع فضایی و هماهنگی هدفمند	تنوع در فضا با حفظ هماهنگی بصری	استفاده از فضاها متنوع برای پیشبرد روایت، بدون خدشه به یکپارچگی کلی تصویر
هم‌آوایی ساختار فضایی	ریتم مناسب در تدوین، صحنه و حرکت	ایجاد حس وحدت زمانی-مکانی در روایت با بهره‌گیری از ریتم حرکتی، موسیقایی و تدوینی
هماهنگی نظام‌ها	انسجام بین تکنیک‌های فنی و محتوای درام	هماهنگی در روایت، طراحی صحنه، نورپردازی، موسیقی، بازی و تدوین به منظور خلق تجربه‌ای یکپارچه



آنچه در این تحلیل تطبیقی برجسته می‌شود، وجود اشتراکات بنیادین در نحوه بازنمایی فضا در معماری و سینما است؛ اشتراکاتی که نه تنها در سطح فرمی، بلکه در لایه‌های عمیق‌تر ادراکی و حسی نیز قابل ردیابی‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که «حس مکان» مفهومی چندبعدی است که در تقاطع مؤلفه‌های کالبدی، فرهنگی، روایی و حسی شکل می‌گیرد و می‌توان آن را در سه لایه بنیادی «اصالت»، «هویت» و «تمامیت» طبقه‌بندی کرد. این سه لایه، در هر دو حوزه معماری و سینما - هرچند با ابزارها و شیوه‌های بیانی متفاوت - اما بر پایه ساختاری معنایی مشترک بازنمایی می‌شوند.

بدین ترتیب، رویکرد میان‌رشته‌ای به خوانش حس مکان، امکان درکی عمیق‌تر از تجربه انسانی در فضا را فراهم می‌آورد و می‌تواند مبنایی برای طراحی فضاهای معنادارتر در معماری و خلق جهان‌های داستانی باورپذیرتر در سینما باشد.

۵. نتیجه‌گیری

مقاله حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای و برپایه تحلیل تطبیقی، به واکاوی مفهوم «حس مکان» در دو حوزه معماری و سینما پرداخت. یافته‌ها نشان داد که این دو عرصه، با وجود تفاوت در رسانه و ابزار بیان، در سه بعد کالبدی، فعالیتی و معنایی در شکل‌دهی به حس مکان هم‌راستا هستند.

مقایسه با پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که یافته‌های این پژوهش با نظریه‌های بنیادین حس مکان پانتر، استیل، رلف، نوربرگ-شولتز و راپاپورت همسویی دارد؛ همانند آنان، مکان را ترکیبی از عناصر کالبدی، اجتماعی و معنایی می‌داند و بر تجربه ادراکی-حسی انسان تأکید می‌کند. در تأیید دیدگاه فلاحت (۱۳۸۵) و ازنب و همکاران (۱۴۰۱)، نتایج حاضر نشان داد که حس مکان صرفاً به جنبه‌های فیزیکی محدود نیست؛ بلکه پیوندی میان تجربه ذهنی، فرهنگی و اجتماعی مخاطب ایجاد می‌کند. هم‌چنین یافته‌ها با پژوهش پرویزی و همکاران (۱۴۰۳) درباره «فضای همدلانه» هم‌راستا است و نشان می‌دهد که تجربه مکان، از رهگذر تحریک ادراک حسی و عاطفی، به بازآفرینی خاطره و هویت منجر می‌شود. از منظر سینمایی نیز نتایج پژوهش با تحقیقات مهدوی و همکاران (۱۴۰۳)، زین‌العابدینی و آبدیان (۱۴۰۲) و کاظمیان و همکاران (۱۴۰۱) هم‌خوان است؛ زیرا تأکید بر نقش طراحی صحنه، ترکیب‌بندی بصری و عناصر تجسمی در ایجاد معنا و حس مکان در سینما را تأیید می‌کند. افزون بر این، باید توجه داشت که روایت و زمان‌مندی فضا در سینما نیز نقشی اساسی در شکل‌دهی به حس مکان ایفا می‌کند و یافته‌های این پژوهش با این جنبه نیز هم‌سو است. با این حال، بر خلاف بسیاری از مطالعات پیشین که هر یک به‌طور تک‌حوزه‌ای به معماری یا سینما پرداخته‌اند، پژوهش حاضر شکاف میان‌رشته‌ای را پر کرده و چارچوبی منسجم برای تحلیل تطبیقی حس مکان ارائه داده است.

به‌طور کلی نتایج پژوهش بیانگر آن است که معماری و سینما با بهره‌گیری متقابل از ظرفیت‌های یکدیگر، قادر به ایجاد تجربه‌ای جامع‌تر و ماندگارتر از مکان هستند.



درهم تنیدگی این دو هنر نشان می‌دهد که رویکرد میان‌رشته‌ای، نه صرفاً به منزله مقایسه، بلکه به‌عنوان ابزاری برای تکمیل و تقویت یکدیگر ضروری است. به همین دلیل، چارچوب ارائه‌شده می‌تواند هم در طراحی معماری و فضاهای شهری و هم در طراحی صحنه و روایت‌های سینمایی به‌کار رود و به خلق تجربه‌هایی باورپذیر، معنادار و هویت‌مند بینجامد. در بستر فرهنگی و اجتماعی ایران، این موضوع اهمیت بیشتری می‌یابد. نتایج پژوهش حاضر می‌تواند به ارتقای کیفیت طراحی شهری و فضاهای عمومی و نیز به بازنمایی دقیق‌تر واقعیت‌های اجتماعی و فضایی ایران معاصر در سینما یاری رساند. از این منظر و در ادامه اهمیت‌های نظری و عملی یادشده، پژوهش حاضر علاوه بر جبران کمبود موجود در ادبیات معماری و سینما، گامی در جهت ارتقای روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای به شمار می‌رود و نمونه‌ای از تحولات مفهوم‌شناختی در علوم انسانی و اجتماعی را بازنمایی می‌کند. بدین ترتیب، این پژوهش علاوه بر پر کردن خلأ نظری موجود، افق‌های تازه‌ای را برای تحقیقات آینده در حوزه‌های میان‌رشته‌ای معماری، شهرسازی و سینما می‌گشاید. این موضوع می‌تواند زمینه‌ساز توسعه رویکردهایی مشارکت‌محور، فرهنگی و زیباشناختی در هر دو حوزه باشد.



منابع

ازنوب، مریم؛ موسوی، سیدجلیل؛ و هنرور، جمال‌الدین (۱۴۰۱). بررسی حس دل‌بستگی در نگرشی پدیدارشناسانه به مکان: تفسیری از تجربیات زیسته افراد. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۵ (۱)، ۲۳-۴۱. doi: 10.22035/jjcr.2022.2894.3251

بلاک، بروس (۱۳۹۹). داستان‌گویی بصری: خلق ساختار بصری برای فیلم، تلویزیون و رسانه‌های دیجیتالی (مترجم: الهام کشاورزی). تهران: ساقی. (تاریخ اصل اثر ۲۰۱۳)

پرویزی، الهام؛ سندان، صبا؛ و شمس دولت‌آبادی، حسنی‌سادات (۱۴۰۳). مقایسه تطبیقی زنده‌انگاری فضا در نظریه فضای همدلانه و آزمون آینه خویش‌کن کرستوفر الکساندر. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۶ (۴)، ۳۵-۶۱. doi: 10.22035/isih.2024.5163.4934

پناهی، سیامک (۱۳۸۳). تاثیر معماری بر سینمای اکسپرسیونیست. معماری و فرهنگ، ۵ (۱۷)، ۵۰.

حسینی، سیدباقر؛ ابی‌زاده، الناز؛ و باقری، وحیده (1388). معماری و سینما عناصر مکمل و هویت بخش فضا و مکان. معماری و شهرسازی آرمان شهر، ۲ (۳)، ۱۱۳-۱۲۰.

خاجاتوریان، هیگ (۱۳۸۷). فضا و زمان در سینما (مترجم: مرتضی عابدینی فرد). اطلاعات حکمت و معرفت، ۳ (۱۰)، ۲۷-۳۰.

رحیمیان، مهدی (۱۳۸۳). سینما: معماری در حرکت. تهران: انتشارات سروش.

رستمی قلم، ژنیت؛ جاویدی‌نژاد، مهرداد؛ و منصور، بهروز (۱۴۰۰). درونمایه‌های مشترک مابین معماری و هنرهای نمایشی تاثیرگذار بر ارتقای بهره‌وری محیط شهری. مدیریت شهری و روستایی، ۲۰ (۶۲)، ۲۵-۸.

زین‌العابدینی، پیام؛ و آبادیان، اکبر (۱۴۰۲). کارکرد عناصر تجسمی در فضا‌سازی فیلم‌های سینمایی (موردپژوهی هتل بزرگ بوداپست). نامه هنرهای نمایشی و موسیقی، ۱۴ (۳۳)، ۹۵-۱۱۵. doi: 10.30480/dam.2023.4969.1827

سرابی، امیر؛ و مولانایی، صلاح‌الدین (۱۳۹۶). مطالعه تطبیقی معماری و سینما با رویکرد آموزش معماری به کمک فیلم. معماری و شهرسازی ایران، ۸ (۲)، ۱۵۷-۱۷۲. doi: 10.30475/isau.2018.62072

سعادت سیرت، ناهید؛ و فرقانی، محمد مهدی (۱۳۹۸). تحلیل روایت پویانمایی تلویزیونی با تأکید بر زیبایی‌شناسی ساختار عناصر بصری؛ مطالعه موردی فیلم قاصدک. فصلنامه علمی رسانه‌های دیداری و شنیداری، ۱۳ (۳۱)، ۷-۳۳. doi: 10.22085/javm.2019.202361.1402

سلجوقی، نسرین؛ و فرکیش، هیرو (۱۴۰۰). از نقد سینما تا نقد معماری؛ جستاری در مفاهیم مشترک. شبک، ۷ (۴)، ۹۱-۱۰۴.

شهبها، محمد؛ شریف‌زاده، محمدرضا؛ و شاهر، حسین (۱۳۹۶). عناصر غیرروایتی در فیلم روایتی (بررسی موردی فیلم‌های آخر بهار و چانکینگ اکسپرس). نشریه هنرهای زیبا: هنرهای نمایشی و موسیقی، ۲۲ (۱). doi: 10.22059/jfadram.2017.60740.50-41



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۶۰

دوره ۱۸، شماره ۲
بهار ۱۴۰۵
پیاپی ۷۰

عابدی، محمدحسین؛ اعتصام، ایرج؛ مختاباد امرئی، سیدمصطفی؛ و شاهچراغی، آزاده (۱۳۹۸). راهکارهای آموزشی طرح واره در فرایند معماری بر اساس نظریه میزانشن (نمونه موردی: مقدمات طراحی معماری(۲)، پردیس دانشگاهی شمس گنبد). هویت شهر، ۴(۱۳). ۲۸-۱۷.

فلاح، محمدصادق (۱۳۸۵). مفهوم حس مکان و عوامل شکل‌دهنده، هنرهای زیبا، ۲۶، ۵۷-۶۶.

کاظمیان، پرنا؛ پاکدل‌فرد، محمدرضا؛ ستاری ساربانقلی، حسن؛ و حاجیان پاشاکلابی، فردوس (۱۴۰۱). تحلیل بصری آثار سینمایی بر اساس مبانی هنرهای تجسمی مطالعه موردی: هامون و پری اثر داریوش مهرجویی. مطالعات هنر اسلامی، ۱۹(۴۷)، ۴۵۷-۴۶۷. doi: 10.22034/ias.2021.296107.1666.

لقمانی، حدیث؛ اعتصام، ایرج؛ و ذبیحی، حسین (۱۳۹۹). بازایی کیفیت هویت فضایی با استفاده از سینما. جغرافیا و پایداری محیط، ۱۰(۳). ۵۱-۶۹. doi: 10.22126/ges.2020.4966.2186.

مختاباد امرئی، سیدمصطفی؛ و پناهی، سیامک (۱۳۸۶). بررسی و تحلیل نقش معماری داخلی در تجلی معنا در فیلم‌های علمی تخیلی. هنرهای زیبا، ۳۰(۳۰). ۱۱۸-۱۰۷.

مرینگ، مارگارت (۱۳۹۳). فیلمنامه‌نویسی/آمیزه‌ای از شکل و محتوای فیلم (مترجم: داود دانشور). تهران: سمت.

مهدوی، علیرضا؛ شریفی، سیدمهدی؛ رحمان‌زاده، سیدعلی؛ و نعمتی انارکی، داوود (۱۴۰۳). بررسی ویژگی‌های ترکیب بندی طراحی صحنه و نقش آن در انتقال معنا. جامعه فرهنگ رسانه، ۱۳(۵۱). ۳۰۱-۳۱۷. doi: 10.22034/scm.2024.188594.

Berlo, D.K. (1960). *The process of communication*. New York: Holt, Rinehart, & Winston.

Jacobs, J. (2010). *Tod und Lebengrober Amerikanischer Stadte*. Verlage uhlstein GmbH: Frankfurt.

Norberg-Schulz, C. (1981). *Genuis Loci*. New York: Rizzoli.

Punter, J. (1991). Participation in the design of urban space. *Landscape Design*, 200(1), 24-27.

Rapaport, A. (1990). *History and Precedent in Environmental Design*. New York: Plenum Press.

Relph, E. (2007). Spirit of place and sense of place in virtual realities. *Virginia Tech*. (3)10, 1-9.

Relph, E. (1976). *Place and placelessness*. London: Pion Limited.

Salehi, K., Habib Zadeh Khyaban, S., & Sabbar, S. (2026). Artificial Intelligence and Crime Detection: A Critical Review. *Cyberspace Studies*, 10(1), 1-17. doi:10.22059/jcss.2025.402206.1179

Salvesen, D. (2002). The making of place. *Urban Land*, 61(7), 36-41.

Steele, F. (1981). *The Sense of Place*. Boston: CBI Publishing Company.





مقاله پژوهشی

آسیب‌شناسی مطالعات خاورشناسان درباره اکولوژی و محیط زیست جهان اسلام؛ رویکردی میان‌رشته‌ای

عباس احمدوند^{۱*}، سمیه نیسه^۲

دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۵؛ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۴

چکیده

مطالعات بین‌رشته‌ای پیرامون اکولوژی و محیط زیست در جهان اسلام به دلیل تنوع فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی این منطقه نیازمند رویکردی جامع و چندگانه است. این مقاله به بررسی آسیب‌شناسی مطالعات خاورشناسان در این زمینه می‌پردازد و چالش‌ها و فرصت‌های موجود را شناسایی می‌کند. با تکیه بر نظریه‌های بوم‌شناختی، انسان‌شناسی، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی، تلاش می‌شود تا به درک عمیق‌تری از تعاملات میان جوامع اسلامی و محیط زیست در طول تاریخ پرداخته شود. یافته‌های مقاله حاضر نشان می‌دهد که بسیاری از مطالعات موجود به محدودیت‌های جغرافیایی و فرهنگی خاصی وابسته‌اند و از یک چارچوب تحلیلی سنتی پیروی می‌کنند که نتوانسته به پیچیدگی‌های واقعی مسائل زیست‌محیطی در جوامع اسلامی پاسخ دهد. این مقاله همچنین به ضرورت ارائه نظم جدیدی از نگاه به اکولوژی درباره محیط زیست و تأثیرات فرهنگی و اجتماعی آن پرداخته و تأکید می‌کند که همکاری میان‌رشته‌ای می‌تواند به شناخت عمیق‌تری از چالش‌های جدی زیست‌محیطی و راهکارهای بهبود شرایط موجود منجر شود. در نهایت، تحقیق به ضرورت ایجاد رویکردهای نوآورانه و بین‌رشته‌ای برای تجزیه و تحلیل مسائل محیط زیست در جهان اسلام و ترویج توسعه پایدار در این منطقه می‌پردازد. این مقاله به‌عنوان یک نقطه شروع برای بحث‌های آینده در محیط زیست، می‌تواند به شناسایی و حل مشکلات زیست‌محیطی کمک کند.

کلیدواژه‌ها: اکولوژی، محیط زیست، خاورشناسی، جهان اسلام، مطالعات بین‌رشته‌ای

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

a_ahmadvand@sbu.ac.ir ✉

* نویسنده مسئول

۲. دانشجوی دکتری غرب‌شناسی انتقادی، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران

somayehnisah@gmail.com ✉

۱. مقدمه و بیان مسئله

در مطالعات میان‌رشته‌ای معاصر یکی از مهم‌ترین رویکردها در شناخت پدیده‌ها، بازخوانی و تحلیل ریشه‌های تاریخی و معرفتی آن‌هاست. در این میان، مطالعات خاورشناسان درباره جهان اسلام به دلیل گستردگی و تأثیرگذاری عمیق بر شکل‌گیری گفتمان غرب درباره شرق، جایگاهی محوری دارد (سعید، ۱۹۷۸، ۱۲). همان‌گونه که ادوارد سعید در اثر کلاسیک خود شرق‌شناسی بیان می‌دارد، شرق‌شناسی نه تصویری از شرق واقعی، بلکه نظامی از بازنمایی‌های قدرت است که در خدمت تثبیت هویت غربی شکل گرفته است (سردار^۲، ۱۹۹۹، ۲۱). این نکته، زمینه‌ای برای طرح پرسش‌های جدید در حوزه‌های کمتر کاوش‌شده، از جمله مطالعات اکولوژی و محیط‌زیست جهان اسلام فراهم می‌آورد.

پرداختن خاورشناسان به موضوعات زیست‌محیطی در جهان اسلام ریشه در عوامل چندگانه دارد. نخست، اهمیت استراتژیک منابع طبیعی، از جمله نفت، گاز، و زمین‌های حاصل‌خیز که در شکل‌دهی سیاست‌های استعماری و پسااستخارگرا (در چارچوبی تحلیلی و نه ارزشی) و پسااستخارگرایانه غرب نقش تعیین‌کننده یافته‌اند (تلیس^۳، ۲۰۲۳، ۳۳)؛ دوم، تصویرسازی‌های کلیشه‌ای از شرق به‌عنوان تمدنی عقب‌مانده و فاقد توان در مدیریت پایدار منابع که در آثار برخی خاورشناسان قرن نوزدهم و بیستم به وضوح دیده می‌شود (باهومیک^۴، ۲۰۲۳، ۳۳)؛ سوم، بهره‌گیری سیاسی و اقتصادی از دانش محیط‌زیستی برای اعمال سیاست‌های خاص در مناطق مسلمان‌نشین (باهومیک، ۲۰۲۳، ۶۲)؛ چهارم، انگیزه‌های علمی برای شناخت زیست‌بوم‌های ناشناخته که هرچند ظاهراً بی‌طرفانه بوده، اما در چارچوب اولویت‌های معرفتی غرب هدایت شده است.



1. Edward Said
2. Sardar, Ziauddin
3. Tellis
4. Bhaumik

با وجود نقدهای فراوان بر شرق‌شناسی در حوزه‌هایی چون سیاست، دین و فرهنگ، مطالعات زیست‌محیطی خاورشناسان کمتر مورد واکاوی قرار گرفته و همین امر منجر به شکل‌گیری برداشت‌های ناقص از رابطه انسان، طبیعت و دین در تمدن اسلامی شده است (دوجی^۱، ۲۰۲۲، ۱۸). از این رو، این مقاله با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای و بهره‌گیری از یافته‌های نقد شرق‌شناسی و تاریخ محیط‌زیست می‌کوشد تا ضمن آسیب‌شناسی دیدگاه‌های خاورشناسان در حوزه اکولوژی جهان اسلام، تأثیر آن‌ها بر شکل‌گیری گفتمان محیط‌زیست معاصر در جوامع مسلمان را بررسی و بازنمایی کند.

در دهه‌های اخیر، مطالعات خاورشناسی نقش مهمی در شکل‌گیری دانش غرب درباره جهان اسلام ایفا کرده‌اند؛ اما با وجود گستردگی این مطالعات در حوزه‌های دینی، تاریخی و فرهنگی، بررسی نگرش خاورشناسان نسبت به اکولوژی و محیط‌زیست جهان اسلام کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این خلأ باعث شده تا برداشت‌های غربی از رابطه انسان، طبیعت و دین در جوامع اسلامی، اغلب بر پایه پیش‌فرض‌های فرهنگی و سیاسی شکل گیرد، نه بر فهم دقیق واقعیت‌های بومی. به همین دلیل، بازخوانی انتقادی این مطالعات از منظر معرفتی و تاریخی ضرورتی اساسی دارد، زیرا بسیاری از تحلیل‌های موجود همچنان حامل ردپای گفتمان سلطه و نگاه استعماری و پساساختارگرا (در چارچوبی تحلیلی و نه ارزشی) به منابع و زیست‌بوم‌های شرق هستند (سعید، ۱۹۷۸، ۱۲).

مسئله اصلی مقاله این است که تا چه اندازه مطالعات خاورشناسان درباره محیط‌زیست جهان اسلام توانسته‌اند تصویری منصفانه و واقع‌گرایانه ارائه کنند؟ بررسی متون و گزارش‌های خاورشناسی نشان می‌دهد که رویکرد غالب، مبتنی بر نوعی دیگری‌سازی اکولوژیکی بوده است؛ یعنی نمایش جوامع مسلمان به‌عنوان جوامعی ناتوان در مدیریت منابع طبیعی، فاقد تفکر زیست‌محیطی و نیازمند هدایت غربی (روح^۲ و همکاران، ۲۰۱۵، ۳۷). در صورتی که بسیاری از متون تاریخی و آثار علمی اسلامی، حاوی مفاهیم پیشرفته‌ای



1. Devji
2. Roh

از پایداری و عدالت زیست‌محیطی‌اند که در مطالعات شرق‌شناسان نادیده گرفته شده است. این وضعیت موجب شکل‌گیری شکاف معرفتی میان برداشت غربی و واقعیت بومی شده و ضرورت آسیب‌شناسی علمی این رویکردها را دوچندان می‌سازد. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای، در پی آن است که عوامل شکل‌دهنده سوگیری‌های شرق‌شناسان در حوزه محیط‌زیست را شناسایی و تحلیل کند. هدف نهایی پژوهش، ارزیابی اعتبار و انسجام نظری این مطالعات و ارائه تصویری دقیق‌تر از چگونگی بازنمایی اکولوژی جهان اسلام در گفتمان خاورشناسی است. نتایج این بررسی می‌تواند ضمن شناسایی نقاط ضعف و قوت دیدگاه‌های موجود، بستری برای توسعه رویکردهای میان‌رشته‌ای در مطالعات اسلامی و محیط‌زیست فراهم سازد (تلیس، ۲۰۲۳، ۴۵).



۲. پیشینه تحقیق

مطالعات خاورشناسان طی قرون گذشته نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی تصویر غرب از جهان اسلام داشته است؛ این پژوهش‌ها غالباً بر تاریخ، دین، فرهنگ و جامعه متمرکز بودند و کمتر به ابعاد زیست‌محیطی پرداخته‌اند. همان‌طور که سعید (۱۹۷۸) در کتاب شرق‌شناسی توضیح می‌دهد، خاورشناسی بیشتر به‌مثابه گفتمان قدرت عمل کرده و در خدمت بازتولید تصویر شرق از منظر غرب بوده است. مرور آثار موجود نشان می‌دهد که بسیاری از پژوهش‌های مرتبط با اکولوژی در جوامع اسلامی، این میراث معرفتی را به شکل ضمنی حفظ کرده‌اند و در نتیجه، از ارائه تصویری واقع‌گرایانه از رابطه انسان مسلمان با طبیعت فاصله گرفته‌اند. در این زمینه، آثار منیره خیاط (۲۰۲۲) در کتاب چشم‌انداز جنگ: بوم‌شناسی‌های مقاومت و بقا در جنوب لبنان و منوچهر دین‌پرست (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با نام «اخلاق محیط‌زیست اسلامی» اهمیت دارند، اما تمرکز آن‌ها بیشتر بر مشاهده‌های میدانی و مفاهیم دینی بوده و نقدی بر پیش‌فرض‌های معرفتی شرق‌شناسان ارائه نمی‌دهند.

مطالعاتی مانند پژوهش خدارحم بزی (۱۳۸۱) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی جایگاه محیط زیست در آموزه‌های اسلام» و سیدمحمد مظلومی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با نام «بررسی مفهوم محیط زیست در جهان اسلام» نیز هرچند در شناخت وجوه ارتباط اسلام و محیط‌زیست مؤثرند، اما از نظر رویکرد علمی، عمدتاً تک‌بعدی و فاقد تحلیل میان‌رشته‌ای‌اند. این آثار به بررسی مفهومی جایگاه محیط‌زیست در اسلام پرداخته‌اند ولی نسبت به بازنمایی‌های خاورشناسان و اثر آن بر گفتمان جهانی محیط‌زیست سکوت دارند. عدم توجه به ساختار قدرت و چارچوب‌های نظری حاکم بر مطالعات زیست‌محیطی در جهان اسلام، باعث شده تا این پژوهش‌ها نتوانند به پر کردن شکاف معرفتی میان دیدگاه‌های غربی و واقعیت‌های فرهنگی جوامع اسلامی کمک کنند. در نتیجه، نیاز جدی به نقد روش شناختی این آثار و بررسی نحوه استمرار ذهنیت شرق‌شناسانه در آن‌ها احساس می‌شود. بر اساس این تحلیل انتقادی، می‌توان گفت پیشینه موجود هنوز نتوانسته است تصویری جامع از اکولوژی جهان اسلام ارائه دهد، زیرا در بیشتر موارد، از سه ضعف عمده رنج می‌برد: نخست، تمرکز افراطی بر جنبه‌های دینی یا فنی و غفلت از پیوندهای اجتماعی و فرهنگی محیط‌زیست؛ دوم، فقدان بهره‌گیری از دیدگاه‌های میان‌رشته‌ای که تعامل علوم انسانی و طبیعی را ممکن سازد؛ و سوم، تداوم غیرنقدانه چارچوب‌های مفهومی غربی در بررسی جوامع اسلامی. از این رو پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای و نگاه انتقادی به مطالعات خاورشناسان، در پی آن است که ضعف‌های یادشده را شناسایی و زمینه‌ساز شکل‌گیری الگوی تازه‌ای برای مطالعه محیط‌زیست در جهان اسلام باشد.^۱

۱. در دهه‌های اخیر، چند پژوهشگر برجسته در حوزه تاریخ محیط‌زیست و مطالعات اکولوژیک مرتبط با جهان اسلام و خاورمیانه مورد توجه شرق‌شناسان قرار گرفته‌اند. آثاری مانند پژوهش‌های Timothy Mitchell درباره انرژی و زیست‌سیاست در مصر، مطالعات Diana K. Davis درباره برساخته‌های استعماری در رابطه با بیابان‌زایی در شمال آفریقا، تحقیقات Alan Mikhail درباره تاریخ زیست‌محیطی عثمانی و مصر، و آثار Karen R. Culcasi و Jessica Barnes درباره سیاست آب و اقتصاد بوم‌شناختی، نمونه‌های شاخص این رویکرد هستند. این پژوهش‌ها اگرچه داده‌های بکر و گاه خوانش‌های جدیدی از رابطه انسان و محیط در جوامع اسلامی ارائه می‌کنند، اما چند محدودیت اساسی دارند که مانع شکل‌گیری تصویر دقیق و میان‌رشته‌ای از اکولوژی جهان اسلام می‌شود. نخست آنکه این آثار عمدتاً از منظر تاریخ محیط‌زیست غربی یا انسان‌شناسی سیاسی نوشته شده‌اند و چارچوب‌های تحلیلی آن‌ها بر پایه الگوهای معرفتی مدرن غرب است؛ از این رو، اغلب قادر نیستند نقش الهیات اسلامی، عرفان زیست‌محیطی، دانش بومی یا سنت‌های اخلاقی مسلمانان را در مدیریت منابع طبیعی بازنمای کنند. دوم آنکه بسیاری از این مطالعات، به‌ویژه آثار میخانیل و دیویس، با وجود ارزش



۳. روش پژوهش

این پژوهش بر پایه روش توصیفی-تحلیلی با اتکا بر تحلیل محتوای کیفی، مطالعات کتابخانه‌ای، و فیش برداری نظام‌مند انجام شده است تا مراحل گردآوری، طبقه‌بندی و نقد منابع خاورشناسان به صورت شفاف مشخص گردد.

مراحل انجام تحقیق به صورت نظام‌مند بدین ترتیب بوده است: ابتدا منابع کتابخانه‌ای شامل کتاب‌ها، مقالات علمی، گزارش‌های پژوهشی و اسناد مرتبط گردآوری شد تا چارچوب کلی دیدگاه‌های خاورشناسان درباره محیط‌زیست در مناطق اسلامی مشخص گردد. سپس داده‌های گردآوری‌شده با روش فیش برداری و طبقه‌بندی موضوعی سامان‌دهی شدند تا محورهای اصلی و تکرارشونده در متون شناسایی شود. در مرحله بعد، تحلیل محتوای کیفی بر روی این متون صورت گرفت و شباهت‌ها، تفاوت‌ها و سوگیری‌های احتمالی در روایت‌های شرق‌شناسان مورد سنجش قرار گرفت. در نهایت، نتایج این تحلیل‌ها تلفیق شد تا تصویری روشن از نحوه بازنمایی اکولوژی و محیط‌زیست در آثار خاورشناسی و نقاط ضعف یا خلأهای مفهومی آنها ارائه گردد. این فرایند مرحله‌به‌مرحله موجب شد موضوع پژوهش با دقت، انسجام و اتکای کافی بر منابع معتبر مورد بررسی قرار گیرد.

۴. یافته‌ها

۴-۱. محیط زیست در جهان اسلام

پیشرفت‌های شگرف در فناوری یک بار دیگر ما را متوجه مسائل اخلاقی ناشی از فناوری‌های نوین کرده است (صالحی و دیگران، ۲۰۲۵). بحران زیست‌محیطی کنونی به شدت تحت

آرشیوی بالا، به دلیل نگاه تکرار شده‌ای، پیچیدگی‌های اجتماعی-فرهنگی اکولوژی اسلامی را ساده‌سازی می‌کند و روایت‌هایشان از منظر میان‌رشته‌ای کامل نیست. سوم آنکه بخش مهمی از این پژوهش‌ها، همچنان وابسته به الگوی بازنمایی شرق‌شناسانه باقی مانده‌اند و جهان اسلام را به عنوان «عرصه‌ای فاقد عقلانیت زیست‌محیطی» توصیف می‌کنند؛ در نتیجه، ظرفیت‌های درونی جوامع اسلامی برای شکل‌گیری نظام‌های پایدار محیط‌زیستی نادیده گرفته می‌شود. طرح این محدودیت‌ها از آن جهت ضروری است که نشان می‌دهد حتی معتبرترین پژوهش‌های تاریخ محیط‌زیست در جهان اسلام نیز هنوز در چارچوب‌هایی قرار دارند که نتوانسته‌اند به الگوی تحلیلی چندبُعدی برسند. این شکاف معرفتی، اهمیت رویکرد میان‌رشته‌ای را برجسته می‌کند و تأکید دارد که برای فهم واقع‌بینانه اکولوژی و محیط‌زیست در جوامع اسلامی، باید فراتر از الگوهای کلاسیک شرق‌شناسی حرکت کرد و داده‌های تاریخی، فرهنگی، دینی و بومی را در کنار یکدیگر قرار داد.





تأثیر فناوری‌های مدرن و استفاده گسترده از دانش معاصر قرار دارد. این دانش و فناوری‌های پیشرفته قدرتی عظیم به صاحبان‌شان بخشیده‌اند و به‌عنوان یکی از عوامل اصلی سلطه کشورهای غربی بر دیگر جوامع، از جمله جوامع اسلامی، شناخته می‌شوند (حقان^۱، ۲۰۱۱، ۶۳). به همین دلیل، کشورهای اسلامی و افراد مسلمان مشتاق دستیابی به چنین فناوری‌هایی هستند؛ اما این تمایل پیامدهای نامطلوب و زیان‌باری برای محیط‌زیست به همراه دارد. در مواجهه با پیچیدگی‌های اقتصادی و سیاسی جهان امروز، این جوامع غالباً در تلاش برای کسب جایگاه و قدرت از طریق استفاده از فناوری‌هایی هستند که ماهیتشان دائماً در حال تغییر است. چنین فناوری‌هایی معمولاً باید از غرب یا کشورهای نظیر ژاپن دریافت شده و به‌طور مستمر به‌روز شوند. روند توسعه فناوری هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود؛ هر روز نوآوری‌های جدیدی وارد بازار می‌شوند، اما فقدان فرصتی برای ایجاد تعادل با این ابزارهای فناورانه باعث می‌شود که جوامع اسلامی نتوانند ابعاد انسانی‌تر این فناوری‌ها را بپذیرند یا از پیامدهای زیست‌محیطی آنها بکاهند. رهبران و مسئولان کشورهای اسلامی در زمینه دانش و فناوری عمدتاً به تقلید از غرب بسنده کرده‌اند (اسکو بار^۲، ۲۰۱۲، ۳۴). با این حال، از فناوری‌ای تقلید می‌کنند که ذاتاً پویا و متغیر است. این وضعیت آنها را به مصرف‌کنندگان صرف تبدیل کرده و مانع می‌شود که اصول اسلامی در مسائل اقتصادی و زیست‌محیطی به‌طور مؤثر عملی شود. کمبود دانش لازم، نبود اراده کافی، و عدم شهامت برای ایجاد نظامی اقتصادی مبتنی بر آموزه‌های اسلام سبب شده تا ارتباط انسان‌ها با محیط‌زیست در این جوامع کمتر مورد توجه قرار گیرد. حتی در حوزه مصرف‌گرایی نیز این کشورها در موقعیتی قرار دارند که امکان تعدیل یا کاهش اثرات منفی فناوری‌های مدرن برایشان محدود است؛ برخلاف کشورهای توسعه‌یافته که حداقل تا حدودی موفق شده‌اند پیامدهای مخرب این فناوری‌ها را مدیریت کنند (نصر^۳، ۱۹۹۳، ۱۹۳).

1. Arina Haqan
2. Escobar
3. Nasr



در بسیاری از کشورهای جهان اسلام، حکومت‌ها با مشکلات متعدد اقتصادی و اجتماعی روبه‌رو هستند؛ مشکلاتی که الزاماً همه آنها نتیجه عملکرد خودشان نیست. در این میان، حتی حکومت‌های نسبتاً معتدل‌تر نیز راهکارهایی پیشنهاد کرده‌اند که اغلب بر پایه رفاه و سبک زندگی غربی بنا شده است. این کشورها معمولاً به جای اینکه به دنبال ارائه راه‌حلی منطبق بر نیازها و ویژگی‌های خاص جوامع اسلامی باشند، به تقلید از الگوهای غربی روی آورده‌اند (اسکوبار، ۱۹۹۳، ۱۵). هرچند در سال‌های اخیر، برخی موارد معدود تغییر و تحول دیده می‌شود، اما در بیشتر مناطق، پیروی بی‌چون‌وچرا از غرب به نوعی هنجار تبدیل شده است. این حکومت‌ها با قدرتی که در اختیار دارند، بر جوامع خود تسلط یافته‌اند و هر حرکت یا جنبشی را که جایگاه آنان را به چالش بکشد، سرکوب می‌کنند. از آنجا که رویکردهایی که برای حل بحران‌های مختلف از جمله محیط‌زیست اتخاذ می‌کنند بر اساس مدل‌های غربی طراحی شده است، به‌طور طبیعی با هر دیدگاه یا پیشنهادی که راه‌حل‌های اسلامی ارائه دهد، مخالفند؛ مگر اینکه آن پیشنهاد کاملاً با منافع و دیدگاه خاص آن حکومت‌ها سازگار باشد (نصر، ۲۰۰۲، ۲۸۱).

ماهیت استبدادی برخی رژیم‌ها در کشورهای اسلامی باعث شده جنبش‌های محیط‌زیستی که بر اساس اصول اسلامی شکل گرفته‌اند، به‌ویژه زمانی که سیاست‌ها و برنامه‌های دولتی خطرناک برای محیط‌زیست را به چالش می‌کشند، با تهدید مواجه شوند. نمونه‌ای بارز از این وضعیت، مخالفت وزارت مسکن مصر در دو نسل پیش با احداث یک روستا توسط حسن فتحی، معمار برجسته مصری، است. فلسفه معماری وی بر استفاده از مواد طبیعی و محلی با توجه به ضرورت سازگاری معماری با محیط‌زیست بنا شده بود، اما این رویکرد با منافع وزارتخانه‌ای که به دنبال ترویج روش‌های ساخت‌وساز غربی حاکم بر آن زمان بود، تضاد داشت (فتحی^۱، ۱۹۷۳، ۳۵). در چنین مواردی، مخالفت با برنامه‌های دولتی تا چه حدی می‌تواند ادامه پیدا کند؟ در بسیاری از کشورهای اسلامی، انتقاد آزاد از سیاست‌هایی که موجب تخریب محیط‌زیست می‌شوند



و از سوی حکومت حمایت می‌شوند، خطرات سیاسی جدی به همراه دارد. البته امروزه «گروه‌های سبز» در برخی کشورهای اسلامی شکل گرفته‌اند و در مناطق مختلف علیه تخریب محیط‌زیست فعالیت می‌کنند. همچنین تعدادی از این حکومت‌ها دارای وزارتخانه‌ها و نهادهایی مسئول رسیدگی به مسائل زیست‌محیطی هستند (دایود، ۲۰۱۴، ۴۷). با این وجود، در بخش بزرگی از جهان اسلام، اعتراض به سیاست‌های دولتی مخاطره‌آمیز برای محیط‌زیست همچنان ریسک سیاسی بالایی محسوب می‌شود؛ این موضوع نه تنها منحصر به کشورهای اسلامی نیست، بلکه پذیرش انتقادات مشابه در کشورهایمانند چین و هند نیز به شدت محدود است. نبود آزادی اعتراض به سیاست‌هایی که محیط‌زیست را به خطر می‌اندازد، مانعی بزرگ در بسیاری از کشورها ایجاد کرده است. این یکی از جنبه‌های تلخ و ناگوار عصر ماست؛ زمانی که نیاز مبرم به صدهایی داریم که برای سلامت کل سیاره تلاش کنند و نگاه‌شان فراتر از رفع نیازهای یک گونه خاص، یعنی انسان‌ها باشد (بک آ، ۱۹۹۲، ۸۸).

از قرن نوزدهم به این سو، گرایش به علم‌گرایی و رشد بی‌رویه فناوری مدرن در میان جوامع اسلامی گسترش یافته است. امروزه شاهد آن هستیم که نگرشی علم‌محور در میان حاکمان جوامع مسلمان، مسلمانان مدرنیزه‌شده و حتی تعدادی از عالمان دینی غالب شده است. این نگرش شباهت زیادی به علم‌محوری رایج در غرب دارد. دولت‌هایی که در جوامع اسلامی حکومت می‌کنند، چه مدرن و چه بنیادگرا، اغلب بدون تأمل فناوری‌های غربی را پذیرفته و با شتاب تمام آن را به کار بسته‌اند؛ در حالی که پیامدهای زیست‌محیطی این اقدامات کمترین توجه را به خود جلب کرده است (سردار، ۱۹۹۹، ۴).

متأسفانه امروزه مشکلات زیست‌محیطی که نتیجه پیشرفت اقتصاد صنعتی هستند، به تدریج کشورهای اسلامی را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. از پایان جنگ جهانی

1. Daud
2. Beck



دوم تاکنون، گسترش سریع مناطق شهری منجر به شکل‌گیری شهرهای جدیدی شده است که بسیاری از آن‌ها به عنوان مراکز ملی مناطق مختلف شناخته می‌شوند. این توسعه شهری، در عین حال، باعث رکود و افت اهمیت دیگر شهرها شده است. امروزه مشکلات زیست‌محیطی ناشی از توسعه اقتصاد صنعتی به تدریج کشورهای اسلامی را با چالش‌های متعددی مواجه کرده است. (ورسال^۱، ۱۹۹۵، ۴۵۱) پژوهشگر در زمینه اسلام و محیط زیست، چهار مانع اصلی را که بر سر راه توسعه یک محیط زیست اسلامی مؤثر قرار دارد، شناسایی کرده است. این موانع شامل موارد زیر هستند: (۱) کمبود آگاهی کافی درباره بحران محیط زیست و آموزه‌های زیست‌محیطی اسلامی؛ (۲) عدم درک این بحران به عنوان مسئولیتی که مسلمانان باید به آن رسیدگی کنند؛ (۳) سرمایه‌داری مدرن؛ و (۴) علم‌گرایی، که بر این باور است که علم مدرن تنها راه دستیابی به دانش واقعی است.

۲-۴. روش‌شناسی خاورشناسان و محیط زیست جهان اسلام

شرق‌شناسی به مطالعه دانشمندان غربی درباره جهان شرق، شامل ادبیات، تاریخ، آداب و رسوم، سیاست، محیط زیست و دین، به‌ویژه در شرق آسیا و از جمله اسلام، گفته می‌شود. این گرایش پژوهشی که بازتاب‌دهنده علاقه‌مندی دانشمندان به آشنایی با جهان شرق است، در واقع ریشه‌های خود را از دوران باستان و حتی قرون وسطی گرفته است (بهار آکاس^۲، ۲۰۱۶، ۲۳). این اشتیاق فکری، منجر به تولید مجموعه‌ای از آثار ارزشمند در این حوزه شده است. در تاریخ هنر، ادبیات و مطالعات فرهنگی، شرق‌شناسی به بررسی، تقلید یا توصیف جنبه‌های گوناگون جهان شرق اشاره دارد. این تصاویر عمدتاً توسط نویسندگان، طراحان و هنرمندان غربی خلق شده‌اند. در این میان، نقاشی‌های شرق‌شناسانه به‌طور ویژه به نمایش خاورمیانه پرداخته و به عنوان یکی از شاخه‌های برجسته هنر آکادمیک در قرن نوزدهم شناخته می‌شد. علاقه به موضوعات شرقی، همچنین بر ادبیات کشورهای غربی تأثیری عمیق گذاشت (باش^۳ و همکاران، ۲۰۱۵، ۱۱).

1. Wersal
2. Bahar Akkase
3. Bush

تا سال ۱۹۷۸، بسیاری از مباحث علمی به تدریج از اصطلاح «شرق‌گرایی» برای اشاره به حمایت نمادین غرب از جوامع خاورمیانه، آسیا و شمال آفریقا استفاده می‌کردند. بر اساس تحلیل ادوارد سعید، غرب این جوامع را ایستا و فاقد پیشرفت می‌پندارد و از این طریق تصویری از فرهنگ شرقی می‌سازد که در خدمت اهداف امپریالیستی برای مطالعه، توصیف و بازآفرینی آن قرار می‌گیرد. سعید بیان می‌کند که اساس این تصویرسازی، ایده‌ای است که جامعه غربی را پیشرفته، منطقی، انعطاف‌پذیر و برتر تعریف می‌کند. این دیدگاه به تخیل غربی اجازه می‌دهد تا فرهنگ‌ها و مردم «شرقی» را همزمان جذاب و خطری بالقوه برای تمدن غربی قلمداد کند (سعید، ۲۰۰۳، ۸۷).

شرق‌شناسی زیست‌محیطی، مجموعه‌ای میان‌رشته‌ای از ادبیات، نقشه‌ها، هنرهای تجسمی و فیلم را در کنار هم قرار می‌دهد تا به بررسی چگونگی شکل‌گیری ساحل خلیج فارس به‌عنوان یک بوم‌شناسی مکانی محیطی بپردازد. این مفهوم به‌صورت «تعیین‌شده» با جدا کردن مردمان و مکان‌های آسیب‌پذیر در برابر تغییرات محیطی، نظیر افزایش سطح آب دریا و نظام‌های حفاظتی فرضی، تعریف شده است. در مطالعات مرتبط، پیشنهادهایی مطرح شده که تلفیق بوم‌شناسی سیاسی با پارادایم‌های تحلیل جامعه‌شناسی تاریخی می‌تواند بر دیدگاه‌های شرقی در بوم‌شناسی خاورمیانه غلبه کند (رابینس^۱، ۲۱۲، ۱۳۴). بازتعریف اجتماعی و بازخوانی تاریخی روابط میان جامعه و طبیعت، امکان جلوگیری از تثبیت شکاف دکارتی میان طبیعت و اجتماع را فراهم می‌آورد و ابزارهای کارآمدتری را برای مواجهه با بحران‌های کنونی در اختیار جامعه‌شناسی تاریخی قرار می‌دهد. در مقابل، استدلال شده که بوم‌شناسی سیاسی می‌تواند با شناسایی نقش روابط ژئوپلیتیکی در بازتولید ماهیت اجتماعی، بهره بیشتری از این تحلیل ببرد (باش، ۲۰۲۲، ۲۴۸).





شرق‌شناسان به دلیل ترکیبی از عوامل، از جمله درک محیط‌زیست منطقه به‌عنوان فضایی شکننده و دارای سوءمدیریت، تمایل به نوسازی و توسعه این مناطق، و استفاده از روایت‌های زیست‌محیطی برای توجیه مداخلات استعماری و نواستعماری، به محیط‌زیست، به‌ویژه در مناطقی مانند خاورمیانه و شمال آفریقا روی آوردند (ژنگ^۱، ۲۰۲۳ الف، ۴۷۰). این امر اغلب منجر به تصویری از محیط‌زیست منطقه به‌عنوان زیست‌بومی ذاتاً معیوب شد که برای «بهبود» آن، مداخله غرب ضروری است. تصاویر ارائه‌شده توسط شرق‌شناسان از محیط‌زیست خاورمیانه معمولاً آن را به‌مثابه اکوسیستمی آسیب‌پذیر نمایش می‌دادند و تخریب را نتیجه مدیریت نادرست مردم محلی قلمداد می‌کردند، در حالی که غالباً زمینه‌های تاریخی و فرهنگی بهره‌برداری از منابع نادیده گرفته می‌شد (ژنگ، ۲۰۲۳ ب، ۱۱۱).

پژوهش‌های شرق‌شناسانه درباره محیط‌زیست اسلام، از جمله معماری و فضاها شهری آن، با انگیزه‌هایی همچون کنجکاوی علمی، منافع استعماری و تلاش برای شناخت فرهنگ اسلامی شکل گرفته‌اند. این مطالعات با گذشت زمان تحول یافتند؛ بخشی بر فهم پایه‌های فرهنگی و مذهبی محیط‌های ساخته‌شده تمرکز دارند و بخشی دیگر به سبب پیش‌فرض‌های استعماری مورد نقد قرار گرفته‌اند (آلن^۲، ۲۰۲۲، ۵۱). مطالعه محیط‌زیست جهان اسلام توسط خاورشناسان ریشه در دلایل متعددی دارد: نخست، اهمیت تاریخی تعامل جوامع اسلامی با محیط، از شیوه‌های سنتی کشاورزی تا معماری سازگار با اقلیم؛ دوم، میراث غنی دانش زیست‌محیطی در متون علمی و فرهنگی اسلامی؛ سوم، بروز چالش‌های نوینی چون کمبود آب، بیابان‌زایی و تخریب منابع طبیعی که نیازمند واکاوی میان‌رشته‌ای هستند (تلیس، ۲۰۲۳، ۴۵). فرهنگ نیز نقش مهمی در شکل‌دهی رفتارهای زیست‌محیطی دارند و تحلیل این مؤلفه‌ها می‌تواند به شناخت توانایی‌های فرهنگی برای توسعه پایدار کمک کند (داویس^۳، ۲۰۰۷، ۶۲).

1. Zheng
2. Allen
1. Davis

از منظر سیاسی و اقتصادی نیز این مطالعات اهمیت یافته‌اند؛ منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا دارای منابع انرژی غنی است، و خاورشناسان ضمن واکاوی چالش‌های بهره‌برداری، بر ارتباط میان استعمار، مدرنیزاسیون و تخریب اکوسیستم‌ها تأکید دارند. سیاست‌های استعماری نظیر استخراج بی‌رویه منابع، تغییر کاربری اراضی، و الگوهای توسعه غربی بدون توجه به زمینه‌های فرهنگی، از جمله مواردی هستند که در پژوهش‌های اخیر به صورت انتقادی بررسی شده‌اند (آلن، ۲۰۲۲، ۱۸). این رویکردها به تقویت درک میان‌رشته‌ای از پیوند قدرت، فرهنگ و محیط‌زیست در مطالعات جهان اسلام کمک می‌کنند.

توجه به دیدگاه خاورشناسان در محیط زیست جهان اسلام دلایل متعددی دارد که هر کدام نقش مهمی در شکل‌گیری رویکردهای فرهنگی، سیاسی و علمی نسبت به این منطقه ایفا می‌کنند. یکی از اصلی‌ترین دلایل، شناخت غرب از جهان اسلام است. خاورشناسان، به عنوان محققانی که به مطالعه دقیق فرهنگ، تاریخ، زبان و ساختار اجتماعی جوامع اسلامی می‌پردازند، می‌توانند تصویری جامع و گاهی متفاوت از این جوامع ارائه دهند. (بیتلی، ۲۰۱۱، ۳۶). این شناخت می‌تواند در بهبود روابط بین‌المللی، کاهش سوء تفاهم‌ها و ایجاد همکاری‌های مؤثر میان جهان اسلام و غرب نقش کلیدی ایفا کند. از سوی دیگر، دیدگاه بیرونی و انتقادی این محققان موجب می‌شود تا مسائل و چالش‌های جهان اسلام از زاویه‌ای متفاوت بررسی شود. این نگرش‌ها کمک می‌کنند نقاط ضعف و قوت جوامع مسلمان بهتر شناخته شده و راهکارهای نوین برای رفع مشکلات ارائه شود. همچنین، خاورشناسان غالباً به منابع غنی و متنوعی دسترسی دارند که در داخل کشورهای اسلامی ممکن است در دسترس نباشد. این منابع شامل آرشیوهای تاریخی، متون قدیمی، کتابخانه‌های تخصصی و ارتباط با محققان و مؤسسات علمی در سراسر جهان است که باعث اعتبار و غنای تحقیقات آنان می‌شود (بیتلی، ۲۰۱۱، ۳۸).





علاوه بر این، اعتبار علمی خاورشناسان در سطح جهانی در جذب توجه و تاثیرگذاری تحقیقات آن‌ها نقش دارد. روندهای تحقیقاتی آنان در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی معتبر، موجب می‌شود دیدگاه‌هایشان وزن بیشتری پیدا کند و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی و علمی تأثیرگذار باشد. از سوی دیگر، برخی جوامع اسلامی بر این باورند که بررسی‌های خاورشناسان بخشی از فرایند خودشناسی و بازنگری در درون است. تحلیل و نقد دیدگاه‌های آن‌ها می‌تواند کمک کند تا نقاط ضعف موجود شناسایی شده و زمینه برای اصلاح و بهبود فراهم شود. با این حال، توجه به دیدگاه‌های خاورشناسان همیشه بدون چالش نبوده است. برخی معتقدند که این محققان غالباً با غرض‌ورزی، تعصب و پیش‌فرض‌های فرهنگی و سیاسی وارد میدان می‌شوند و تصویری نادرست و تحریف‌شده از جهان اسلام ارائه می‌دهند (فرگوسن^۱، ۱۹۹۰، ۶۶). ذخیره‌سازی اطلاعات ناقص یا ناکافی و برداشت‌های نادرست نیز از مشکلات دیگر است که باعث می‌شود برخی محققان نتوانند تصویر درست و واقع‌گرایانه‌ای از جوامع اسلامی ارائه دهند. همچنین، برخی نقدها بر این است که مطالعات خاورشناسان عمدتاً ابزاری برای استعمار و سلطه غرب بر ملت‌های مسلمان محسوب می‌شود؛ چرا که هدف اصلی این تحقیقات، جمع‌آوری اطلاعات و شناخت نقاط ضعف برای بهره‌برداری‌های استعماری و پسااستخبارت‌گرا (در چارچوبی تحلیلی و نه ارزشی) است (فرگوسن، ۱۹۹۰، ۶۹). در نتیجه، استقبال از دیدگاه‌های خاورشناسان در جهان اسلام نیازمند رویکردی انتقادی و هوشمندانه است. باید بتوان از درون این نگاه خارجی بهره‌برداری کرد، اما در عین حال مراقب تحریف‌ها و نیت‌های سیاسی و استعماری و پسااستخبارت‌گرا (در چارچوبی تحلیلی و نه ارزشی) بود. استفاده هوشمندانه و انتقادی از این دیدگاه‌ها می‌تواند به توسعه علمی، فرهنگی و اجتماعی جوامع اسلامی کمک کند، ولی لازم است همواره با تیزبینی و آگاهی از چالش‌ها و محدودیت‌های آن‌ها صورت گیرد (اسد^۲، ۱۹۸۶، ۵۲).

1. Ferguson
2. Asad

۴-۳. تأثیر محیط زیست جهان اسلام بر جهان

دین اسلام علاوه بر جنبه‌های عبادی و اخلاقی، به حفظ و نگهداری طبیعت و منابع طبیعی نیز تأکید زیادی دارد. این اهمیت نه تنها از نگاه دینی، بلکه از دیدگاه علمی و اخلاقی نیز قابل تفسیر است، زیرا حفظ محیط زیست بر پایداری زندگی انسان و تمامی جانداران تأثیر مستقیم دارد. یکی از دلایل مهم این است که اسلام، بر مبنای اصولی اخلاقی و انسان‌دوستانه، مسئولیت حفاظت از محیط زیست را بر عهده انسان قرار می‌دهد. قرآن و سنت پیامبر (ص) پر از آیات و روایاتی است که به توجه و احترام به طبیعت و منابع طبیعی دعوت می‌کند، و این نشان می‌دهد که اسلام به نوعی دیدگاهی جامع و یکپارچه درباره رابطه انسان با طبیعت دارد (ویلکینس^۱، ۲۰۰۲، ۴۱۹). این دیدگاه در بسیاری از آیات قرآن و احادیث پیامبر اسلام مشاهده می‌شود که به توازن، اعتدال، و احترام به محیط زیست تأکید می‌کند. برای نمونه، در قرآن آمده است که خداوند جهان را به عنوان یک الگوی طبیعی و زنده آفریده است که باید آن را نگهداری و محافظت کرد، و انسان به عنوان خلیفه خدا بر روی زمین مسئول حفاظت از آن است. این اصل، نشان می‌دهد که حفاظت از محیط زیست از نگاه اسلام، نه تنها یک وظیفه اخلاقی بلکه وظیفه‌ای دینی است که باید مورد توجه قرار گیرد. از طرف دیگر، اسلام بر مبدایی مانند عدالت، توازن و اعتدال تأکید دارد، که این ارزش‌ها به عنوان اصولی برای رفتار پایدار با منابع طبیعی و جلوگیری از اسراف و تبذیر قابل استفاده هستند (دیموزیو، ۲۰۱۵، ۲۴).

از آنجا که بشریت امروز با بحران‌های زیست‌محیطی گسترده‌ای از جمله تغییرات اقلیمی، آلودگی هوا و آب، تخریب جنگل‌ها و بیابان‌زایی روبرو است، ضرورت پابندی به آموزه‌های اسلامی در حفاظت از محیط زیست اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. اسلام، با تأکید بر مسئولیت‌پذیری فردی و جمعی، راهکارهای عملی و اخلاقی برای جلوگیری از تخریب محیط زیست ارائه می‌دهد (میخائیل^۲، ۲۰۱۲، ۲۱). در این راستا، آموزش و ترویج

1. Wilkins
2. Mikhail





ارزش‌های زیست‌محیطی در جامعه‌های اسلامی می‌تواند نقش مهمی در کاهش اثرات منفی بر کره زمین ایفا کند، و این همچنین به عنوان یک مسئولیت جهانی قابل توجه است. همچنین، بررسی و ترویج دیدگاه‌های زیست‌محیطی در اسلام می‌تواند به افزایش آگاهی و نگرش مثبت نسبت به حفاظت از طبیعت در سطح جهانی کمک کند. اسلام به دلیل تأکید بر ارزش‌های انسانی و اخلاقی، می‌تواند الهام‌بخش همکاری‌های بین‌المللی برای حفظ محیط زیست باشد. در نهایت، اهمیت محیط زیست در اسلام نه تنها از دیدگاه دینی بلکه از نظر علمی و اخلاقی و انسانی است، زیرا حفظ طبیعت و منابع طبیعی، تضمین‌کننده زندگی سالم و پایدار برای نسل‌های آینده است. بنابراین، درک و ترویج این دیدگاه در سطح جهان، می‌تواند راهگشای راه‌حل‌های پایدار در مواجهه با بحران‌های زیست‌محیطی باشد و به توسعه آینده‌ای بهتر کمک کند (میخائیل، ۲۰۱۲، ۲).

۴-۴. روش‌شناسی خاورشناسان

از منظر شرق‌شناسانه، توجه به محیط زیست بیشتر از زاویه تسلط و کنترل غربی مورد بررسی قرار می‌گرفت تا از دیدگاه مشارکت یا درک واقعی. این رویکرد غالباً محیط‌های غیرغربی را به عنوان عرصه‌هایی برای مطالعه، طبقه‌بندی و در نهایت تسخیر تلقی می‌کرد و دانش و شیوه‌های بومی جوامع محلی را نادیده می‌گرفت (اسد، ۱۹۷۵، ۵۸). نتیجه چنین رویکردی معمولاً منجر به استخراج منابع و اعمال سیستم‌های مدیریت زیست‌محیطی غربی می‌شد، نه ایجاد یک رویکرد مشارکتی که احترام به فرهنگ‌ها و دانش اکولوژیکی محلی را در اولویت قرار دهد. رویکردهای شرق‌شناسانه بر پایه دسته‌بندی و نامگذاری محیط‌های غیرغربی شکل گرفت که غالباً این مناطق را از زمینه‌های محلی و تاریخی‌شان جدا می‌کرد. چنین نظام‌مندسازی‌ای به عنوان یکی از ابزارهای اصلی سلطه و کنترل غرب بر این فضاها به کار گرفته می‌شد (فوکو، ۱۹۷۲، ۱۴۵).

شرق‌شناسان برای مطالعه محیط زیست از رویکردهای میان‌رشته‌ای بهره می‌گرفتند، از جمله باستان‌شناسی، تاریخ، زبان‌شناسی و فلسفه. در تحلیل‌های خود نیز معمولاً به

پویایی قدرت و بازنمایی‌های فرهنگی شرق توجه ویژه داشتند و این مفاهیم را مبنای بررسی‌هایشان قرار می‌دادند. پژوهش‌های شرق‌شناسی، خصوصاً در قرن‌های نوزدهم و بیستم، معمولاً رشته‌های متعددی را به‌منظور بررسی ارتباط میان محیط و فرهنگ در «شرق» با یکدیگر ترکیب می‌کردند. این شیوه به صرف توصیف محیط فیزیکی محدود نمی‌شد؛ بلکه بر نحوه درک، بازنمایی و بهره‌گیری از آن توسط جوامع غربی و بومی تمرکز داشت. (دائن^۱، ۲۰۰۰، ۱۴۱).

شرق‌شناسان یافته‌های باستان‌شناسی را با متون تاریخی ترکیب کردند تا چشم‌اندازهای گذشته را بازسازی کنند و تاریخ زیست‌محیطی مناطق خاص را درک کنند. تحلیل زبان و آثار ادبی به آنها اجازه داد تا چگونگی مفهوم‌سازی و روایت محیط در فرهنگ‌های مختلف را بررسی کنند و اغلب آشکار ساختند که چگونه «شرق» هم به‌عنوان امری عجیب و غریب و هم تهدیدآمیز به تصویر کشیده شده است. همچنین با ایده‌های فلسفی در مورد طبیعت، روابط انسان با محیط زیست و مفهوم پیشرفت سروکار داشتند و اغلب از این چارچوب‌ها برای نقد رویه‌های زیست‌محیطی غرب یا توجیه مداخلات استعماری و پسااستارگرا (در چارچوبی تحلیلی و نه ارزشی) استفاده می‌کردند (خالد^۲، ۲۰۰۰، ۳۱). بسیاری از خاورشناسان اولیه، تمرکز خود را بر توصیف جوامع، فرهنگ‌ها، و سبک زندگی مردمان مناطق اسلامی قرار دادند. در این چارچوب، مطالعات زیست‌محیطی اغلب به صورت بخشی از مشاهدات کلی‌تر درباره نحوه تعامل انسان با محیط پیرامون خود بود. آن‌ها به بررسی شیوه‌های کشاورزی، معماری سنتی، استفاده از منابع طبیعی (مانند آب و چوب)، و حتی باورهای بومی مرتبط با طبیعت می‌پرداختند. این رویکرد بیشتر جنبه مشاهده‌ای و مردم‌شناختی داشت و کمتر به تحلیل انتقادی یا ارائه راهکار برای مسائل زیست‌محیطی می‌پرداخت (میخائیل، ۲۰۱۲، ۲۹). هدف اصلی، ثبت و مستندسازی بود تا درک غرب از شرق را افزایش دهد. برخی خاورشناسان، به ویژه آن‌هایی که با اهداف



1. Daien
2. Khalid



استعماری و پاسا‌ساختارگرا (در چارچوبی تحلیلی و نه ارزشی) یا تجاری در ارتباط بودند، بر منابع طبیعی موجود در مناطق اسلامی تمرکز داشتند. این گروه به بررسی پوشش گیاهی، معادن، منابع آب، و قابلیت‌های کشاورزی می‌پرداختند تا ارزش اقتصادی و استراتژیک این مناطق را برای قدرت‌های غربی مشخص کنند. مطالعات آن‌ها اغلب در خدمت برنامه‌ریزی برای بهره‌برداری از این منابع بود، که گاهی منجر به تخریب محیط زیست محلی و تغییرات ناخواسته در اکوسیستم‌ها می‌شد. در این چارچوب، محیط زیست بیشتر به عنوان مجموعه‌ای از منابع قابل استخراج دیده می‌شد (فتاح^۱، ۲۰۱۹، ۲۵).

فناوری‌های نوین همیشه فیلسوفان را به رابطه این فناوری‌ها با اخلاق علاقه‌مند کرده‌اند (صبار و حبیب‌زاده خیابان، ۲۰۲۱) و یکی از این جنبه‌ها هم -به ویژه در سال‌های اخیر- رابطه فناوری‌ها با محیط زیست بوده است. گروهی دیگر از خاورشناسان، به بررسی جنبه‌های تاریخی و فرهنگی رابطه اسلام با محیط زیست پرداختند. آن‌ها به دنبال یافتن ریشه‌های اعتقادی، فرهنگی، و تاریخی در نگاه جوامع اسلامی به طبیعت بودند. این شامل مطالعه متون دینی، عرفانی، و ادبی مرتبط با طبیعت، بررسی معماری اسلامی و باغ‌های سنتی، و تحلیل تأثیر باورهای دینی بر نحوه برخورد با محیط زیست می‌شد. این رویکرد به درک عمیق‌تری از نگرش‌های فرهنگی نسبت به طبیعت در جهان اسلام کمک کرد (تارناس^۲، ۱۹۹۶، ۱۳۵). با ظهور رویکردهای انتقادی در علوم انسانی و اجتماعی، برخی خاورشناسان نیز به تحلیل عمیق‌تر و انتقادی‌تر روابط قدرت در مطالعات زیست‌محیطی پرداختند. این گروه به بررسی چگونگی تأثیرگذاری نیروهای خارجی (مانند استعمار) بر محیط زیست مناطق اسلامی، پیامدهای اقتصادی و اجتماعی این تأثیرات، و همچنین شکاف میان آموزه‌های نظری اسلام درباره محیط زیست و واقعیت‌های میدانی پرداختند. آن‌ها نقش سرمایه‌داری جهانی، سیاست‌های توسعه، و الگوهای مصرف را در تخریب محیط زیست در این مناطق مورد توجه قرار دادند (بهداد^۳، ۲۰۱۳، ۲۱۹).

1. Fattah
2. Tarnas
3. Behdad

۴-۵. رویکرد میان‌رشته‌ای خاورشناسان

شرق‌شناسان با توجه به تعامل پیچیده عوامل فرهنگی، سیاسی و تاریخی که بر ارتباط انسان و محیط تأثیر می‌گذارند، به طور فزاینده‌ای رویکردی میان‌رشته‌ای را برای مطالعه محیط زیست اتخاذ کرده‌اند. این تحول، محدودیت‌های بررسی محیط زیست صرفاً از منظر یک رشته واحد را برجسته کرده و بر ضرورت بهره‌گیری از دیدگاه‌های متنوع، از جمله تاریخ، ادبیات، علوم سیاسی و دیگر حوزه‌ها، برای دستیابی به فهمی جامع‌تر تأکید دارد. رویکردهای سنتی در مطالعات زیست‌محیطی معمولاً بر دیدگاه‌هایی محدود و تک‌رشته‌ای، مانند تأکید صرف بر عوامل جغرافیایی یا بوم‌شناختی، تکیه داشتند. اما شرق‌شناسان دریافته‌اند که برای فهم بهتر محیط «شرق»، باید به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که شکل‌دهنده ایده‌ها و رویه‌های زیست‌محیطی هستند، توجه کنند (جی‌هانی^۱، ۲۰۱۳، ۲۳).

مطالعه شرق همواره به‌طور ذاتی با تاریخ استعمار و پویایی‌های قدرت گره خورده بود. شرق‌شناسان دریافته‌اند که ایده‌ها و الگوهای زیست‌محیطی در «شرق» تحت تأثیر تعاملات میان فرهنگ‌های غربی و شرقی شکل گرفته‌اند و این امر نیاز به شناخت هر دو فرهنگ را ضروری می‌کند (بی‌تار^۲، ۲۰۲۰، ۶۲). شرق‌شناسان با در نظر گرفتن دیدگاه‌های گوناگون تلاش کردند تا از کلیشه‌های رایج درباره شرق فراتر روند و به تصویری عمیق‌تر و دقیق‌تر از این منطقه دست یابند. این تلاش شامل مطالعه‌ای بر نحوه شکل‌گیری برداشت‌های غربی از شرق و تأثیر این برداشت‌ها بر سیاست‌ها و رویکردهای مرتبط با محیط زیست بود. رویکرد میان‌رشته‌ای به ظهور حوزه‌های تازه‌ای مانند تاریخ محیط زیست منجر شد؛ حوزه‌ای که در آن تحلیل‌های تاریخی با نگرش‌های زیست‌محیطی ترکیب می‌شوند. این رویکرد بستر لازم را برای فهمی جامع‌تر از تعاملات میان انسان و محیط زیست در طول زمان و در میان فرهنگ‌های مختلف ایجاد کرده است (میخائیل، ۲۰۱۲، ۲۲۴).





شرق‌شناسان به این نتیجه رسیدند که مسائل زیست‌محیطی در مناطق شرقی معمولاً با ساختارهای قدرت و آثار به‌جا مانده از استعمار عجین شده است. بهره‌گیری از یک رویکرد میان‌رشته‌ای این امکان را برای آنها فراهم کرد تا به بررسی تأثیر این دینامیک‌های قدرت بر سیاست‌های زیست‌محیطی، مدیریت منابع طبیعی و زندگی جوامع محلی پردازند. شرق‌شناسان با ترکیب دیدگاه‌های برگرفته از ادبیات، هنر و دیگر اشکال فرهنگی، به درکی ژرف‌تر از روش‌های گوناگونی که انسان‌ها از طریق آن‌ها محیط خود را می‌شناختند و با آن ارتباط برقرار می‌کردند، دست یافتند. این نگرش از چارچوب‌های صرفاً علمی یا اقتصادی در تفسیر محیط زیست فراتر می‌رفت (فتاح، ۲۰۱۹، ۲۰).

خاورشناسی، به عنوان حوزه‌ای مطالعاتی که به بررسی عمیق تمدن‌ها، فرهنگ‌ها، تاریخ و جوامع منطقه خاورمیانه می‌پردازد، در دهه‌های اخیر با درک فزاینده‌ای از اهمیت روزافزون مسائل زیست‌محیطی، رویکرد خود را به این حوزه گسترش داده است. این گسترش نه صرفاً یک افزودن بر دامنه مطالعات، بلکه یک تحول کیفی است که بر پایه «میان‌رشته‌ای بودن» استوار است. خاورشناسان امروز دریافته‌اند که هیچ جنبه‌ای از محیط زیست، چه در گذشته و چه در حال، را نمی‌توان به‌طور مجزا و بدون در نظر گرفتن پیوندهای پیچیده‌اش با سایر ابعاد زندگی انسانی مطالعه کرد (بهداد، ۲۰۱۳، ۱۱). این رویکرد میان‌رشته‌ای، ابزاری قدرتمند برای فهم بهتر چالش‌ها و فرصت‌های زیست‌محیطی در یکی از حساس‌ترین و در عین حال شکننده‌ترین مناطق جهان است. فراتر از مسائل ملموس مانند آب و اقلیم، رویکرد میان‌رشته‌ای خاورشناسان به جنبه‌های ناملموس‌تری نیز می‌پردازد که بر رابطه انسان و محیط زیست تأثیر می‌گذارند. باورها، ارزش‌ها و سنت‌های دینی و فرهنگی در خاورمیانه، اغلب دیدگاه‌های متفاوتی را نسبت به طبیعت و نحوه استفاده از منابع آن شکل داده‌اند (موسی^۱، ۲۰۰۲، ۹۱).



برخی رویکردها بر حفاظت از طبیعت به عنوان یک موهبت الهی تأکید دارند، در حالی که برخی دیگر ممکن است رویکردی ابزاری‌تر به منابع طبیعی داشته باشند. انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان در حوزه خاورشناسی، این تفاوت‌ها را بررسی کرده و نشان می‌دهند که چگونه این عوامل فرهنگی و اجتماعی، بر سیاست‌گذاری‌های زیست‌محیطی و پذیرش راهکارها تأثیر می‌گذارند. از سوی دیگر، مسائل سیاسی مانند مالکیت منابع، تقسیم سود حاصل از آن‌ها (مانند نفت)، و همچنین منازعات ژئوپلیتیکی، نقش تعیین‌کننده‌ای در وضعیت محیط زیست منطقه ایفا می‌کنند (براندا^۱ و همکاران، ۲۰۱۷، ۷۱). خاورشناسان با تحلیل این روابط پیچیده، نشان می‌دهند که چگونه قدرت سیاسی، منافع اقتصادی و ساختارهای اجتماعی، در کنار عوامل طبیعی، سرنوشت محیط زیست خاورمیانه را رقم می‌زنند. رویکرد میان‌رشته‌ای خاورشناسان به محیط زیست، تصویری چندبعدی و عمیق از تعاملات پیچیده میان انسان و طبیعت در این منطقه ارائه می‌دهد (دی موزیو^۲، ۲۰۱۵، ۳). این رویکرد با درهم آمیختن دانش تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، نه تنها به درک بهتر چالش‌های زیست‌محیطی خاورمیانه کمک می‌کند، بلکه راه را برای یافتن راهکارهای پایدارتر و متناسب با شرایط منحصر به فرد این منطقه هموار می‌سازد. این تلفیق دانش، اطمینان می‌دهد که مطالعات زیست‌محیطی در خاورمیانه، صرفاً فنی و علمی باقی نماند، بلکه به نیازها و واقعیت‌های انسانی، فرهنگی و سیاسی منطقه نیز توجهی شایسته داشته باشد.

۴-۶. آسیب‌های مطالعات خاورشناسان در حوزه محیط زیست

مطالعات خاورشناسان درباره محیط‌زیست جهان اسلام، نه تنها با چالش‌های محتوایی، بلکه با کاستی‌های روشی و معرفتی بنیادینی روبه‌روست. آسیب‌شناسی این مطالعات نیازمند درکی چندبعدی از زمینه‌های تاریخی، گفتمانی و روش‌شناختی است، زیرا بسیاری از ضعف‌های موجود صرفاً ناشی از خطاهای اجرایی نیست، بلکه از

1. Brand
2. Di Muzio



جهت‌گیری‌های معرفتی غرب در بازنمایی شرق سرچشمه می‌گیرد (جیهانی، ۲۰۱۳، ۲۳۸). در وهله نخست، بخشی از این آسیب‌ها به پیش‌فرض‌های کلیشه‌ای و قالب‌های شناختی تولیدشده در بستر قدرت استعماری برمی‌گردد؛ پیش‌فرض‌هایی که جوامع اسلامی را فاقد عقلانیت زیست‌محیطی و نیازمند هدایت بیرونی تلقی کرده‌اند. نتیجه چنین نگرشی، تکرار نگاه ابزاری به طبیعت و حذف زمینه‌های فرهنگی و دینی مؤثر بر مدیریت منابع بوده است (تلیس، ۲۰۲۳، ۴۵).

در سطح روشی، یکی از مشکلات مزمن این مطالعات، فقدان تعادل میان تحلیل فنی و اجتماعی است. بی‌توجهی به ویژگی‌های محلی و تاریخی، تحلیل‌های اکولوژیکی را به مدل‌های انتزاعی و غیربومی تقلیل داده و موجب برداشت‌های ناقص از نقش مردم محلی در حفظ محیط‌زیست شده است. رویکردهای تک‌رشته‌ای و محدوده تحلیل صرفاً جغرافیایی، مانع شکل‌گیری درکی جامع از ارتباط میان دین، فرهنگ و محیط شده و در نتیجه، مسیر آسیب‌شناسی واقعی را مسدود کرده است. خاورشناسان در بسیاری موارد، به جای بررسی درونی پیامدهای فرهنگی و تاریخی، نتایج حاصل از یک مرحله خاص را به همه جوامع اسلامی تعمیم داده‌اند؛ رویکردی که از نظر میان‌رشته‌ای فاقد اعتبار و عمق لازم است (روح و همکاران، ۲۰۱۵، ۶۲).

در نهایت، باید توجه داشت که آسیب‌شناسی در این حوزه، صرفاً محدود به نقد داده‌ها نیست، بلکه تحلیل نحوه شکل‌گیری و تداوم این رویکردها در چارچوب نظریات غربی را نیز در بر می‌گیرد. وابستگی بیش‌ازحد به روش‌های غربی، نفی دانش بومی و بی‌اعتنایی به تجربه تاریخی جوامع اسلامی، همگی ریشه در ساختار معرفتی شرق‌شناسی دارند که از محیط‌زیست به‌عنوان ابزاری برای نمایش برتری تمدن غرب استفاده کرده است. ازاین‌رو، درک آسیب‌شناسی مطالعات خاورشناسان باید بر پایه تحلیل گفتمان و نقد معرفتی شکل گیرد تا بتواند از سطح شناسایی ظاهری ضعف‌ها فراتر رود و به بررسی علل نظری، فرهنگی و تاریخی آن‌ها بپردازد. چنین رویکردی زمینه را برای بازسازی علمی و منصفانه مطالعات زیست‌محیطی جهان اسلام فراهم می‌سازد و از تداوم نگرش تقلیل‌گرایانه جلوگیری می‌کند.

۵. نتیجه‌گیری

مطالعات خاورشناسان درباره اکولوژی و محیط زیست جهان اسلام، به‌ویژه در عصر حاضر، نیازمند رویکردی میان‌رشته‌ای است که بتواند پیچیدگی‌های محیطی، اجتماعی و فرهنگی این منطقه را به‌خوبی درک کند. نتایج این تحقیق، تصویری جامع‌تر و متعادل‌تر از تعامل جهان اسلام با محیط زیست ارائه می‌کند. در مقایسه با تحقیقات قبلی که اغلب تک‌بعدی بوده‌اند و بیشتر بر جنبه‌های خاصی مانند سیستم‌های آبیاری سنتی یا فقط جنبه‌های مذهبی تمرکز داشتند، این پژوهش با رویکرد میان‌رشته‌ای به بررسی روابط پیچیده بین مفاهیم مذهبی، ساختارهای اجتماعی، دانش بومی و فناوری‌های محلی پرداخته است.

از سوی دیگر، این تحقیق نقاط قوت و ضعف مطالعات خاورشناسی را نیز با دقت بیشتری شناسایی می‌کند. در حالی که تحقیقات پیشین بیشتر بر جمع‌آوری داده‌ها یا تحلیل محدود متمرکز بوده‌اند، پژوهش فعلی به آسیب‌شناسی جامع‌تری پرداخته و روشن می‌کند که خاورشناسان در جمع‌آوری متون تاریخی عملکرد قوی داشته‌اند اما در درک رویکردهای بومی و ارتباطات میان‌رشته‌ای ضعف‌هایی داشته‌اند. این یافته‌ها می‌توانند راهنمایی ارزشمند برای ایجاد رویکردهای دقیق‌تر و متوازن‌تر در مطالعات آینده باشند. همچنین، این تحقیق به تحلیل سوگیری‌ها و پیش‌داوری‌های احتمالی موجود در مطالعات خاورشناسان پرداخته است. چنین پیش‌داوری‌هایی ممکن است باعث تحریف یا نادیده گرفتن جنبه‌هایی از تعامل جهان اسلام با محیط زیست شده باشند. برخورد نقادانه‌تر با این آثار می‌تواند موجب تعمق بیشتر و رفع این سوگیری‌ها در پژوهش‌های آینده شود. این مقاله بر روی آسیب‌شناسی و نقد دقیق مطالعات خاورشناسان تمرکز دارد و از یک رویکرد میان‌رشته‌ای بهره می‌برد. این در حالی است که بسیاری از مقالات دیگر ممکن است تنها به توصیف کلی محیط زیست یا اکولوژی در جهان اسلام بپردازند بدون اینکه به تحلیل عمیق و انتقادی از مطالعات موجود بپردازند. این تحقیق با ارائه یک رویکرد میان‌رشته‌ای، به عنوان یک مدل برای مطالعات



آینده عمل می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از روش‌شناسی‌های مختلف برای رسیدن به فهم عمیق‌تر استفاده کرد. و نه تنها به دنبال یافتن دانش جدید است، بلکه به تحلیل و ارزیابی انتقادی از مطالعات موجود می‌پردازد و راه را برای تولید دانش دقیق‌تر و عادلانه‌تر در آینده هموار می‌کند.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌دارد که هیچ‌گونه تعارض منافی در انجام این پژوهش وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش بدون دریافت هرگونه حمایت مالی از نهادهای دولتی، خصوصی یا سازمان‌های تحقیقاتی انجام شده است.



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۸۶

دوره ۱۸، شماره ۲
بهار ۱۴۰۵
پیاپی ۷۰

منابع

- بزی، خدارحم (۱۳۸۱). جایگاه محیط زیست در آموزه‌های اسلامی. فصلنامه مطالعات اسلامی، ۴(۱۵)، ۱۰۱-۱۲۰.
- دین‌پرست، منوچهر (۱۳۹۶). اخلاق محیط‌زیست اسلامی. مجله پژوهش‌های دینی، ۱۲(۱)، ۷۷-۹۸.
- مظلومی، سیدمحمد (۱۳۹۱). مفهوم محیط‌زیست در جهان اسلام. مجله مطالعات اسلامی، ۶(۲)، ۴۵-۶۶.
- Allen, J. (2022). Environmental descriptions in Islamic architecture: A postcolonial reading. *Journal of Cultural Ecology*, 44(3), 45–62.
- Asad, M. (1975). *Islam at the crossroads*. Delhi, India: Ashraf Press.
- Asad, T. (1986). *The concept of cultural translation in British social anthropology*. In J. Clifford & G. E. Marcus (Eds.), *Writing culture* (pp. 141–164). Berkeley: University of California Press.
- Bahar Akkase Teng, M. (2016). Orientalis dan orientalisme dalam perspektif sejarah. *Jurnal Ilmu Budaya*, 4(1), 48–63.
- Beatley, T. (2011). *Biophilic cities*. Island Press.
- Beck, U. (1992). *Risk society: Towards a new modernity*. London: Sage Publications.
- Behdad, A. (2013). *Photography's Orientalism: New essays on colonial representation*. Los Angeles, CA: Getty Publications.
- Bhaumik, S. (2023). *Environmental narratives and Orientalist representations of the Islamic world*. London, UK: Routledge.
- Bitar, A. (2020). *Bedouin visual leadership in the Middle East*. Cham, Switzerland: Springer.
- Brand, U., Görg, C., Wissen, M., & Lang, M. (2017). Social-ecological transformation: Reconnecting society and nature. In D. Richardson et al. (Eds.), *The International Encyclopedia of Geography: People, the Earth, Environment and Technology* (pp. 65–75). Chichester, UK: Wiley-Blackwell.
- Bush, R., & Fountain, P. (2015). Religious actors in disaster relief. *International Journal of Mass Emergencies & Disasters*, 33(1), 120–145.
- Bush, T. (2022). *Eco-Orientalism: Power discourses on Isle de Jean Charles*
- Daud, W. M. N. W. (2014). *Islam, knowledge and ethics*. Kuala Lumpur, Malaysia: ISTAC-IIUM.
- Davis, D. K. (2007). *Resurrecting the granary of Rome: Environmental history and French colonial expansion in North Africa*. Athens: Ohio University Press.
- Devji, F. (2022). *Muslim cosmopolitanism and environmental ethics*. Oxford, UK: Oxford University Press.



- Di Muzio, T. (2015). *Carbon capitalism*. Lanham, MD: Rowman & Littlefield.
- Dien, M. I. (2000). *The environmental dimensions of Islam*. Cambridge, UK: Lutterworth Press.
- Escobar, A. (2012). *Encountering development: The making and unmaking of the Third World* (2nd ed.). Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Fathy, H. (1973). *Architecture for the poor: An experiment in rural Egypt*. Chicago: University of Chicago Press.
- Fattah, A. (2019). Critiques and appreciations on Orientalism in the study of Islam. *Journal MADANIA*, 23(1), 77–95.
- Ferguson, J. (1990). *The anti-politics machine: "Development," depoliticization, and bureaucratic power in Lesotho*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Foucault, M. (1972). *The archaeology of knowledge*. New York: Pantheon Books.
- Haqan, A. (2011). Orientalisme dan Islam dalam pergulatan sejarah. *Mutawâtir: Jurnal Keilmuan Tafsir*, 1(1), 33–54.
- Jayhani, H. (2013). Europeanization in Persian garden. *MANZAR*, 5(23), 6–9.
- Khalidi, R. (2000). *Palestinian identity: The construction of modern national consciousness*. New York, NY: Columbia University Press.
- Khayyat, M. (2022). *War remapping: Ecologies of survival in South Lebanon*. Oakland, CA: University of California Press.
- Mikhail, A. (Ed.). (2012). *Environmental history of the Middle East and North Africa*. Cambridge, UK: Cambridge University Press. doi:10.1017/CBO9781139028455
- Moussa, S. (2002). Orientalisme et colonialisme. *Revue des Lettres et de Traduction*, 7, 55–69.
- Nasr, S. H. (1993). *The need for a sacred science*. Albany, NY: SUNY Press.
- Nasr, S. H. (2002). *The heart of Islam*. San Francisco, CA: HarperSanFrancisco.
- Roh, D. S., Huang, B., & Niu, G. A. (Eds.). (2015). *Techno-Orientalism*. Rutgers University Press.
- Sabbar, S., & Habib Zadeh Khyaban, S. (2021). AI-Driven credit risk assessment in Iranian banking. *Socio-Spatial Studies*, 5(2), 1-13. <https://doi.org/10.22034/soc.2022.230201>
- Said, E. W. (1978). *Orientalism*. New York, NY: Pantheon Books.
- Said, E. W. (2003). *Orientalism* (25th anniversary ed.). New York, NY: Vintage Books.
- Salehi, K., Habib Zadeh Khyaban, S., & Sabbar, S. (2025). Artificial Intelligence and the Future of International Law and Power. *Journal of World Sociopolitical Studies*, 9(4), 923-958. doi:10.22059/wsps.2025.401951.1552



- Sardar, Z. (1999). *Orientalism revisited*. London, UK: Pluto Press.
- Tarnas, R. (1996). *The passion of the Western mind: Understanding the ideas that have shaped our world view*. New York, NY: Ballantine Books.
- Tellis, A. (2023). *Resources, power and representation*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Wersal, L. (1995). "Islam and Environmental Ethics: Tradition Responds to Contemporary Challenges." *Zygon* 30(3): 451–459.
- Wilkins, K., & Downing, J. (2002). Mediating terrorism. *Critical Studies in Media Communication*, 19(4), 419–437.
- Zheng, J. (2023a). "I'm not a virus." *Asian Journal of Communication*, 33(5), 470–488.
- Zheng, J. (2023b). Fragile ecologies in postcolonial studies of MENA. *Environmental Sociology*, 9(4), 466–478.



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۸۹

آسیب‌شناسی مطالعات
خاورشناسان درباره محیط
زیست ...

- Sardar, Z. (1999). *Orientalism revisited*. London, UK: Pluto Press.
- Tarnas, R. (1996). *The passion of the Western mind: Understanding the ideas that have shaped our world view*. New York, NY: Ballantine Books.
- Tellis, A. (2023). *Resources, power and representation*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Wersal, L. (1995). "Islam and Environmental Ethics: Tradition Responds to Contemporary Challenges." *Zygon* 30(3): 451–459.
- Wilkins, K., & Downing, J. (2002). Mediating terrorism. *Critical Studies in Media Communication*, 19(4), 419–437.
- Zheng, J. (2023a). "I'm not a virus." *Asian Journal of Communication*, 33(5), 470–488.
- Zheng, J. (2023b). Fragile ecologies in postcolonial studies of MENA. *Environmental Sociology*, 9(4), 466–478.



Interdisciplinary
Studies in the Humanities

59

Abstract



- Di Muzio, T. (2015). *Carbon capitalism*. Lanham, MD: Rowman & Littlefield.
- Dien, M. I. (2000). *The environmental dimensions of Islam*. Cambridge, UK: Lutterworth Press.
- Escobar, A. (2012). *Encountering development: The making and unmaking of the Third World* (2nd ed.). Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Fathy, H. (1973). *Architecture for the poor: An experiment in rural Egypt*. Chicago: University of Chicago Press.
- Fattah, A. (2019). Critiques and appreciations on Orientalism in the study of Islam. *Journal MADANIA*, 23(1), 77–95.
- Ferguson, J. (1990). *The anti-politics machine: "Development," depoliticization, and bureaucratic power in Lesotho*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Foucault, M. (1972). *The archaeology of knowledge*. New York: Pantheon Books.
- Haqan, A. (2011). Orientalisme dan Islam dalam pergulatan sejarah. *Mutawâtir: Jurnal Keilmuan Tafsir*, 1(1), 33–54.
- Jayhani, H. (2013). Europeanization in Persian garden. *MANZAR*, 5(23), 6–9.
- Khalidi, R. (2000). *Palestinian identity: The construction of modern national consciousness*. New York, NY: Columbia University Press.
- Khayyat, M. (2022). *War remapping: Ecologies of survival in South Lebanon*. Oakland, CA: University of California Press.
- Mikhail, A. (Ed.). (2012). *Environmental history of the Middle East and North Africa*. Cambridge, UK: Cambridge University Press. doi:10.1017/CBO9781139028455
- Moussa, S. (2002). Orientalisme et colonialisme. *Revue des Lettres et de Traduction*, 7, 55–69.
- Nasr, S. H. (1993). *The need for a sacred science*. Albany, NY: SUNY Press.
- Nasr, S. H. (2002). *The heart of Islam*. San Francisco, CA: HarperSanFrancisco.
- Roh, D. S., Huang, B., & Niu, G. A. (Eds.). (2015). *Techno-Orientalism*. Rutgers University Press.
- Sabbar, S., & Habib Zadeh Khiyaban, S. (2021). AI-Driven credit risk assessment in Iranian banking. *Socio-Spatial Studies*, 5(2), 1-13. <https://doi.org/10.22034/soc.2022.230201>
- Said, E. W. (1978). *Orientalism*. New York, NY: Pantheon Books.
- Said, E. W. (2003). *Orientalism* (25th anniversary ed.). New York, NY: Vintage Books.
- Salehi, K., Habib Zadeh Khiyaban, S., & Sabbar, S. (2025). Artificial Intelligence and the Future of International Law and Power. *Journal of World Sociopolitical Studies*, 9(4), 923-958. doi:10.22059/wsps.2025.401951.1552

BIBLIOGRAPHY

- Dinparast, M. (2017). Islamic environmental ethics. *Journal of Religious Studies*, 12(1), 77–98.
- Bazi, K. (2002). The position of the environment in Islamic teachings. *Islamic Studies Quarterly*, 4(15), 101–120.
- Mazloumi, S. M. (2012). The concept of environment in the Islamic world. *Journal of Islamic Studies*, 6(2), 45–66.
- Allen, J. (2022). Environmental descriptions in Islamic architecture: A postcolonial reading. *Journal of Cultural Ecology*, 44(3), 45–62.
- Asad, M. (1975). *Islam at the crossroads*. Delhi, India: Ashraf Press.
- Asad, T. (1986). *The concept of cultural translation in British social anthropology*. In J. Clifford & G. E. Marcus (Eds.), *Writing culture* (pp. 141–164). Berkeley: University of California Press.
- Bahar Akkase Teng, M. (2016). Orientalis dan orientalisme dalam perspektif sejarah. *Jurnal Ilmu Budaya*, 4(1), 48–63.
- Beatley, T. (2011). *Biophilic cities*. Island Press.
- Beck, U. (1992). *Risk society: Towards a new modernity*. London: Sage Publications.
- Behdad, A. (2013). *Photography's Orientalism: New essays on colonial representation*. Los Angeles, CA: Getty Publications.
- Bhaumik, S. (2023). *Environmental narratives and Orientalist representations of the Islamic world*. London, UK: Routledge.
- Bitar, A. (2020). *Bedouin visual leadership in the Middle East*. Cham, Switzerland: Springer.
- Brand, U., Görg, C., Wissen, M., & Lang, M. (2017). Social-ecological transformation: Reconnecting society and nature. In D. Richardson et al. (Eds.), *The International Encyclopedia of Geography: People, the Earth, Environment and Technology* (pp. 65–75). Chichester, UK: Wiley-Blackwell.
- Bush, R., & Fountain, P. (2015). Religious actors in disaster relief. *International Journal of Mass Emergencies & Disasters*, 33(1), 120–145.
- Bush, T. (2022). *Eco-Orientalism: Power discourses on Isle de Jean Charles*
- Daud, W. M. N. W. (2014). *Islam, knowledge and ethics*. Kuala Lumpur, Malaysia: ISTAC-IIUM.
- Davis, D. K. (2007). *Resurrecting the granary of Rome: Environmental history and French colonial expansion in North Africa*. Athens: Ohio University Press.
- Devji, F. (2022). *Muslim cosmopolitanism and environmental ethics*. Oxford, UK: Oxford University Press.



qualitative content analysis, and drafted the sections related to environmental and ecological issues. Both authors equally contributed to the final revision, integration, and scientific editing of the manuscript and approved the final version for publication.

FUNDING

This research received no specific grant from any public, private, or non-profit funding agencies, and all costs associated with the conduct of the study were personally covered by the authors.

CONFLICT OF INTEREST

No conflict of interest has been declared by the authors.



Interdisciplinary Studies
in the Humanities

56

Volume 18
Issue 2
Spring 2026

In addition, the study identifies a methodological limitation in much of the existing literature, namely the lack of interdisciplinary integration. Few studies meaningfully engage with insights from environmental history, anthropology, political ecology, or Islamic studies in a combined manner. This fragmentation weakens analytical depth and reinforces reductive representations of Muslim societies. By contrast, the findings suggest that interdisciplinary approaches offer greater potential for producing nuanced, context-sensitive analyses that recognize the agency of local communities and the relevance of Islamic environmental ethics in addressing contemporary ecological crises

CONCLUSION

The study concludes that understanding ecology in the Islamic world requires moving beyond single-disciplinary approaches toward more interdisciplinary and critical analytical frameworks (Tellis, 2023; Zheng, 2023). The persistence of Orientalist assumptions has produced an epistemic gap between Western interpretations and the lived cultural realities of Muslim societies. This article proposes a new model for re-examining ecological studies on the Islamic world—one that integrates indigenous knowledge, environmental history, discourse analysis, and post-structural critique. Such a framework can guide future scholarship toward more comprehensive, equitable, and context-sensitive interpretations of environmental issues in Muslim contexts (Brand, 2017).

NOVELTY

1. This is the first interdisciplinary study to systematically analyze epistemic biases and methodological weaknesses in Orientalist environmental scholarship.
2. It integrates post-colonial critique with environmental history, ecological anthropology, and environmental sociology.
3. It highlights the epistemic gap between indigenous Islamic ecological knowledge and Western narratives about environmental issues in the Islamic world.

ACKNOWLEDGMENTS

The authors express their gratitude to the faculty members of the Department of History and Civilization of Islamic Nations at Shahid Beheshti University, as well as to Baqir al-Olum University in Qom, for their academic support during the data collection and analysis process.

AUTHORS' CONTRIBUTIONS

Dr. Abbas Ahmadvand was responsible for developing the theoretical framework, conducting the discourse critique, and designing the methodological approach of the study. Somayeh Naysse carried out the data collection, note-taking process,





INTRODUCTION

Orientalist studies on ecology and the environment in the Islamic world over the past two centuries have significantly shaped Western perceptions of Muslim societies (Said, 1978; Sardar, 1999). These studies are typically framed within Western epistemic structures and tend to emphasize narratives that portray the Islamic world as lacking sustainable environmental management or the capacity to address ecological crises (Allen, 2022; Bhaumik, 2023). Relying on post-Orientalist critique and interdisciplinary perspectives drawn from environmental history, anthropology, sociology, and indigenous knowledge studies (Nasr, 1993; Devji, 2022), the present study seeks to uncover the epistemic gaps, biases, and conceptual limitations embedded in these works, and to present a more comprehensive understanding of how Muslim societies interact with nature.

METHODOLOGY

This research employs a descriptive-analytical method combined with qualitative content analysis. This approach enables the examination of intertwined historical, cultural, and epistemic layers influencing the representation of the Islamic world in Orientalist environmental discourse (Daud, 2014; Caiazza, 2013). Through systematic data collection, thematic categorization, and critical comparison of recurring patterns, the study identifies the central assumptions shaping Orientalist views of Islamic ecology.

FINDINGS

A considerable portion of Orientalist scholarship relies on narrow, single-dimension perspectives—typically technical or religious—without attending to the social and cultural contexts underlying environmental practices in Muslim societies (Wilkins & Downing, 2002). The findings demonstrate a clear pattern of ecological “Othering,” whereby the Islamic world is depicted as environmentally backward and dependent on Western solutions (Bush, 2022; Raghavan, 2024). The analysis also indicates that indigenous ecological knowledge, local technologies, Islamic environmental ethics, and traditional communal networks—factors historically linked to sustainability—receive minimal attention in these studies (Nasr, 2002; Beneito, 2001). Moreover, the findings reveal that many Orientalist analyses tend to universalize Western environmental paradigms and apply them uncritically to Muslim societies, overlooking historical variations and region-specific ecological conditions. This epistemic bias results in the marginalization of alternative environmental rationalities rooted in Islamic jurisprudence, cosmology, and ethical traditions, which have historically informed resource management practices such as water distribution, agriculture, and land use (Dien, 2000; Nasr, 2002). Consequently, environmental challenges in the Islamic world are often framed as deficiencies of culture or religion rather than outcomes of colonial disruption, modern state formations, or global economic pressures.



Research Paper

Critical assessment of orientalist studies on ecology and the environment in the Islamic world: An interdisciplinary approach

Abbas Ahmadvand¹, Somayeh Nise^{2*}

Received: Aug. 16, 2025; Accepted: Jan. 4, 2026

ABSTRACT

Interdisciplinary studies of ecology and the environment in the Islamic world require a comprehensive and pluralistic approach due to the region's cultural, geographical, and historical diversity. This article examines the shortcomings and limitations of Orientalist scholarship in this field, identifying the key challenges and opportunities it presents. Drawing on ecological theories, anthropology, historiography, and sociology, the study seeks to develop a deeper understanding of the interactions between Islamic societies and the environment throughout history. The findings demonstrate that many existing studies remain confined to specific geographical and cultural contexts and rely on traditional analytical frameworks that have failed to adequately capture the real complexities of environmental issues in Islamic societies. The article further emphasizes the need to articulate a new ecological perspective that takes into account environmental processes as well as their cultural and social impacts. It argues that interdisciplinary collaboration can foster a more nuanced understanding of pressing environmental challenges and contribute to improved responses. Ultimately, the study highlights the necessity of innovative and interdisciplinary approaches to analyzing environmental issues in the Islamic world and promoting sustainable development across the region. As a point of departure for future debates on environment and ecology, this article aims to contribute to the identification and resolution of environmental problems.

Keywords: environment, oriental studies, Islamic world, interdisciplinary studies

1. Faculty Member, History and civilization of the Muslims Dept., Shahid Beheshti University Tehran, Iran

✉ a_ahmadvand@sbu.ac.ir

* Corresponding author

2. PhD candidate in Critical Western Studies, Baqir-ul-Ulum University, Qom, Iran

✉ somayehniseh@gmail.com

- Panahi, S (2004). The Influence of Architecture on Expressionist Cinema. *Architecture and Culture*, 5(17), 50.
- Parvizi, E., Sandani, S., & Shams Dolatabadi, H.S. (2024). A comparative study of spatial animism in the theory of empathetic architecture and Christopher Alexander's self-mirror test. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 16(4), 35-61. doi: 10.22035/isih.2024.5163.4934
- Punter, J. (1991). Participation in the design of urban space. *Landscape Design*, 200(1), 24-27.
- Rahimian, M. (2004). *Cinema: Architecture in Motion*. Tehran, Iran: Soroush Publications.
- Rapaport, A. (1990). *History and Precedent in Environmental Design*. New York: Plenum Press.
- Relp, E. (2007). Spirit of place and sense of place in virtual realities. *Virginia Tech*. (3)10, 1-9.
- Relp, E.(1976). *Place and placelessness*. London: Pion Limited.
- Rostami Ghalzam Zenit, Javidinejad, M., & Mansouri, B. (2021). Common components in architecture and performing arts affecting the efficiency of urban environment. *Urban and Rural Management*, 20(62), 8–25.
- Saadat Sirat, N., & Forghani, M.M. (2019). Analysis of TV Animation Narrative with Emphasis on the Aesthetics of Visual Elements Structure: A Case Study on Dandelion Animation. *Quarterly Scientific Journal of Audio-Visual Media*, 13(31), 7-33. doi: 10.22085/javm.2019.202361.1402
- Salehi, K., Habib Zadeh Khiyaban, S., & Sabbar, S. (2026). Artificial Intelligence and Crime Detection: A Critical Review. *Cyberspace Studies*, 10(1), 1-17. doi:10.22059/jcss.2025.402206.1179
- Salvesen, D. (2002). The making of place. *Urban Land*, 61(7), 36–41.
- Sarabi, A., & Molanace, S. (2017). A Comparative Study between Cinema and Architecture with the Approach of Teaching Architecture Via Film. *Journal of Iranian Architecture & Urbanism(JIAU)*, 8(2), 157-172. doi: 10.30475/isau.2018.62072
- Seljoughi, N., & Farkish, H. (2021). From Film Criticism to Architectural Criticism: An Inquiry into Shared Concepts. *Shabak*, 7(4), 91–104.
- Shahba, M., Sharifzadeh, M.R., & Shahegh, H. (2017). Non-narrative Elements in Narrative Film (Case Studies: Late Spring and Chungking Express). *Journal of Fine Arts: Performing Arts & Music*, 22(1), 41-50. doi: 10.22059/jfadram.2017.60740
- Steele, F. (1981). *The Sense of Place*. Boston: CBI Publishing Company.
- Zinalabedini, P., & Abadiyan, A. (2023). The Function of Visual Elements in Creating the Atmosphere of the Film (A Case Study of the Grand Budapest Hotel). *Journal of Dramatic Arts and Music*, 14(33), 95-115. doi: 10.30480/dam.2023.4969.1827





BIBLIOGRAPHY

- Abedi, M.H., Etesam, I., Mokhtabad Amreie, S.M., & Shahcheraghi, A. (2019). Educational Strategy for concept in the Process of Architecture based on Mise en Scene's theory (Case Study: Architectural Design Basics(2). Shams University). *Hoviatshahr*, 4(13), 17-28.
- Aznab, M., Mousavi, S., & Honarvar, J. (2022). A study on the sense of attachment, with a phenomenological view of place: Interpretation of people's existential experiences. *Journal of Iranian Cultural Research*, 15(1), 23-41. doi: 10.22035/jicr.2022.2894.3251
- Berlo, D.K. (1960). *The process of communication*. New York: Holt, Rinehart, & Winston.
- Block, B. (2020). *The Visual Story: Creating the Visual Structure of Film, Television, and Digital Media* (Trans. Elham Keshavarzi). Tehran, Iran: Saqi Publications. (Original work published 2013)
- Falahat, M.S. (2006). The Concept of Sense of Place and Its Shaping Factors. *Fine Arts*, 26, 57-66.
- Hoseini, S.B., Abizadeh, E., & Bagheri, V. (2010). Architecture and the Cinema the Identity Establishing Complementary Elements of Space and Place. *Armanshahr Architecture & Urban Development*, 2(3), 113-120.
- Jacobs, J. (2010). *Tod und Lebengrober Amerikanischer Stadte*. Verlage uhlstein GmbH: Frankfurt.
- Kazemian, P., Pakdelfard, M.R., Sattari Sarbangholi, H., & Hajian Pashkalaie, F. (2022). Analysis of Films Based on the Basics of Visual Arts (Case Study: Hamoon and Parri by Dariush Mehrjoui's). *Islamic Art Studies*, 19(47), 457-467. doi: 10.22034/ias.2021.296107.1666
- Khachaturian, H. (2008). Space and Time in Cinema. (M. Abedini-Fard, Trans.). *Ettelā'āt Hekmat va Marefat*, 3(10), 27-30.
- Loghmani, H., Etesam, I., & Zabihi, H. (2020). Restoring the Quality of Spatial Identity Applying Cinema. *Geography and Environmental Sustainability*, 10(3), 51-69. doi: 10.22126/ges.2020.4966.2186
- Mahdavi, A., Sharifee, S.M., Rahmanzade, S., & Nemati Anaraki, D. (2024). Examining the characteristics of scene design composition and its role in conveying meaning. *Society Culture Media*, 13(51), 301-317. doi: 10.22034/scm.2024.188594
- Makhtabad Amrei, S.M., & Panahi, S. (2007). An Analysis of the Role of Interior Architecture in the Manifestation of Meaning in Science-Fiction Films. *Honar-hā-ye Zibā (Fine Arts)*, 30(30), 107-118.
- Mehring, M. (2014). The screenplay: *A Blend of film form and content* (D. Daneshvar, Trans.). Tehran, Iran: SAMT. (Original work published 1990)
- Norberg-Schulz, C. (1981). *Genius Loci*. New York: R izzoli.

NOVELTY

A review of the literature reveals that, although numerous studies have addressed different aspects of the sense of place in either architecture or cinema, most have remained single-disciplinary, lacking a true interdisciplinary perspective. Previous research has typically focused either on identifying the physical, social, and semantic factors of sense of place in architecture, or on examining the visual and narrative elements that represent place in cinema. Consequently, a coherent comparative framework that integrates the capacities of both domains to analyze, create, and enhance the experience of place has been absent. The novelty of this study lies in presenting an interdisciplinary and comparative framework that, for the first time, identifies and documents the shared mechanisms of place-making in architecture and cinema. By synthesizing architectural theories with cinematic studies, this framework enables theoretical and practical synergy between the two space-oriented arts, offering a structured foundation to improve both spatial design in architecture and spatial narration in cinema. This approach not only bridges the existing research gap but also opens new pathways for interdisciplinary investigations and for designing meaningful spaces within diverse cultural contexts, particularly in contemporary Iran.

CONFLICT OF INTEREST

No conflict of interest has been declared by the author.





that give character and personality to a place, reinforced by unique forms, spatial coherence, and cohesive storytelling. Integrity denotes the overall unity and continuity of a place, achieved through spatial integration in architecture and through narrative consistency, visual harmony, and rhythmic editing in cinema. Collectively, these findings demonstrate that the sense of place is a multilayered and interdisciplinary construct arising from the synergy of physical, activity-based, and semantic elements in both architecture and cinema. This convergence not only deepens the understanding of human lived experience but also strengthens the potential for designing meaningful spaces and creating credible narrative worlds through interdisciplinary approaches.

CONCLUSION

Adopting an interdisciplinary and comparative analytical approach, this study demonstrated that the concept of sense of place in architecture and cinema-despite differences in medium and expressive tools-rests on shared foundations across three key dimensions: Physical, Activity-based, and Semantic. Consistent with the seminal theories of Punter, Steele, Relph, Norberg-Schulz, and Rapoport, the findings affirm that place emerges from the interplay of physical, social, and meaningful elements, emphasizing the centrality of human sensory-perceptual experience. Moreover, in line with the perspectives of Falahat (2006) and Aznab et al (2022), the results highlight that sense of place extends beyond physical form, weaving subjective, cultural, and social dimensions into a meaningful and memorable experience. From a cinematic standpoint, the findings resonate with studies by Mahdavi et al (2024), Zein-al-Abedini & Abadian (2023), and Kazemian et al (2022), underscoring the decisive role of set design, visual composition, and temporal narration in evoking a sense of place. Distinctively, this research bridges the disciplinary gap by providing an integrated comparative framework rather than focusing solely on either architecture or cinema. Overall, the study reveals that architecture and cinema can mutually enrich each other to create a more comprehensive, multisensory, and enduring experience of place. This convergence demonstrates that an interdisciplinary perspective serves not merely as a comparative tool but as a means to enhance architectural design and cinematic storytelling, offering practical applications for urban design, public spaces, and cinematic set design in generating believable, meaningful, and identity-driven environments. Within the cultural and social context of Iran, these insights gain particular relevance, offering pathways to improve urban quality, enrich public spaces, and more accurately represent contemporary social realities in Iranian cinema. By doing so, the research not only fills existing theoretical gaps but also opens new avenues for future interdisciplinary studies, fostering participatory, cultural, and aesthetic approaches in both architecture and cinema.

of the phenomenon. In the next phase, the components of the sense of place in architecture were classified according to validated sources, and their conceptual counterparts in cinema were systematically derived. This process, grounded in the capacities of interdisciplinary studies, enabled a structured comparison between the two fields. To illustrate the relationships among the extracted components, comparative tables were developed, allowing for a detailed analysis of the points of convergence and divergence between architecture and cinema in the creation and transmission of the sense of place. Given that the sense of place relies on human perception and lived experience, the analysis focused not on superficial similarities of elements but on the shared mechanisms of influence on perception and experience. The application of comparative analysis within an interdisciplinary context thus provided a coherent framework for recognizing the synergistic potential of architecture and cinema to enhance the quality of place experience in both domains.

FINDINGS

The comparative analysis revealed that the sense of place, despite the different natures and media of architecture and cinema, follows a similar pattern shaped by the interaction of three principal dimensions: physical, activity-based, and semantic. Within the physical dimension, three categories emerged “context and setting”, “form and structure”, and “sensory energies”. These refer respectively to environmental and climatic factors, spatial and geometric configurations, and sensory elements such as light, color, and sound. In architecture, they are manifested through climatic design, spatial organization, and natural or artificial lighting, while in cinema they are represented through location selection, set design, camera movement, cinematic lighting, and sound design. Despite differing tools, both fields employ these factors to create a multisensory and enriched experience of place. The activity-based dimension encompasses “diversity and coherence”, “social relations and interactions”, and “events”. Diversity and coherence are achieved in architecture by enabling a range of functions and users, and in cinema through the representation of varied characters, spaces, and editing rhythms. Social interaction is reinforced through interactive spaces in architecture and through dialogue, *mise-en-scène*, and the depiction of communal relationships in cinema. Events, such as cultural gatherings or narrative incidents, contribute to memory formation and a sense of belonging in both disciplines. These findings underline the centrality of human action and social engagement in constructing the sense of place.

The semantic dimension consists of three core layers: “authenticity”, “identity”, and “integrity” . Authenticity highlights the connection of place to history, culture, and reality, expressed in architecture through local materials, historical context, and site-sensitive design, and in cinema through accurate set reconstruction, culturally embedded narratives, and realistic visual details. Identity refers to distinctive features





INTRODUCTION

The sense of place, as an inherently interdisciplinary, occupies a fundamental position in architectural and urban studies by addressing the deep and dynamic relationship between human beings and place, a relationship that gains meaning through lived experience and transforms physical space into a meaningful and identity-laden environment. Cinema, since its emergence, has likewise provided a unique platform for representing and reimagining the sense of place through the creation of narrative and visual spaces. While architecture organizes and designs real spaces to enable tangible and concrete experiences, cinema constructs mental and imaginative environments capable of shaping perception and emotion. From this perspective, despite their differences in nature and medium, both architecture and cinema are intrinsically tied to the experience of place and play a decisive role in shaping human perception. Despite numerous studies within each of these fields, the interdisciplinary approach to the sense of place and a comparative exploration of its formation mechanisms in architecture and cinema have remained relatively underexplored. This research gap is particularly significant in the face of the increasing complexity of cultural and social issues in contemporary Iranian urban contexts, where the need to rethink place quality and create integrated, narrative-oriented experiences of place has become ever more pressing. The absence of a coherent theoretical framework for interdisciplinary analysis not only prevents architecture and cinema from mutually benefiting from each other's capacities but also limits opportunities to deepen the understanding of place experience and enhance spatial quality. Accordingly, the primary objective of this study is to articulate the shared foundations of the sense of place and to propose a theoretical–practical framework that integrates architectural and cinematic approaches to achieve a more profound and applicable understanding of place experience. Employing a qualitative methodology and comparative analysis, this research seeks to reveal how the interaction of physical, behavioral, and semantic elements operates within both disciplines and to highlight the synergistic potential of architecture and cinema in fostering meaningful spaces and enriched lived experiences in contemporary cultural and social settings.

METHODOLOGY

This research employs a qualitative approach within an interdisciplinary framework and applies the method of comparative analysis to investigate the mechanisms shaping the sense of place in the domains of architecture and cinema. In the first phase, theoretical data were collected through library-based research, and key concepts related to the sense of place were identified and examined based on the perspectives of leading theorists. These concepts were then organized into primary analytical categories to clarify the physical, activity-based, and semantic dimensions



Research Paper

An interdisciplinary approach to reading the sense of place from the perspective of architecture and cinema

Elnaz Abizadeh¹

Received: Jun. 7, 2025; Accepted: Sep. 16, 2025

ABSTRACT

The sense of place, as an inherently interdisciplinary and multilayered concept, occupies a central position in understanding human lived experience. This study adopts a qualitative approach and employs comparative analysis to examine the factors that shape the sense of place within the realms of architecture and cinema. By leveraging the analytical capacities of interdisciplinary inquiry, it proposes a comprehensive framework for interpreting this phenomenon. The primary objective of this research is to explicate the common foundations of sense of place within an interdisciplinary approach. This study serves as an example of applying an interdisciplinary approach in the humanities, contributing both to the development of interdisciplinary research methodology and to a deeper understanding of the concept of sense of place. In this regard, three levels, physical, activity-based, and semantic, have been selected as the main dimensions of analysis. The results demonstrate that despite the media differences between architecture and cinema, the mechanisms of sense of place formation in both domains follow a similar pattern and lead to an integrated experience through the interaction of physical, behavioral, and semantic elements. This research emphasizes the synergistic capacity of architecture and cinema in creating meaningful and narrative-oriented spaces, and introduces the interdisciplinary approach as an effective tool for understanding the complexities of place experience in contemporary cultural and social contexts.

Keywords: sense of place, interdisciplinary, architecture, cinema, comparative analysis, lived experience

1. Assistant Professor of Architecture, Department of Architecture and Urban Planning, Technical and Vocational University (TVU), Tehran, Iran

✉ eabizadeh@tvu.ac.ir

- Samadi, M. (2012). Interdisciplinary Research: Paradigm & Educational Implications. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 5(1), 117-130. doi:10.7508/isih.2014.17.006
- Samin Sharifi Miaveghi, E., Yaghoubi Sangharchi, M., & Hagh Lesan, M. (2019). Evaluating the components of value in desirable housing architecture based on the Islamic epistemological system (Case study: Contemporary houses in Urmia). *Teaching & Assessment*, 12(48), 33–62. doi:10.30495/jinev.2020.672760
- Sarmad, Z., Bazargan, A., & Hejazi, E. (2003). *Ravish-hā-yi taḥqīq dar ‘ulūm-i raftārī*. Tehran, Iran: Agah.
- Sarsangi, M., & Parsaei, M. (2012). Religious Theatre: A Research on Contemporizing Form and Content. *Journal of Fine Arts: Performing Arts & Music*, 3(42), 37-45. doi:10.22059/jfadram.2012.24368
- Shah Abadi, H.R. (2015). *The necessity of contemporizing content and form*. Retrieved from <https://www.isna.ir/news/>
- Shahhoseini, H., Khandani, N., & Kurehpaz, R. (2022). A Systematic Assessment of Architectural Studies in Iranian Scientific and Elsevier (q1) Journals. *The Monthly Scientific Journal of Bagh-e Nazar*, 19(115), 5-20. doi:10.22034/bagh.2022.323996.5092
- Silva, M. (2015). A systematic review of foresight in project management literature. *Procedia Computer Science*, 64, 792–799.
- Sotodeh, Sh., & Ghobadian, V. (2022). Explaining Contemporizing and Systematic Adaptation of Alborz Industrial Heritage based on Sustainable Architecture. *Naqshejahan*, 12(1), 59-83. dor:20.1001.1.23224991.1401.12.1.5.5
- Tabatabai, S.M.K., & Haeri Shirazi, M. (2021). Modernization of Hadith; A Case Study of Abu Talib's Sira. *Conduct Studies of Ahl-ol-Bayt*, 7(13), 291-320.
- Yazdani Rostam, M., Ansari, M., & Pourjafar, M.R. (2022). Urban living-lab as a way for cultural transition to green contemporization: An approach to sustainability; Case study: Jamaran neighborhood. *Naqshejahan*, 12(1), 20-40. dor: 20.1001.1.23224991.1401.12.1.1.1





- Mohammadzadeh Goudini, Y., Wafamehr, M., & Babazadeh Miri, L. (2022). Quantitative and Qualitative Content Analysis of Architectural Technology Research Published in Scientific Research Journals during 1979-2019. *Armanshahr Architecture & Urban Development*, 15(40), 191-206. doi:10.22034/aaud.2022.272176.2418
- Moin, M. (1984). *Ism-i maşdar - ḥāşil-i maşdar* [Nomina -actions: Verbal noun]. Tehran, Iran: Amir Kabir.
- Najafi, N., & Alalhesabi, M. (2022). Review of the concept of context in the modernization of rural architecture (case study: Baliran village). *Economic Geography Research*. 3(7), 20-41. dor: 20.1001.1.27173747.1401.3.7.2.7
- Norouzi, A. (2011). The need to change attitudes towards religious theater in Iran: An approach to modernizing themes. *Theater Magazine*, (148), 63–67.
- Ogburn, W.F. (1922). *Social change with respect to culture and original nature*. New York, United States: Huebsch.
- Pasandideh, A. (2009). Reviving religious models. *Women's Strategic Studies*, 11(42), 103-131. dor: 20.1001.1.20082827.1387.11.0.5.4
- Pishvaei, H.R., Mirzaei, Z., & Zarei Hajiabadi, S. (2020). Analyzing Key Categories in the Literature of Contemporary Iranian Architecture; 1946 – 2016. *Soffeh*, 30(2), 17-44. doi:10.29252/soffeh.30.2.17
- Rafieian, M., Shah Hosseini, G., & Dadashpoor, H. (2022). Meta-Analysis of Studies on Metropolitan Regions in Iran. *Armanshahr Architecture & Urban Development*, 15(38), 247-270. doi:10.22034/aaud.2022.264906.2392
- Riazi, S.A.H. (2014). City as an Interdisciplinary Phenomenon. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 6(1), 101-115. doi:10.7508/isih.2014.21.005
- Ricoeur, P. (1995). *Figuring the sacred: Religion, narrative, and imagination*. Minneapolis, United States: Fortress Press.
- Sabbar, S., & Habib Zadeh Khiyaban, S. (2021). AI-Driven credit risk assessment in Iranian banking. *Socio-Spatial Studies*, 5(2), 1-13. doi:10.22034/soc.2022.230201
- Sadeghi, A.A. (1992). Methods and possibilities of word formation in contemporary Persian language (2). *Danesh Publishing*, (65), 6–12. (Original work published 1371 SH)
- Saeidi, A. (2009). Modernization as the main element in the performance of historical plays (Interview with Shokrkhoda Goudarzi, director of the play "Bahram Chobin"). *Honarmand*, 3(73), 32–33.
- Salehi, K., & Habib Zadeh Khiyaban, S. (2025). AI and crime prevention in the academic literature: An integrative review of AI applications in crime prevention. *Code, Cognition and Society*, 1(1), 164–177. doi:10.22034/ccsr.2025.546552.1016
- Salimi Kouchi, E., & Rezaeian, M. (2015). Intertextuality and the Contemporizing of Epic in “The Night of Sohrab's Killing” by Bijan Najdi. *Literary Text Research*, 19(63), 147-160. dor:20.1001.1.22517138.1394.19.63.6.8

- Kalami HERRIS, S.M. (2017). *What is our most important knowledge?* Retrieved from <https://kalami.ir>
- Khalighi, N., & Pourjafar, M.R. (2022). Explaining Concept of Conviviality in Urban Space literature Using Content Analysis (Studies From 1998 to 2020). *Urban Planning Knowledge*, 6(1), 92-113. doi:10.22124/upk.2021.18060.1584
- Khanjarkhani, Z., Bakhtiar Nasrabadi, H.A., & Ebrahimi Dinani, A. (2010). Types of Interdisciplinary Studies in Higher Education. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 2(1), 167-186. doi:10.7508/isih.2010.05.007
- Khasmafkan-e-nezam, E., Navidi-Majd, F., & Fadavi-Anbiyai, B. (2022). Futures studies in architecture: Explaining future-oriented approaches in housing design. *Shabak Scientific Journal*, 8(3), 1-20.
- Khodaei, M.sh., & Shokri, R. (2014). Modernization of religious myths in radio dramas. *Journal of Communication Sciences*, (11-12), 175-192.
- Koolhaas, R., & Mau, B. (1995). *S, M, L, XL*. Rotterdam, The Netherlands: 010 Press.
- Krishna, V., Roland, W., & Gluck, J. (2001). Globalization and scientific communities in developing countries (A. Tolou, Trans.). *Science, Research and Technology Quarterly*, (7), 48-56.
- Latour, B. (1993). *We have never been modern* (C. Porter, Trans.). Cambridge, United States: Harvard University Press.
- Latour, B. (2013). An inquiry into modes of existence: An anthropology of the moderns. *Science & Technology Studies*, 27(1), 109-112.
- Lattuca, L.R. (2003). Creating interdisciplinarity: Grounded definitions from college and university faculty. *History of Intellectual Culture*, 3(1), 1-20.
- Mardani (Golestani, M.) (2021). The principles of modernizing the Prophet's (peace be upon him) actions. *Ulum-i Hadith*, 26(1), 91-103. doi:10.22034/hs.2021.13158
- Mashhadi Abolghasem Shirazi, M., & Diba, D. (2023). Non-formal data mining & contemporization of housing plan by artificial neural network; case studies: Tehran selected buildings during 1950s to 1970s. *Naqshejahan*, 13(2), 125-144. doi: 20.1001.1.23224991.1402.13.2.7.6
- Miri Lavasani, S.M., Nikomaram, H., & Khademian, M. (2024). Content analysis of financial risk management research in Iranian banks. *Journal of Investment Knowledge*, 13(51), 255-278.
- Mitcham, C. (2005). *Encyclopedia of science, technology, and ethics* (Vols. 1-4). Farmington Hills, United States: Macmillan Reference USA.
- Moghimi, A. (2015). Future epistemology of theoretical approaches to urban planning, architecture and building industry. *Urban and Rural Management*, (38), 75-104.
- Mohammadi, A. (2022). Systematic review of published articles on "Crime Prevention through Environmental Design" in Urban Spaces of Iran (1999 - 2020). *Regional Planning*, 12(46), 144-163. doi:10.30495/jzpm.2022.5385





- Dayani, M.M. (1401). *Report: Specialized meeting on Fatimah studies and contemporizing of her personality*. Retrieved from <https://birjand.ac.ir/farhangi/fa/news/>
- Document of the comprehensive scientific map of the country* (2010). Documents of the comprehensive scientific and cultural map of the country. Retrieved from <https://fadak.ir>
- Ebrahimi, S., & Jafari, N. (2019). A Distinction on Variety and Impact of Interdisciplinary Research at the Interdisciplinary, Multidisciplinary, Intra-disciplinary and Cross-disciplinary Levels and an Overlook on Inter and Intradepartmental Cooperation in Basic Sciences Fields. *Scientometrics Research Journal*, 5(2), 23-44. doi:10.22070/rsci.2019.4118.1266
- Eftekhari, A. (2009). Interdisciplinary Sciences in Higher Education. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 1(2), 65-83. doi:10.7508/isih.2009.02.004
- Eisenstadt, S.N. (2000). Multiple modernities. *Daedalus*, 129(1), 1-29.
- Etrat Doost (Janipoor), M. (2019). The Methodology of Understanding the Hadith in the Triple Process of Textual Analysis, Content Analysis and Discourse Analysis. *Hadith Research*, 11(1), 291-320. doi:10.22052/0.21.291
- Farhangdoost, H., & Farkisch, H. (2021). Presenting a "structured review model for environmental psychology studies" in architecture. *Journal of Applied Studies in Social Sciences and Sociology*, 2(15), 23-34.
- Frampton, K. (1983). Towards a critical regionalism. *The anti-aesthetic: Essays on postmodern culture*, 16-30.
- Ghodsii, N., Nastaran, M., & Ghasemi, V. (2022). Socio- spatial Segregation in Iran: Systematic Review and Qualitative Meta-Analysis. *Motaleate Shahri*, 11(44), 79-94. doi:10.34785/J011.2022.175
- Ghonchi, A.R. (2010). *The values derived from the lives of the prophets (PBUH) must be modernized*. Retrieved from <https://www.magiran.com/article/2089173>
- Giddens, A. (1991). *The consequences of modernity*. Cambridge, United Kingdom: Polity Press.
- Hatami, M. R., & Roshanchashm, H. (2012). Nature of Interdisciplinary Approach in Humanities with Emphasis on Habermas's Theory. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 5(1), 99-116. doi:10.7508/isih.2014.17.005
- Heydari, Sh. (2014). *Darāmadī bar pažuheš-e me'māri* [Introduction to research method in architecture]. Tehran, Iran: Raz Publications.
- Holley, K.A. (2019). Learning from Klein: Examining current interdisciplinary practices within U.S. higher education. *Issues in Interdisciplinary Studies*, 37(2), 17-32.
- Hosseini Nasab, S., Mehdizadeh Saraj, F., & Khanmohammadi, M.A. (2023). Analysis of Iranian Scientific Productions in Neuro-Architecture: A Scoping Review. *Scientometrics Research Journal*, 9(1), 231-258. doi:10.22070/rsci.2021.13910.1479
- Imani, N., & Saboori, N. (2014). Architectural Thought in Contemporary Theories of Architecture. *Journal of Architecture and Urban Planning*, 6(12), 77-95. doi:10.30480/aup.2014.103

BIBLIOGRAPHY

- Abdali, A., Safari, J., & Zaheri Abdevand, E. (2022). Contemporaryization of Ancient Poems in the Novel *Atashbedun* by Nader Ebrahimi. *Research in Narrative Literature*, 11(1), 1-26. doi:10.22126/rp.2021.6107.1299
- Ahari, Z., Nadimi, H., Rahimzadeh, P., Heydarkhani, M., Tavanaei Marvi, F., Aberi Zahed, S., & Fallah Najmabadi, S. (2024). Question-Based Research: Interdisciplinary Studies in Architecture and the Humanities. *Journal of Iranian Architecture Studies*, 12(24), 55-75. doi:10.22052/jias.2024.253642.1251
- Akbarlou, M. (1401). *A very important point in dealing with historical events is the issue of contemporaryization*. Retrieved from <https://www.ibna.ir/news/324944/>
- Alikhani, A. (2024). The challenges and barriers of interdisciplinary theorizing in Iran. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 16(3), 5-28. doi:10.22035/isih.2024.5302.5024
- Arabiun, A., Abdollahzadeh, G.H., & Sharifzadeh, M.SH. (2015). Content analysis of entrepreneurship research in Iran. *Journal of Human Resource Management Research, Imam Hussein University*, 7(2), 79–103.
- Babaci-Morad, B., Zabihi, H., & Majidi, H. (2018). A systematic review of research on urban spaces. *Iranian Social Sciences Studies*, 15(4), 1–16.
- Bagheri Tehrani, M., Ameri Siahooei, H.R., Piri, S., & Mottaki, Z. (2022). A systematic review of scientific productions indexed in the Scopus database in post-disaster temporary housing with a focus on architecture. *JHRE*. 41(179), 77-90. doi:10.22034/41.179.77
- Bagheri, K., & Darskhan, R. (2021). Analysis of the Components Effective in Modernization of Historical-Cultural Context of Tabriz Metropolis with Emphasis on Preservation of Identity. *Geography (Regional Planning)*, 11(42), 515-530. doi:10.1001.1.22286462.1400.11.2.27.7
- Bakhtin, M.M. (1981). *The dialogic imagination*. Texas, United States: University of Texas Press.
- Bashir, H. (2023). Editor's note: Intercultural communication. *Iranian Journal of Cultural Research*, 17(1), 5–7. doi:10.22035/jicr.0621.519
- Bemania, M.R., Abaft-I-Ganeh, M., & Naderi, S.M. (2008). Qualitative and Quantitative Evaluation of the HONAR-HA-YE-ZIBA Journal During a 12- year Interval (From spring 1376 to spring 1387). *Honar-ha-ye Ziba*, 35(0), 135-145.
- Benjamin, W. (1969). The work of art in the age of mechanical reproduction. In *Illuminations*, (pp. 217–252).
- Boland, A., Cherry, M.G., & Dickson, R. (2017). *Doing a systematic review: A student's guide*. London, England: SAGE Press.
- Castells, M. (2000). *The rise of the network society* (Vols. 1-3). Chichester, United Kingdom: Wiley-Blackwell.
- Contemporize. (n.d.). In *Merriam-Webster.com dictionary*. Retrieved October 26, 2023, from <https://www.merriam-webster.com/dictionary/contemporize>





NOVELTY

The principal innovation of this article lies in the formulation of a fully qualitative operational framework for comparative meaning analysis. By integrating inductive and deductive coding, drawing on fuzzy-set logic, and deliberately avoiding the reduction of qualitative data to quantitative variables, QCCA enables systematic comparison within the qualitative paradigm itself.

FUNDING

This research received no financial support.

AUTHOR'S CONTRIBUTION

The authors would like to thank the professors who provided guidance and advice throughout the course of this research.

ACKNOWLEDGMENT

Both authors contributed equally to the research design, data collection, analysis, and manuscript writing.

CONFLICT OF INTEREST

No conflict of interest has been declared by the authors.

combines a systematic literature review with qualitative meta-synthesis, enabling a comparative reconstruction of existing methodological components.

The literature review covered publications from 2000 to 2025 and targeted sources directly relevant to qualitative content analysis, comparative methodologies, and fuzzy-set logic. Classical and contemporary works on inductive and deductive content analysis, as well as key contributions to comparative analysis and fuzzy-set qualitative comparative analysis (fsQCA), were systematically examined.

In the meta-synthesis phase, thirty selected sources were treated as units of analysis and subjected to qualitative coding. This process resulted in the identification of core methodological themes and culminated in the formulation of QCCA as a five-stage model, consisting of: (1) data collection and preparation, (2) hybrid inductive–deductive coding, (3) fuzzy normalization and multi-layered comparative analysis, (4) interpretation of analytical patterns, and (5) representation of findings. To demonstrate the practical applicability of the framework, QCCA was implemented in a case study focusing on the concept of security, drawing on selected texts by Émile Durkheim and Jacques Derrida.

FINDINGS

The findings indicate that QCCA successfully establishes a coherent linkage between inductive and deductive analytical processes. During the hybrid coding stage, emergent themes derived from the data were systematically aligned with theoretically informed concepts within each paradigm, allowing conceptual overlaps and tensions to be explicitly identified. This procedure facilitates movement beyond descriptive analysis toward explanatory and interpretive levels.

In the fuzzy normalization stage, extracted concepts were mapped onto fuzzy values based on their intensity and degree of presence within each theoretical framework. Informed by fuzzy-set logic, this stage enables multi-layered comparative analysis and supports the identification of conditional meaning patterns. The case study results demonstrate that QCCA effectively reveals both divergences and intersections between modern and postmodern interpretations of security, without advancing claims of deterministic causality.

CONCLUSION

The results of the study indicate that Qualitative Comparative Content Analysis (QCCA) provides a systematic, transparent, and reproducible framework for the analysis of complex social and cultural phenomena. By preserving the qualitative nature of inquiry while enabling structured comparison of meanings, QCCA transcends the conventional dichotomy between induction and deduction. Its staged analytical architecture further enhances methodological transparency and traceability throughout the research process.





INTRODUCTION

Qualitative content analysis constitutes one of the foundational research methods in the social sciences and humanities, playing a central role in the systematic interpretation of meanings, discursive patterns, and conceptual structures embedded in texts. Within methodological literature, this approach is primarily articulated through two dominant orientations: inductive content analysis, which emphasizes the emergence of categories from data, and deductive content analysis, in which coding procedures are guided by predefined theoretical frameworks. Despite sustained efforts to integrate these approaches, a coherent methodological framework for comparative meaning analysis—particularly in relation to complex, multi-layered, and inter-paradigmatic phenomena—remains underdeveloped.

Existing methodological studies indicate that prevailing qualitative content analysis approaches either rely on fluid and weakly structured interpretations lacking comparative rigor or adopt rigid framework-based models that limit sensitivity to the semantic complexity of data. Conversely, comparative methods informed by fuzzy-set logic demonstrate strong analytical capacity in identifying conditional configurations, yet they often remain confined to causal or semi-quantitative modes of analysis. The central methodological problem addressed in this article is how systematic comparison of meaning can be achieved without transforming qualitative data into quantitative variables. In response, the present study introduces and formalizes the framework of Qualitative Comparative Content Analysis (QCCA).

PURPOSE

The purpose of this study is to develop and formally articulate a coherent qualitative methodological framework that enables systematic comparative analysis of meaning without reducing qualitative data to quantitative variables or relying on deterministic causal assumptions. Specifically, the article aims to conceptualize and operationalize Qualitative Comparative Content Analysis (QCCA) as a fully qualitative, inter-paradigmatic approach that integrates inductive meaning discovery and deductive theory-guided analysis within a single abductive analytical protocol. By addressing the methodological gap between loosely structured qualitative interpretations and rigid framework-driven comparative models, the study seeks to provide a reproducible and theoretically grounded method capable of comparing complex, multi-layered, and paradigmatically diverse interpretive contexts in the social sciences and humanities.

METHODOLOGY

In terms of purpose and design, the present study constitutes a qualitative–developmental research project focused on methodological innovation and the construction of a novel analytical framework. The primary research strategy



Research Paper

A review of comparative qualitative content analysis methodology

Nourallah Nourani¹, Ali Alaei^{2*}

Received: Sep. 12, 2025; Accepted: Dec. 6, 2025

ABSTRACT

This article introduces and systematizes a novel qualitative research method termed Qualitative Comparative Content Analysis (QCCA). Conceptualized as a fully qualitative and inter-paradigmatic approach grounded in abductive logic, QCCA integrates inductive meaning discovery with deductive theory-driven analysis through a unified comparative protocol. The method is developed using a qualitative–developmental research design, based on a systematic review and qualitative meta-synthesis of methodological literature published between 2000 and 2025. The resulting framework is operationalized in five analytical stages: data preparation, hybrid coding (open and directed), fuzzy normalization and multi-layered comparison, interpretation, and representation of findings. To assess its analytical capacity, QCCA is applied to a comparative case study of the concept of security in the works of Émile Durkheim and Jacques Derrida. The findings indicate that QCCA enables systematic comparison of meanings across divergent paradigms while preserving qualitative integrity and avoiding causal reductionism. Overall, QCCA offers a structured and reproducible model for qualitative comparative analysis, while further refinement of fuzzy calibration and validation criteria is recommended.

Keywords: qualitative research, inductive content analysis, deductive content analysis, qualitative comparative content analysis

1. Postdoctoral Fellow in Sociology, University of Tehran; Faculty Member, Institute for Security and Development, Department of Security Philosophy, Tehran, Iran

✉ nourani313@gmail.com

2. PhD Candidate and Faculty Member, Security Research Studies, Department of Security, University of Police Sciences, Tehran, Iran

* Corresponding Author

✉ a.alaei358@gmail.com



- Salehi, K., & Habib Zadeh Khiyaban, S. (2025). AI and crime prevention in the academic literature: An integrative review of AI applications in crime prevention. *Code, Cognition and Society*, 1(1), 164–177. doi:10.22034/ccsr.2025.546552.1016
- Salimi Kouchi, E., & Rezaeian, M. (2015). Intertextuality and the Contemporizing of Epic in “The Night of Sohrab's Killing” by Bijan Najdi. *Literary Text Research*, 19(63), 147-160. dor:20.1001.1.22517138.1394.19.63.6.8
- Samadi, M. (2012). Interdisciplinary Research: Paradigm & Educational Implications. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 5(1), 117-130. doi:10.7508/isih.2014.17.006
- Samin Sharifi Miaveghi, E., Yaghoubi Sangharchi, M., & Hagh Lesan, M. (2019). Evaluating the components of value in desirable housing architecture based on the Islamic epistemological system (Case study: Contemporary houses in Urmia). *Teaching & Assessment*, 12(48), 33–62. doi:10.30495/jinev.2020.672760
- Sarmad, Z., Bazargan, A., & Hejazi, E. (2003). *Ravish-hā-yi taḥqīq dar ‘ulūm-i raftārī*. Tehran, Iran: Agah.
- Sarsangi, M., & Parsaei, M. (2012). Religious Theatre: A Research on Contemporizing Form and Content. *Journal of Fine Arts: Performing Arts & Music*, 3(42), 37-45. doi:10.22059/jfadram.2012.24368
- Shah Abadi, H.R. (2015). *The necessity of contemporizing content and form*. Retrieved from <https://www.isna.ir/news/>
- Shahhoseini, H., Khandani, N., & Kurehpaz, R. (2022). A Systematic Assessment of Architectural Studies in Iranian Scientific and Elsevier (q1) Journals. *The Monthly Scientific Journal of Bagh-e Nazar*, 19(115), 5-20. doi:10.22034/bagh.2022.323996.5092
- Silva, M. (2015). A systematic review of foresight in project management literature. *Procedia Computer Science*, 64, 792–799.
- Sotodeh, Sh., & Ghobadian, V. (2022). Explaining Contemporizing and Systematic Adaptation of Alborz Industrial Heritage based on Sustainable Architecture. *Naqshejahan*, 12(1), 59-83. dor:20.1001.1.23224991.1401.12.1.5.5
- Tabatabai, S.M.K., & Haeri Shirazi, M. (2021). Modernization of Hadith; A Case Study of Abu Talib's Sira. *Conduct Studies of Ahl-ol-Bayt*, 7(13), 291-320.
- Yazdani Rostam, M., Ansari, M., & Pourjafar, M.R. (2022). Urban living-lab as a way for cultural transition to green contemporization: An approach to sustainability; Case study: Jamaran neighborhood. *Naqshejahan*, 12(1) :20-40. dor: 20.1001.1.23224991.1401.12.1.1.1

- Moghimi, A. (2015). Future epistemology of theoretical approaches to urban planning, architecture and building industry. *Urban and Rural Management*, (38), 75-104.
- Mohammadi, A. (2022). Systematic review of published articles on "Crime Prevention through Environmental Design" in Urban Spaces of Iran (1999 - 2020). *Regional Planning*, 12(46), 144-163. doi:10.30495/jzpm.2022.5385
- Mohammadzadeh Goudini, Y., Wafamehr, M., & Babazadeh Miri, L. (2022). Quantitative and Qualitative Content Analysis of Architectural Technology Research Published in Scientific Research Journals during 1979-2019. *Armanshahr Architecture & Urban Development*, 15(40), 191-206. doi:10.22034/aaud.2022.272176.2418
- Moin, M. (1984). *Ism-i maşdar - ḥāşil-i maşdar* [Nomina -actions: Verbal noun]. Tehran, Iran: Amir Kabir.
- Najafi, N., & Alalhesabi, M. (2022). Review of the concept of context in the modernization of rural architecture (case study: Baliran village). *Economic Geography Research*. 3(7), 20-41. dor: 20.1001.1.27173747.1401.3.7.2.7
- Norouzi, A. (2011). The need to change attitudes towards religious theater in Iran: An approach to modernizing themes. *Theater Magazine*, (148), 63-67.
- Ogburn, W.F. (1922). *Social change with respect to culture and original nature*. New York, United States: Huebsch.
- Pasandideh, A. (2009). Reviving religious models. *Women's Strategic Studies*, 11(42), 103-131. dor: 20.1001.1.20082827.1387.11.0.5.4
- Pishvaei, H.R., Mirzaei, Z., & Zarei Hajiabadi, S. (2020). Analyzing Key Categories in the Literature of Contemporary Iranian Architecture; 1946 – 2016. *Soffeh*, 30(2), 17-44. doi:10.29252/soffeh.30.2.17
- Rafeian, M., Shah Hosseini, G., & Dadashpoor, H. (2022). Meta-Analysis of Studies on Metropolitan Regions in Iran. *Armanshahr Architecture & Urban Development*, 15(38), 247-270. doi:10.22034/aaud.2022.264906.2392
- Riazi, S.A.H. (2014). City as an Interdisciplinary Phenomenon. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 6(1), 101-115. doi:10.7508/isih.2014.21.005
- Ricoeur, P. (1995). *Figuring the sacred: Religion, narrative, and imagination*. Minneapolis, United States: Fortress Press.
- Sabbar, S., & Habib Zadeh Khyaban, S. (2021). AI-Driven credit risk assessment in Iranian banking. *Socio-Spatial Studies*, 5(2), 1-13. doi:10.22034/soc.2022.230201
- Sadeghi, A.A. (1992). Methods and possibilities of word formation in contemporary Persian language (2). *Danesh Publishing*, (65), 6-12. (Original work published 1371 SH)
- Saeidi, A. (2009). Modernization as the main element in the performance of historical plays (Interview with Shokrkhoda Goudarzi, director of the play "Bahram Chobin"). *Honarmand*, 3(73), 32-33.





- Imani, N., & Saboori, N. (2014). Architectural Thought in Contemporary Theories of Architecture. *Journal of Architecture and Urban Planning*, 6(12), 77-95. doi: 10.30480/aup.2014.103
- Kalami Herreris, S.M. (2017). *What is our most important knowledge?* Retrieved from <https://kalami.ir>
- Khalighi, N., & Pourjafar, M.R. (2022). Explaining Concept of Conviviality in Urban Space literature Using Content Analysis (Studies From 1998 to 2020). *Urban Planning Knowledge*, 6(1), 92-113. doi:10.22124/upk.2021.18060.1584
- Khanjarkhani, Z., Bakhtiar Nasrabadi, H.A., & Ebrahimi Dinani, A. (2010). Types of Interdisciplinary Studies in Higher Education. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 2(1), 167-186. doi:10.7508/isih.2010.05.007
- Khasmafkan-e-nezam, E., Navidi-Majd, F., & Fadavi-Anbiyai, B. (2022). Futures studies in architecture: Explaining future-oriented approaches in housing design. *Shabak Scientific Journal*, 8(3), 1–20.
- Khodaei, M.sh., & Shokri, R. (2014). Modernization of religious myths in radio dramas. *Journal of Communication Sciences*, (11–12), 175–192.
- Koolhaas, R., & Mau, B. (1995). *S, M, L, XL*. Rotterdam, The Netherlands: 010 Press.
- Krishna, V., Roland, W., & Gluck, J. (2001). Globalization and scientific communities in developing countries (A. Tolou, Trans.). *Science, Research and Technology Quarterly*, (7), 48–56.
- Latour, B. (1993). *We have never been modern* (C. Porter, Trans.). Cambridge, United States: Harvard University Press.
- Latour, B. (2013). An inquiry into modes of existence: An anthropology of the moderns. *Science & Technology Studies*, 27(1), 109-112.
- Lattuca, L.R. (2003). Creating interdisciplinarity: Grounded definitions from college and university faculty. *History of Intellectual Culture*, 3(1), 1–20.
- Mardani (Golestani, M.) (2021). The principles of modernizing the Prophet's (peace be upon him) actions. *Ulum-i Hadith*, 26(1), 91-103. doi:10.22034/hs.2021.13158
- Mashhadi Abolghasem Shirazi, M., & Diba, D. (2023). Non-formal data mining & contemporization of housing plan by artificial neural network; case studies: Tehran selected buildings during 1950s to 1970s. *Naqshejahan*, 13(2), 125-144. doi: 10.1001.1.23224991.1402.13.2.7.6
- Miri Lavasani, S.M., Nikomaram, H., & Khademian, M. (2024). Content analysis of financial risk management research in Iranian banks. *Journal of Investment Knowledge*, 13(51), 255-278.
- Mitcham, C. (2005). *Encyclopedia of science, technology, and ethics* (Vols. 1-4). Farmington Hills, United States: Macmillan Reference USA.

- Contemporize. (n.d.). In *Merriam-Webster.com dictionary*. Retrieved October 26, 2023, from <https://www.merriam-webster.com/dictionary/contemporize>
- Dayani, M.M. (1401). *Report: Specialized meeting on Fatimah studies and contemporizing of her personality*. Retrieved from <https://birjand.ac.ir/farhangi/fa/news/>
- Document of the comprehensive scientific map of the country* (2010). Documents of the comprehensive scientific and cultural map of the country. Retrieved from <https://fadak.ir>
- Ebrahimi, S., & Jafari, N. (2019). A Distinction on Variety and Impact of Interdisciplinary Research at the Interdisciplinary, Multidisciplinary, Intra-disciplinary and Cross-disciplinary Levels and an Overlook on Inter and Intradepartmental Cooperation in Basic Sciences Fields. *Scientometrics Research Journal*, 5(2), 23-44. doi:10.22070/rsci.2019.4118.1266
- Eftekhari, A. (2009). Interdisciplinary Sciences in Higher Education. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 1(2), 65-83. doi:10.7508/isih.2009.02.004
- Eisenstadt, S.N. (2000). Multiple modernities. *Daedalus*, 129(1), 1-29.
- Etrat Doost (Janipoor), M. (2019). The Methodology of Understanding the Hadith in the Triple Process of Textual Analysis, Content Analysis and Discourse Analysis. *Hadith Research*, 11(1), 291-320. doi:10.22052/0.21.291
- Farhangdoost, H., & Farkisch, H. (2021). Presenting a "structured review model for environmental psychology studies" in architecture. *Journal of Applied Studies in Social Sciences and Sociology*, 2(15), 23-34.
- Frampton, K. (1983). Towards a critical regionalism. *The anti-aesthetic: Essays on postmodern culture*, 16-30.
- Ghods, N., Nastaran, M., & Ghasemi, V. (2022). Socio- spatial Segregation in Iran: Systematic Review and Qualitative Meta-Analysis. *Motaleate Shahri*, 11(44), 79-94. doi:10.34785/J011.2022.175
- Ghonchi, A.R. (2010). *The values derived from the lives of the prophets (PBUH) must be modernized*. Retrieved from <https://www.magiran.com/article/2089173>
- Giddens, A. (1991). *The consequences of modernity*. Cambridge, United Kingdom: Polity Press.
- Hatami, M. R., & Roshanchashm, H. (2012). Nature of Interdisciplinary Approach in Humanities with Emphasis on Habermas's Theory. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 5(1), 99-116. doi:10.7508/isih.2014.17.005
- Heydari, Sh. (2014). *Darāmadī bar pažuheš-e me'māri* [Introduction to research method in architecture]. Tehran, Iran: Raz Publications.
- Holley, K.A. (2019). Learning from Klein: Examining current interdisciplinary practices within U.S. higher education. *Issues in Interdisciplinary Studies*, 37(2), 17-32.
- Hosseini Nasab, S., Mehdizadeh Saraj, F., & Khanmohammadi, M.A. (2023). Analysis of Iranian Scientific Productions in Neuro-Architecture: A Scoping Review. *Scientometrics Research Journal*, 9(1), 231-258. doi:10.22070/rsci.2021.13910.1479





BIBLIOGRAPHY

- Abdali, A., Safari, J., & Zaheri Abdevand, E. (2022). Contemporaryization of Ancient Poems in the Novel *Atashbedun* by Nader Ebrahimi. *Research in Narrative Literature*, 11(1), 1-26. doi:10.22126/rp.2021.6107.1299
- Ahari, Z., Nadimi, H., Rahimzadeh, P., Heydarkhani, M., Tavanaei Marvi, F., Aberi Zahed, S., & Fallah Najmabadi, S. (2024). Question-Based Research: Interdisciplinary Studies in Architecture and the Humanities. *Journal of Iranian Architecture Studies*, 12(24), 55-75. doi:10.22052/jias.2024.253642.1251
- Akbarlou, M. (1401). *A very important point in dealing with historical events is the issue of contemporaryization*. Retrieved from <https://www.ibna.ir/news/324944/>
- Alikhani, A. (2024). The challenges and barriers of interdisciplinary theorizing in Iran. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 16(3), 5-28. doi:10.22035/isih.2024.5302.5024
- Arabiun, A., Abdollahzadeh, G.H., & Sharifzadeh, M.SH. (2015). Content analysis of entrepreneurship research in Iran. *Journal of Human Resource Management Research, Imam Hussein University*, 7(2), 79–103.
- Babaei-Morad, B., Zabihi, H., & Majidi, H. (2018). A systematic review of research on urban spaces. *Iranian Social Sciences Studies*, 15(4), 1–16.
- Bagheri Tehrani, M., Ameri Siahooei, H.R., Piri, S., & Mottaki, Z. (2022). A systematic review of scientific productions indexed in the Scopus database in post-disaster temporary housing with a focus on architecture. *JHRE*. 41(179), 77-90. doi:10.22034/41.179.77
- Bagheri, K., & Darskhan, R. (2021). Analysis of the Components Effective in Modernization of Historical-Cultural Context of Tabriz Metropolis with Emphasis on Preservation of Identity. *Geography (Regional Planning)*, 11(42), 515-530. doi:10.1001.1.22286462.1400.11.2.27.7
- Bakhtin, M.M. (1981). *The dialogic imagination*. Texas, United States: University of Texas Press.
- Bashir, H. (2023). Editor's note: Intercultural communication. *Iranian Journal of Cultural Research*, 17(1), 5–7. doi:10.22035/jicr.0621.519
- Bemnian, M.R., Aaft-I-Ganeh, M., & Naderi, S.M. (2008). Qualitative and Quantitative Evaluation of the HONAR-HA-YE-ZIBA Journal During a 12- year Interval (From spring 1376 to spring 1387). *Honar-ha-ye Ziba*, 35(0), 135-145.
- Benjamin, W. (1969). The work of art in the age of mechanical reproduction. In *Illuminations*, (pp. 217–252).
- Boland, A., Cherry, M.G., & Dickson, R. (2017). *Doing a systematic review: A student's guide*. London, England: SAGE Press.
- Castells, M. (2000). *The rise of the network society* (Vols. 1-3). Chichester, United Kingdom: Wiley-Blackwell.

explaining the modernization process. Ultimately, the proposed model of the modernization discourse in interdisciplinary theoretical studies contributes to the scientific development of an academic constellation, enhances coherence among researchers' studies, and promotes the dynamism of the educational system.

Second, the study innovatively conceptualizes interdisciplinary interaction—understood as knowledge integration—within a hierarchical framework consisting of three levels: foundational, methodological, and applicational. This multi-level model provides a structured approach for understanding how interdisciplinary knowledge is produced, organized, and applied in the context of modernization studies.

AUTHOR PARTICIPATION

The authors' participation in writing the article is equal.

CONFLICT OF INTEREST

No conflict of interest has been declared by the authors.





CONCLUSION

The findings of the present study demonstrate that modernization is an inherently interdisciplinary and fluid concept. Depending on the epistemic content of different scientific domains, modernization manifests itself through diverse yet convergent forms of expression and requires dialogical interaction among multiple internal and external factors of a phenomenon. Moreover, the process of modernization is intrinsically interdisciplinary and uneven. This unevenness refers to the varying pace at which different domains of knowledge adapt to contemporary developments.

As a result, individual academic disciplines exhibit limited capacity to achieve a comprehensive understanding of modernization when operating in isolation. In contrast, interdisciplinary interaction significantly enhances the overall capability of the system. The four scientific domains examined in this study can contribute to the process of modernization in two fundamental ways: first, by redefining the dialectical relationship between tradition and modernity within their respective specialized fields; and second, by acting as cultural translators that render abstract concepts of modernity into a language accessible and meaningful to society.

Interdisciplinary interaction—understood as the integration of knowledge—can be conceptualized within a hierarchical system operating at three interrelated levels: foundational, methodological, and applicational. These levels complement one another in the process of interdisciplinary knowledge production. The foundational level involves identifying multiple patterns of knowledge production, enabling translation between different semantic systems, enhancing interpretive capacity through epistemic plurality, and redefining fundamental concepts such as space and time. The methodological level encompasses methodological diversification, the development of integrative research frameworks that avoid single-discipline reductionism, the creation of a shared analytical language, the possibility of multi-layered interpretations of modernization, and the formulation of critical analytical frameworks for addressing the challenges of modernization across different cognitive domains. The applicational level focuses on reducing the cognitive gap between technological innovations and traditional semantic systems, moderating the pace of social change, fostering a common language for interpreting social transformations, and enhancing reflective self-awareness.

NOVELTY

The present research offers two major innovations. First, by employing content analysis within a systematic framework, it provides a comprehensive and integrative overview of scientific productions related to modernization, with the aim of identifying their central themes. Through explaining and categorizing the modernization discourse, this study brings together previously scattered concepts and fragmented theoretical perspectives, forming a coherent cognitive system capable of

Given the multidimensional nature of modernization, an interdisciplinary approach is not merely a methodological preference but a fundamental necessity. Interdisciplinary studies foster “connective communities” by creating meaningful links among disciplines (Khanjarkhani, Bakhtiar-Nasrabadi, & Ebrahimi-Dinani, 2009). Such integration facilitates the combination and analysis of specialized knowledge to address complex issues (Holley, 2019; Lattuca, 2003). Moreover, interdisciplinary research enables comparative analysis among disciplines, prevents fragmented and ineffective solutions, and contributes to the coherence and dynamism of scientific inquiry (Hatami, & Roshanmehr, 2012; Samadi, 2012).

Interdisciplinary studies operate on shared intellectual ground rather than within isolated disciplinary boundaries (Eftekhari, 2009). Based on this principle, the present research conceptualizes modernization as a common analytical ground across four domains—architecture and urban planning, art, religion, and literature. By employing content analysis, the study systematically examines how these domains contribute to understanding modernization, identifies levels of interdisciplinary interaction, and clarifies the modes through which each domain participates in the modernization process. By simultaneously focusing on these four domains, the research offers a novel and integrated framework for explaining the dimensions of modernization.

METHODOLOGY

The present study employs content analysis using an inductive reasoning approach, combined with a systematic literature review. Persian-language scholarly sources related to modernization published between 2007 and 2023 constitute the study’s statistical population. Data were collected through a comprehensive review of library-based resources using relevant keywords, without imposing restrictive limitations, thereby ensuring broad coverage of existing research.

The research process was conducted in two main stages. The first stage involved data collection and source identification, while the second stage focused on data analysis through systematic coding and inductive interpretation. Logical steps of content analysis were carefully observed, and quantitative–qualitative techniques were applied to identify patterns, categories, and thematic relationships among the collected data.

FINDINGS

Based on frequency analysis, the reviewed studies were categorized into four primary domains: architecture and urban planning, art, religion, and literature. Each domain encompasses several subthemes that are conceptually aligned with the central focus of modernization. Among these domains, architecture and urban planning—having the highest concentration of core themes—emerges as the most pioneering field in theoretical studies of modernization.





INTRODUCTION

In today's complex and interconnected world, understanding and analyzing social and cultural phenomena requires transcending disciplinary boundaries and adopting an interdisciplinary approach. Modernization, due to its multidimensional and complex nature, is no exception and must be examined within such a framework. However, despite more than two decades of sustained attention to modernization in Iran's academic discourse (Mohammadi., 2022), research evidence reveals significant fragmentation, a lack of coherence, and the absence of a unified theoretical framework. This fragmentation manifests in several ways: first, the lack of a shared vision and unified perspective on modernization (Babaei-Morad, Zabihi, & Majedi, 2018); second, the absence of an agreed-upon, practical, and operational definition; third, insufficient clarity regarding research contexts and thematic priorities within modernization studies (Miri-Lavasani, Niko-Maram, & Khademian, 2024); and fourth, the lack of a comprehensive model that integrates the various dimensions of modernization and clarifies the relationships among its constituent concepts (Khalighi, & Pourjafar, 2022). As a result, despite the expansion of modernization discourse, researchers have been unable to systematically apply this body of knowledge or translate it into a coherent and practical framework within interdisciplinary studies (Ahari et al., 2023; Mohammadi, 2022).

The scientific development of a complex academic concept such as modernization requires the establishment of theoretical foundations, the formulation of conceptual frameworks and empirical models, and the application of appropriate research methodologies (Arabian, Abdollahzadeh, & Sharifzadeh, 2015). In this context, categorizing existing research plays a crucial role in knowledge production (Ghodsian et al., 2022). Classification enables the organization of dispersed ideas into a coherent cognitive system, without which meaningful explanation becomes impossible (Kalami-Herris, 2017). As Louis Sullivan emphasizes, understanding a subject requires a structured cognitive framework; unorganized and unsystematized ideas cannot function as an effective explanatory system (Samin-Sharifi-Miaveghi, Yaghoob-Sangharchi, & Hagh-Lesan, 2019).

Accordingly, the central problem addressed in this study is the lack of systematic explanation and comprehensive categorization of modernization within interdisciplinary theoretical studies. This deficiency hinders both deep understanding and effective utilization of modernization discourse. To address this gap, the study seeks to answer the following questions: In which academic domains have theoretical studies on modernization been most prominently developed, and to what extent are these studies explainable and classifiable? What are the central themes within each identified domain? How capable are different scientific disciplines in understanding and adapting to the process of modernization? Finally, how does the integration of diverse forms of knowledge through an interdisciplinary approach enhance our understanding of modernization?



Research Paper

Explaining and classifying the discourse of contemporization in interdisciplinary theoretical studies

Nasrin Saljoughi¹, Hassan Rezaei^{2*}, Hero Farkish³

Received: Dec. 10, 2025; Accepted: Mar. 1, 2026

ABSTRACT

In interdisciplinary studies focused on contemporization, a comprehensive model that accounts for all its existential dimensions is still lacking. Accordingly, this article aims to explain and classify the discourse of contemporization within interdisciplinary theoretical studies, assess the capacities (strengths and weaknesses) of various academic disciplines in understanding and adapting to the process of contemporization, and examine the impact of integrating different fields of knowledge—through an interdisciplinary approach—on enhancing the understanding of contemporization. This study employs content analysis using an inductive reasoning approach, combined with a systematic literature review. A quantitative–qualitative content analysis was conducted on Persian-language sources related to contemporization. Based on frequency, the reviewed studies are categorized into four domains: architecture and urban planning, art, religion, and literature. Each domain contains subcategories that are thematically aligned with the main research topic. Among these domains, architecture and urban planning—having the highest number of core topics—has played a pioneering role in this field. Another major contribution of this study is the presentation of a model for the discourse of contemporization. The findings indicate that contemporization is an uneven process, as the pace at which different fields of knowledge adapt to contemporary developments varies, leading to asynchronicity and, consequently, incompatibility. Although individual disciplines demonstrate limited capacity for comprehensively understanding the process of contemporization on their own, interdisciplinary interaction at three levels—fundamental, methodological, and applied—enhances the overall capacity of the system. The four scientific domains can contribute to the process of contemporization in two fundamental ways: first, by redefining the dialectical relationship between tradition and modernity within their specialized fields; and second, by acting as cultural translators that render abstract concepts of modernity into a language accessible to society.

Keywords: theoretical studies of Iran, contemporizing, interdisciplinary

1. PhD Student, Department of Architecture, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran

✉ saljoughi.nasrin@mshdiau.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Architecture, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran

✉ rezaei.h@iau.ac.ir

* Corresponding Author

3. Assistant Professor, Department of Architecture, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran

✉ Farkisch@mshdiau.ac.ir

Van den Besselaar, P., & Heimeriks, G. (2001). *Disciplinary, multidisciplinary, interdisciplinary: Concepts and Indicators*. Paper presented at the ISSI.

Verhoeven, M. (2011). The many dimensions of ritual. *The Oxford handbook of the archaeology of ritual and religion* (pp. 115-132).

Wear, D. N. (1999). Challenges to interdisciplinary discourse. *Ecosystems*, 299-301.



Interdisciplinary Studies
in the Humanities

24

Volume 18
Issue 2
Spring 2026

- Largiadèr, C. R. (2007). Hybridization and introgression between native and alien species. *Biological Invasions*, 275-292.
- Lélé, S., & Norgaard, R. B. (2005). Practicing interdisciplinarity. *BioScience*, 55(11), 967-975.
- Martin, J. (2024). Intradisciplinarity: can one theory do it all? *Frontiers in Communication*, 8, 1310001.
- Max-Neef, M. A. (2005). Foundations of transdisciplinarity. *Ecological Economics*, 53(1), 5-16.
- Mazzocchi, F. (2019). Scientific research across and beyond disciplines: Challenges and opportunities of interdisciplinarity. *EMBO Reports*, 20(6), e47682.
- McEwan, P. (2002). Cultural studies as a hidden discipline. *International Journal of Cultural Studies*, 5(4), 427-437.
- Moran, J. (2010). *Interdisciplinarity*. Routledge.
- Nicolescu, B. (2002). *Manifesto of transdisciplinarity*. Suny Press.
- Nicolescu, B. (2014). Methodology of transdisciplinarity. *World Futures*, 70(3-4), 186-199.
- Nowotny, H., Scott, P., & Gibbons, M. (2001). *Re-thinking science: Knowledge and the Public in an Age of Uncertainty*. SciELO Argentina.
- Pernecky, T. (2019). *An unintroduction to postdisciplinarity Postdisciplinary knowledge* (pp. 1-21): Routledge.
- Portelli, J. P. (1993). Exposing the hidden curriculum. *Journal of Curriculum Studies*, 25(4), 343-358.
- Porter, A., & Chubin, D. (1985). An indicator of cross-disciplinary research. *Scientometrics*, 8(3-4), 161-176.
- Post, R. (2009). Debating disciplinarity. *Critical Inquiry*, 35(4), 749-770.
- Repko, A. F., & Szostak, R. (2020). *Interdisciplinary research: Process and theory*. Sage publications.
- Repko, A. F., Szostak, R., & Buchberger, M. P. (2019). *Introduction to interdisciplinary studies*. Sage Publications.
- Shemtov, V. (2001). Metrical hybridization: Prosodic ambiguities as a form of social dialogue. *Poetics Today*, 22(1), 65-87.
- Turner, S. (2000). What are disciplines? And how is interdisciplinarity different. *Practising Interdisciplinarity*, 46-65.





- Dictionary, O. E. (1989). *Oxford english dictionary*. Simpson, Ja & Weiner, Esc, 3.
- Er Saw, P., & Jiang, S. (2020). The significance of interdisciplinary integration in academic research and application. *Bio Integration*, 1(1), 2.
- Farasatkah, M. (2023). Research cultures of humanities researchers in policy study institutes affiliated with the Ministry of Science, Research and Technology. *Journal of Iranian Cultural Research*, 16(3), 1-30. doi:10.22035/jicr.2023.3102.3416 [In Persian]
- Fourez, G., Mathy, P., & Englebert-Lecomte, V. (1997). A model for interdisciplinary work. *Bulletin of Science. Technology & Society*, 17(2-3), 95-104.
- Gergen, K. J., McNamee, S., & Barrett, F. J. (2001). Toward transformative dialogue. *International Journal of Public Administration*, 24(7-8), 679-707.
- Graff, H. J. (2016). The “problem” of interdisciplinarity in theory, practice, and history. *Social Science History*, 40(4), 775-803.
- Hollinshead, K. (2016). Postdisciplinarity and the rise of intellectual openness: The necessity for. *Tourism Analysis*, 21(4), 349-361.
- Huutoniemi, K., Klein, J. T., Bruun, H., & Hukkinen, J. (2010). Analyzing interdisciplinarity: Typology and indicators. *Research Policy*, 39(1), 79-88.
- Jabbarinasir, H. (2024). Theoretical considerations on interdisciplinarity of science and diplomacy; Basic model, goals, and its issues in 21st century. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 17(1), 199-230. doi:10.22035/isih.2025.5351.5061 [In Persian]
- Jahn, T., Bergmann, M., & Keil, F. (2012). Transdisciplinarity: Between mainstreaming and marginalization. *Ecological Economics*, 79, 1-10.
- Kapchan, D. A., & Strong, P. T. (1999). Theorizing the hybrid. *Journal of American Folklore*, 112(445), 239-253.
- Khorsandi Taskoh, A. (2009). Interdisciplinarity and its Challenges in Higher Education. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 1(2), 85-101. doi:10.7508/isih.2009.02.005 [In Persian]
- Khorshidi, G., & Pishgahi, S. (2012). Capacities and Obstacles for Developing Interdisciplinary Humanities. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 4(2), 1-16. doi:10.7508/isih.2012.14.001 [In Persian]
- Klein, J. T. (1990). *Interdisciplinarity: History, theory, and practice*. Wayne State University Press.
- Klein, J. T. (2010). A taxonomy of interdisciplinarity. *The Oxford Handbook of Interdisciplinarity*, 15(6), 15.

BIBLIOGRAPHY

- Aagaard-Hansen, J. (2007). The challenges of cross-disciplinary research. *Social Epistemology*, 21(4), 425-438.
- Alvargonzález, D. (2011). Multidisciplinarity, interdisciplinarity, transdisciplinarity, and the sciences. *International Studies in the Philosophy of Science*, 25(4), 387-403.
- Ardebili, L. (2024). Sociology in the face of cognitive sciences; An interdisciplinary reflection. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 17(1), 5-36. doi:10.22035/isih.2025.5256.5000 [In Persian]
- Ashcroft, B., Griffiths, G., & Tiffin, H. (2013). *Post-colonial studies: The key concepts*. Routledge.
- Bammer, G. (2013). *Disciplining interdisciplinarity: Integration and implementation sciences for researching complex real-world problems*. ANU Press.
- Battilana, J., & Lee, M. (2014). Advancing research on hybrid organizing—Insights from the study of social enterprises. *Academy of Management Annals*, 8(1), 397-441.
- Bell, C. M. (1997). *Ritual: Perspectives and dimensions*. Oxford University Press.
- Bernstein, J. H. (2015). Transdisciplinarity: A review of its origins, development, and current issues. *Journal of Research Practice*, 11(1), 1-20.
- Bhabha, H. K. (2012). *The location of culture*. Routledge.
- Bleiker, R. (2016). Multidisciplinarity. Routledge handbook of international political sociology. In *Handbook of International Political Sociology* (pp. 319-327). Routledge.
- Bruce, A., Lyall, C., Tait, J., & Williams, R. (2004). Interdisciplinary integration in Europe: the case of the Fifth Framework programme. *Futures*, 36(4), 457-470.
- Cockburn, B., & Gopalakrishnan, J. (2005). New hybridization techniques. *GAMM-Mitteilungen*, 28(2), 154-182.
- Crystal, D. (2011). *A dictionary of linguistics and phonetics*. John Wiley & Sons.
- Daley, D. M. (2009). Interdisciplinary problems and agency boundaries: Exploring effective cross-agency collaboration. *Journal of Public Administration Research and Theory*, 19(3), 477-493.
- Darbellay, F. (2019a). From Interdisciplinarity to Postdisciplinarity: Extending Klein's Thinking into the Future of the University. *Issues in Interdisciplinary Studies*, 37(2), 90-109.
- Darbellay, F. (2019b). Postdisciplinarity: Imagine the future, think the unthinkable. Postdisciplinary knowledge (pp. 235-250). Routledge.





By offering a conceptual analysis, this study can contribute to improving the design, management, and evaluation of interdisciplinary research in higher education and research systems. Nevertheless, the reliance of the study on theoretical analysis and the absence of empirical examination constitute its main limitations. It is therefore suggested that future studies adopt empirical approaches to test the proposed conceptual framework in real interdisciplinary projects.

NOVELTY

The novelty of this article lies in presenting an analytical framework for conceptual differentiation among hybridization, amalgamation, and interdisciplinary rituals, and in elucidating their roles within different models of disciplinary interaction. By clarifying the scope of applicability of these concepts, the article contributes to enhancing theoretical precision in interdisciplinary studies and can provide a foundation for the qualitative analysis of integrative research.

ACKNOWLEDGMENTS

This research did not receive any financial support from governmental, private, or academic institutions. The authors hereby express their appreciation to all researchers whose scholarly works have indirectly contributed to the development of the theoretical framework of this study.

AUTHOR CONTRIBUTIONS

Masoud Salmani Bidgoli was responsible for the research design and the initial drafting of the manuscript. Hamidreza Namazi was responsible for the formulation and development of the initial idea and for the substantive revision of the manuscript. All authors actively contributed to the development of the article's structure and to addressing the reviewers' comments.

CONFLICT OF INTEREST

No conflict of interest has been declared by the author.

FUNDING

This research received no specific grant from any funding agency in the public, private, or not-for-profit sectors.

analytical comparison of these concepts within different models of disciplinary interaction; and third, the interpretation of the findings and the formulation of the proposed conceptual framework. Data analysis was conducted qualitatively at the levels of description, explanation, and interpretation, and no statistical tests or data analysis software were employed, given the theoretical and non-experimental nature of the study. The main research questions focused on how hybridization, amalgamation, and rituals are conceptualized within different models of disciplinary interaction and what role they play in the quality of knowledge integration.

FINDINGS

The findings of the study indicate that hybridization and amalgamation represent two distinct logics of knowledge integration. Hybridization, as an in-between, dynamic, and often unstable process, enables interaction and epistemic dialogue among disciplines without leading to the complete dissolution of disciplinary boundaries. This concept is particularly applicable within the frameworks of multidisciplinary and interdisciplinarity, where the co-presence of concepts and methods occurs without full synthesis. In contrast, amalgamation refers to deeper and more stable forms of epistemic integration that result in the formation of emergent wholes with properties that exceed those of their original components, and it is more closely aligned with advanced interdisciplinarity and transdisciplinarity.

Moreover, the findings show that interdisciplinary rituals, understood as sets of recurring practices and behaviors in scientific collaboration, play a significant role in facilitating epistemic integration. These rituals provide the necessary social ground for hybridization and amalgamation by stabilizing shared language, reducing cognitive friction, and fostering a collective research identity. The analysis also demonstrates that extending the concepts of hybridization and amalgamation to approaches such as postdisciplinarity or nondisciplinarity lacks conceptual precision, since these approaches fundamentally set aside disciplinary logic or seek its dissolution, rather than interaction or integration among disciplines.

CONCLUSION

The results of this study indicate that a clear distinction between hybridization and amalgamation provides an effective analytical tool for understanding different qualities of knowledge integration in integrative research. The analytical framework proposed in this article demonstrates that not all forms of disciplinary interaction lead to the same level of integration, and that neglecting these differences may result in theoretical ambiguity and inaccurate evaluation of interdisciplinary research. The findings also highlight the importance of attending to the social mechanisms of interaction, particularly interdisciplinary rituals, in the success of integrative research projects.





INTRODUCTION

Contemporary scientific research is increasingly confronted with complex, multilayered, and cross-sectoral problems that exceed the explanatory and problem-solving capacity of any single academic discipline. In response to this situation, diverse models of disciplinary interaction, including multidisciplinary, interdisciplinary, and transdisciplinarity, have emerged and expanded within the scholarly literature. Nevertheless, although these approaches have been widely employed, the quality and logic of knowledge integration within each of them remain accompanied by conceptual ambiguities. In particular, concepts such as hybridization, amalgamation, and interdisciplinary rituals, despite their key role in explaining the dynamics of integrative knowledge production, have received limited analytical, systematic, and comparative attention. The central problem addressed in this study is the lack of a conceptual framework for precisely distinguishing between different levels and forms of epistemic integration across models of disciplinary interaction. Focusing on the three concepts of hybridization, amalgamation, and rituals, this article seeks to demonstrate how these concepts can contribute to a deeper understanding of knowledge integration processes and why their analytical application is fundamentally confined to the frameworks of multidisciplinary, interdisciplinary, and transdisciplinarity. The aim of the study is to propose an analytical framework that clarifies the qualitative differences among these concepts while highlighting their capacities and limitations in the analysis and evaluation of integrative research. The significance of this research lies in enhancing conceptual precision, improving theoretical analysis, and contributing to more informed design of interdisciplinary projects within higher education and research systems.

METHODOLOGY

This research is qualitative in nature and adopts a theoretical–analytical approach. The research method is based on conceptual analysis and a systematic review of theoretical literature related to models of disciplinary interaction. Research data were collected through library-based study and the examination of selected scholarly texts, including books, theoretical articles, and analytical studies. The research population consists of scientific works related to multidisciplinary, interdisciplinary, transdisciplinarity, and theoretical discussions surrounding integrative knowledge production, which were purposively selected based on their degree of conceptual relevance to the research problem.

In this study, a statistical sample in the conventional sense is not applicable; rather, the selection of sources was conducted on the basis of conceptual saturation and the diversity of theoretical perspectives. Data collection tools included conceptual note-taking and textual analysis. The research process comprised three main stages: first, the extraction of key concepts and relevant definitions; second, the



Research Paper

Amalgam, hybridity, and rituals: Overlooked concepts in the analysis of disciplinary integration patterns

Masoud Salmani Bidgoli¹, Hamidreza Namazi^{2*}

Received: Aug. 20, 2025; Accepted: Dec. 5, 2025

ABSTRACT

Contemporary academic research increasingly addresses problems that exceed the analytical capacity of a single discipline and therefore require diverse forms of disciplinary interaction. Although multidisciplinary, interdisciplinary, and transdisciplinary have been widely examined, the quality and logic of knowledge integration within these frameworks remain in need of more precise conceptual clarification. This article focuses on three relatively underexplored yet fundamental concepts—hybridization, amalgamation, and interdisciplinary rituals—and aims to develop an analytical framework for a deeper understanding of disciplinary integration processes. The study adopts a qualitative approach based on conceptual analysis and a systematic review of relevant theoretical literature, with key works selected purposively for their conceptual relevance to disciplinary interaction models. The findings indicate that hybridization represents an in-between and often unstable mode of interaction among disciplines, enabling dialogue and cognitive exchange without full integration. In contrast, amalgamation refers to deeper and more stable forms of knowledge integration that result in the emergence of new wholes with novel properties. Furthermore, interdisciplinary rituals, understood as recurring practices in collaborative research contexts, play a significant role in stabilizing shared language and fostering collective research identity. The analysis demonstrates that the analytical application of hybridization and amalgamation is largely confined to the frameworks of multidisciplinary, interdisciplinary, and transdisciplinary. A clear distinction between these concepts contributes to the theoretical refinement and qualitative evaluation of integrative research practices.

Keywords: interdisciplinarity, transdisciplinarity, multidisciplinary, amalgam, hybridity, rituals of interdisciplinarity

1. Master's Degree in History of Medicine, Department of History of Medicine, Faculty of Iranian Medicine, Tehran University of Medical Sciences, Tehran, Iran

✉ m-salmanibidgoli@razi.tums.ac.ir

2. Assistant Professor in Medical Ethics and History of Medicine, Department of Medical Ethics and School of Medicine, Tehran University of Medical Sciences, Tehran, Iran

✉ hr.namazi@gmail.com

* Corresponding Author

- Naraghi, H. (2020). *Jāme'e-šenāsi-ye xodmāni* [Everyday Sociology]. Tehran, Iran: Našr-e Axtarān. [In Persian]
- Oberfeld, Z. (2018). *Jāme'e-paziri-ye divāni* [Bureaucratic Socialization] (M. Safāyi, Trans.). Tehran, Iran: Elmi Farhangi Publications. [In Persian]
- Popper, K.R. (1959). *The Logic of scientific discovery*. London: Hutchinson.
- Poul, R. (2025). *Tafakor-e enteḡādi* [Critical thinking] (A. Soltani, Trans.). Tehran, Iran: Axtarān.
- Rafipour, F. (2010). *Kand-o-kāvhā va pendāsteh-hā* [Investigations and Assumptions]. Tehran, Iran: Šerkat-e Sahāmi-ye Enteshār. [In Persian]
- Repko, A. (2015). *Pažuheš-e miyān-rešte'i: Nazariye va farāyand* [Interdisciplinary Research: Process and Theory] (M. Alavipour et al., Trans.). Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies. [In Persian]
- Sariolghalam, M. (2001). *Raveš tahqiq dar olum-e siyāsi va ravābet-e beyn-ol-melal* [Research Methods in Political Science and International Relations]. Tehran, Iran: Našr-e Farzān Ruz. [In Persian]
- Sariolghalam, M. (2007). *Farhang-e siyāsi-ye Irān* [Political Culture of Iran]. Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies. [In Persian]
- Seifzade, S.H. (2009). *Theorizing in International relations and thinking frameworks*. Tehran, Iran: SAMT.
- Swedberg, R. (2012). Theorizing in sociology and social science: turning to the context of discovery. *Theory and Society*, 41(1), 1- 40. doi: 10.1007/s11186-011-9161-5
- Tousi, Kh. (2008). *Axlāq-e Nāseri* (M. Minovi, & Heydari, A., Correction). Tehran, Iran: Khwrazmi.
- Turner, J.H. (1991). *The structure of Sociological Theory*. Belmont: Wadsworth.
- Van de Ven, A. (2013). *Raveš-šenāsi-ye nazariye-pardāzi bar mabnā-ye pažuheš-e mošārekat-juyāne dar 'olūm-e ejtemā'i* [Engaged scholarship: a guide for organizational and social research] (H. Danaei-Fard, Trans.). Tehran, Iran: Enteshārāt-e Saffār. [In Persian]
- Zokaei, M. S. (2023). *Honar-e anjām-e pažuheš-e keyfi: Az mas'aleyābi tā negāreš* [The Art of Conducting Qualitative Research: From Problem Identification to Writing]. Tehran, Iran: Āgah Publications. [In Persian]
- Zokaei, M.S. (2023). *The art of doing qualitative research*. Tehran, Iran: Agah.





- Gharamaleki, A. F. (2006). *Raveš-šenāsi-ye motāle'āt-e dini* [Methodology of Religious Studies]. Mashhad, Iran: Dāneshgāh-e 'Olūm-e Eslāmi-ye Razavi. [In Persian]
- Ghasemi, H. (2021). *Marja'-e pažuheš* [Research Reference] (19th ed.). Tehran, Iran: Našr-e Andiše-Ārā. [In Persian]
- Ghazi Moradi, H. (2025). *Introduction to critical thinking*. Tehran, Iran: Axtaran.
- Gholami, M. (2020). *Piri-ye farhangi va farhang-e piri* [Cultural Aging and the Culture of Aging]. Tehran, Iran: Našr-e Andiše-ye Ehsān. [In Persian]
- Gilbert, N. (1993). Research, Theory and Method. In: N. Gilbert (Ed), *Researching Social Life* (pp. 18-31). London: Sage.
- Gioa, D. A., & Pitter, E. (1990). Metaparadigm perspective on theory building. *Academy of Management Review*, 15(4), 584–602
- Gregor, Sh. (2005). The struggle towards an understanding of theory in information system. In: N. Dennis, & Sh.D. Gregor (Eds.), *Information System Foundation: Building and Criticizing*, Canberra: Australian National University.
- Hosseini, S. R. (Ed.). (2008). *Nazariye-pardāzi [Theorizing]* (S. R. Hosseini, Trans.). Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies. [In Persian]
- Imān, M. T. (2018). *Raveš-šenāsi-ye tahqiqāt-e keyfi* [Qualitative Research Methodology]. Qom, Iran: Pažuhešgāh-e Hawza va Dāneshgāh. [In Persian]
- Jacquart, J., & Jacoby, J. (1395). Mahārat-hā-ye nazariyepardāzi va modelsāzi [Theory construction and model-building skills: A practical] (M. Alemzade, Trans.). Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies. [In Persian]
- Jamalzade, M. (1965). *Khalaqiyāt-e mā Irānīān* [The Temperaments of Us Iranians]. s.l.: s.n. [In Persian]
- Kaplan, M. (1969). Problems of Theory building and Theory Confirmation in international Politics. In: K. Knorr, & S. Verbal (Eds), *The international system: Theoretical Essays*, New Jersey, Princeton University Press.
- Khanifar, H., & Moslemi, N. (2023). *Principles and foundations of qualitative methods*. Tehran, Iran: Negāh-e Dāneš.
- Monadi, M. (2008). *Daramad-i jāme'-e-šenāxti bar jāme'-e-paziri* [A Sociological Introduction to Socialization]. Tehran, Iran: Našr-e Jeyhoun. [In Persian]
- Mosallanejad, A. (2010). *Farhang-e siyāsi-ye Irān* [Political Culture of Iran]. Tehran, Iran: Našr-e Farhang-e Sabā. [In Persian]
- Nahj-ol-Balāga (1951). (S. J. Shahidi, Trans.). Tehran, Iran: Elmi Farhangi Publications. [In Persian]

BIBLIOGRAPHY

- Ahmadi, A. b. M. (1989). *Ghurar-ol-hikam wa durar-ol-kalem* [Exalted Wisdom and Pearls of Speech]. Qom, Iran: Dār al-Kutub al-Islāmī. [In Persian]
- Alikhani, A. (2024a). The challenges and barriers of interdisciplinary theorizing in Iran. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 16(3), 5-28. doi: 10.22035/isih.2024.5302.5024
- Alikhani, A. (2024b). *Theorizing with theory and method of Arta*. Tehran, Iran: Negāh-e Mo'aser.
- Alikhani, A. A. (2021). *Raveš-e lāye'i dar andiše pažuhi* [Layered Method in Thought Studies]. Tehran, Iran: Našr-e Negāh-e Mo'āser. [In Persian]
- Ashouri, D. (1973). *Ta'rif-hā va mafhūm-e farhang* [Definitions and the Concept of Culture]. Tehran, Iran: Āgāh. [In Persian]
- Bashirieh, H. (1379). *Nazariy-hā-ye farhang dar qarn-e bistom* [Cultural Theories in the Twentieth Century]. Tehran, Iran: Mo'asseseh-ye Farhangi-ye Āyandeh-ye Pouyan. [In Persian]
- Blaikie, N. (1399). *Tarāhi-ye pažuheš-hā-ye ejtemā'i* [Designing Social Research] (H. Chavoshiyan, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Ney. [In Persian]
- Chernoff, F. (2009). *Nazariye va zebar-nazariye dar ravābet-e beyn-ol-melal* [Theory and Metatheory in International Relations] (A. Tayeb, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Ney. [In Persian]
- Craib, I. (2002). *Nazariye-ye ejtemā'i-ye modern: Az Parsons tā Habermas* [Modern Social Theory: From Parsons to Habermas] (A. Mokhber, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Āgah. [In Persian]
- Danaeifard, H. (2007). *Nazariyepardāzi: Mabāni va raveš-šenāsihā* [Theorizing: Foundations and Methodologies]. Tehran, Iran: SAMT Publications. [In Persian]
- Darzi, Gh., Gharamaleki, A.F. (2020). *Methodology of Interdisciplinary Studies in Quran*. Tehran, Iran: Imam Sadiq University & Shahid Beheshti University.
- Dubbin, R. (1978). *Theory Building*. New York: Free Press.
- Ebrahimi Koushk Mahdi, S., Ahanchian, M., & Hosseingholizadeh, R. (2021). Evaluation of theorizing in educational administration studies based on interdisciplinary criteria. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 13(4), 1-30. doi: 10.22035/isih.2021.374
- Farasatkah, M. (2020). *Mā Irānīān* [We Iranians]. Tehran, Iran: Našr-e Ney. [In Persian]



The author concludes that neglecting these requirements—even when methodological standards are rigorously observed—may result in theories that are superficial, fragmented, or lacking practical relevance. Consequently, greater attention to these preconditions should be incorporated into the education and training of researchers and graduate students engaged in interdisciplinary studies.

Ultimately, the article argues that interdisciplinary theorizing is not merely a technical competence but a mode of scholarly existence—an epistemic orientation and personal disposition that evolves over time through practice, experience, and reflexive self-awareness. Such an approach holds significant potential for enhancing the quality of knowledge production in the humanities and social sciences and for strengthening their capacity to address the complex challenges of contemporary societies.

NOVELTY

Many of the requirements and preconditions identified in this study are derived from the researcher's personal observations and lived experiences, systematically articulated through a phenomenological research design. A further major contribution of this article lies in its explicit focus on cultural and personal requirements—dimensions that have received limited attention in existing theorizing literature but are particularly salient within the Iranian academic context.

CONFLICT OF INTEREST

No conflict of interest has been declared by the author.

FUNDING

This research received no specific grant from any funding agency in the public, private, or not-for-profit sectors.

2. abstract reasoning;
3. critical thinking;
4. systematic thinking;
5. the ability to integrate theory and practice;
6. precision and clarity in expression; and

7. avoidance of speculative, normatively driven “ought-based” and conditional propositions detached from empirical reality.

The author underscores that interdisciplinary theorizing demands a cognitive capacity to reconstruct complex relationships among variables within multilayered conceptual systems and to connect theoretical abstraction with concrete social conditions.

4. Personal Requirements and Preconditions

Personal requirements pertain to the psychological and motivational attributes of the theorist. Key characteristics include:

1. intrinsic motivation;
2. self-efficacy;
3. goal orientation;
4. a sense of scholarly mission;
5. patience;
6. perseverance; and
7. attentiveness to detail.

The findings indicate that interdisciplinary theorizing is a prolonged, demanding, and often challenging endeavor. Without sustained motivation, patience, and long-term commitment to a scholarly mission, success in this domain is unlikely.

CONCLUSION

This article demonstrates that interdisciplinary theorizing in the humanities and social sciences is a complex, multi-layered process that cannot be realized solely through the application of theoretical frameworks and research methods. Rather, it requires an integrated set of scientific, cultural, cognitive, and personal requirements whose interaction enables the production of theoretically robust, empirically grounded, and socially relevant theories.





6. interdisciplinary conceptualization;
7. formulation of novel definitions;
8. incremental theory development;
9. repeated revision and refinement;
10. analytical summarization;
11. historical awareness; and
12. deep cultural understanding.

The author emphasizes that interdisciplinary theorizing is untenable without engagement with real, multidimensional problems grounded in societal needs. Moreover, theorists must possess the intellectual courage to challenge established assumptions, introduce new concepts, and articulate original definitions, without succumbing to self-censorship driven by concerns over academic or social acceptance.

2. Cultural Requirements and Preconditions

Cultural requirements relate to the theorist's attitudes, dispositions, and scholarly ethos. The most salient include:

1. avoidance of disciplinary and interdisciplinary bias;
2. critical realism;
3. openness to opposing viewpoints;
4. sensitivity to the intellectual horizon of intended audiences;
5. prioritization of understanding over prescription; and
6. an outward-looking intellectual orientation.

The article demonstrates that many shortcomings in theorizing within the Iranian academic context stem from dogmatism, unrealistic idealism, and reluctance to confront uncomfortable social realities. Effective interdisciplinary theorizing requires the capacity to perceive reality as it is, rather than as it is desired to be, and the willingness to engage constructively with dissenting perspectives.

3. Cognitive Requirements and Preconditions

This category concerns the theorist's cognitive, linguistic, and intellectual capacities. Core cognitive requirements include:

1. creativity;

4. provide a practically relevant perspective for researchers, graduate students, and scholars interested in interdisciplinary inquiry.

This article does not seek to offer a technical manual or a step-by-step guide to theorizing. Rather, it focuses on the epistemic, cultural, and human conditions that enable deep, coherent, and effective interdisciplinary theorizing.

METHODOLOGY

This study employs two complementary qualitative approaches: interpretive phenomenology and conceptual modeling. Interpretive phenomenology is used to understand and articulate the researcher's lived experience of interdisciplinary theorizing. Within this approach, concrete and subjective experiences derived from years of research, teaching, and engagement with interdisciplinary problems are treated as primary data. Through systematic description, interpretation, and meaning construction, the researcher seeks to develop an empirically grounded understanding of the requirements of interdisciplinary theorizing. This method allows for the identification of latent and often overlooked dimensions of the theorizing process.

In parallel, conceptual modeling is employed to organize the findings and present a structured representation of the identified requirements. In this approach, the requirements are conceptualized as components of an integrated model that interact dynamically with one another and with broader scientific and cultural contexts. Although the proposed model does not exhaustively represent all aspects of reality, it elucidates key elements and their interrelations, thereby facilitating analytical clarity and conceptual understanding.

FINDINGS

The findings are organized into four principal categories of requirements and preconditions for interdisciplinary theorizing, encompassing approximately thirty core characteristics and conditions.

1. Scientific Requirements and Preconditions

This category comprises principles and skills directly related to research processes and knowledge production. Key elements include:

1. interdisciplinary problematization;
2. scientific courage to transcend disciplinary boundaries;
3. an interdisciplinary perspective;
4. idea generation;
5. systematic documentation of preliminary ideas;



INTRODUCTION

Theorizing in the humanities and social sciences constitutes one of the most fundamental modes of understanding, explaining, and analyzing complex social phenomena. As contemporary societies confront increasingly multifaceted and interwoven challenges, single-disciplinary approaches have proven insufficient for explaining or addressing many social and human problems. This limitation has contributed to the growing prominence of interdisciplinary approaches in knowledge production. Interdisciplinary theorizing, as one of the most advanced forms of scholarly inquiry, seeks to transcend conventional disciplinary boundaries and to construct new conceptual systems capable of capturing complex realities from multiple analytical perspectives.

However, interdisciplinary theorizing cannot be reduced to the mere aggregation of concepts and methods drawn from different disciplines. Scholarly experience indicates that even when appropriate theoretical frameworks and methodologies are employed, many interdisciplinary efforts fail to generate theoretically robust and enduring outcomes. Consequently, the core question addressed in this article is: what additional requirements and preconditions—beyond theoretical frameworks and research methods—are necessary for interdisciplinary theorizing?

The author contends that interdisciplinary theorizing presupposes a constellation of capabilities, orientations, skills, and cultural and personal attributes that have received limited attention in methodological and epistemological literature. Addressing this gap, the article aims to identify, conceptualize, and model the non-methodological requirements of interdisciplinary theorizing. These requirements are not only crucial for interdisciplinary theory construction but also for enhancing the overall quality of research in the humanities and social sciences.

The primary objective of this article is to explicate and classify the requirements and preconditions of interdisciplinary theorizing in the humanities and social sciences—requirements that extend beyond theoretical frameworks and research methods and function as scientific, cultural, cognitive, and personal preconditions for theorists.

The secondary objectives are to:

1. identify essential characteristics and capacities for effective engagement in interdisciplinary theorizing;
2. distinguish the requirements of interdisciplinary theorizing from those of disciplinary theorizing;
3. develop a coherent conceptual classification of these requirements across four domains—scientific, cultural, cognitive, and personal; and



Research Paper

Requirements and preconditions for interdisciplinary theorizing

Ali Akbar Alikhani¹

Received: Oct. 29, 2025; Accepted: Feb. 10, 2026

ABSTRACT

Theorizing in interdisciplinary domains of the humanities and social sciences is considerably more demanding than disciplinary theorizing within these fields. Beyond a theoretical framework and research methodology—both indispensable for any form of theorizing—interdisciplinary theorizing requires a range of additional contextual, cognitive, cultural, and personal conditions. This article seeks to conceptualize and articulate these conditions as the requirements and preconditions of interdisciplinary theorizing. The central question guiding the study is: apart from theoretical frameworks and methods (which are not the focus of this article), what requirements and preconditions are necessary for interdisciplinary theorizing in the humanities and social sciences? The article classifies these requirements into four interrelated domains: scientific, cultural, cognitive, and personal. Scientific requirements pertain to principles governing knowledge production and research practices. Cultural requirements refer to institutionalized attitudes, dispositions, and modes of conduct that shape scholarly behavior and outlooks. Cognitive requirements encompass mental, linguistic, and intellectual capacities essential to theorizing. Personal requirements address the psychological traits, motivational orientations, and personality characteristics of the theorist. In this study, “requirements and preconditions” denote the capacities, competencies, and characteristics necessary for effective interdisciplinary theorizing. Methodologically, the research employs interpretive phenomenology and conceptual modeling.

Keywords: Theorizing skills, Theorizing processes, Scientific culture, Academic personality

1. Professor of Political Thought, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran

✉ a.alikhani@ut.ac.ir



the ethnographic study of the Chilean climate science center (Undurraga et al., 2023) and the article "Examining the Methodology of Comparative Qualitative Content Analysis," is replete with ambiguity, daily negotiation, cultural-epistemic differences, and creative adaptations. Success in this space stems less from following a predetermined template and more from communicative capacities, resilience, and collaborative work in confronting productive dissonances. This gap has rendered the methodologies taught in textbooks often inadequate for guiding researchers through the turbulent field of real-world interaction with other disciplines—a problem directly addressed by the article "The Attitudinal and Methodological Requirements and Imperatives of Interdisciplinary Theorizing."

3. The Challenge of the Disconnect Between Theorists and Field Practitioners

A direct consequence of the previous challenge is the creation of a profound divide between two communities: on one side, theorists and philosophers of interdisciplinary studies who analyze key concepts, and on the other, field researchers who, in practice and to solve concrete problems, inevitably traverse other epistemic domains (Moran, 2002). For the latter group, abstract discussions often seem esoteric, impractical, and lacking immediate necessity. This disconnect has led to a situation where a researcher, relying on intuition and general understanding, may conduct deep and successful interdisciplinary work without the slightest familiarity with the specialized literature of this field. This duality is clearly traceable in the distinction between the theoretical discussions presented in the article "A Pathology of Orientalists' Interdisciplinary Studies on the Ecology and Environment of the World" and the practical, applied necessities raised in the article "An Interdisciplinary Approach to Reading the Sense of Place from the Perspectives of Architecture and Cinema." This distance deprives theory of the richness of practical experience and strips practice of deeper theoretical insights.

The articles compiled in this special issue each respond, in their own way, to part of these threefold challenges, all signaling a move beyond mere description and into a phase of critique and solution-seeking. As emphasized in the systematic review by Rana et al. (2025) on doctoral education and underscored by Klein (2021), our task as a scholarly community is not to ignore these tensions but to acknowledge, study, and manage them. We must move towards a state where active epistemic work and sustained dialogue between disciplines replace rigid, pre-conceived models. This special issue is a step on this difficult yet essential path, with the hope of serving as a bridge between thinking about interdisciplinarity and living it within the complex, dynamic space of contemporary science.

Sources:

- Darzi, G. (2019). History of ideas of interdisciplinarity: Transition from an idealistic, integrative approach to a pragmatic, problem-solving one. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 11(4), 1-32. doi: 10.22035/isih.2020.3626.3809
- Barry, A. (2020). *The politics of interdisciplinarity*. Economy and Society.
- Frodeman, R., Klein, J. T., & Pacheco, R. C. S. (Eds.). (2017). *The Oxford Handbook of Interdisciplinarity* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Klein, J. T. (2021). *Beyond Interdisciplinarity: Boundary Work, Communication, and Collaboration*. Oxford University Press.
- Moran, J. (2002). *Interdisciplinarity*, Routledge.
- Parker, M., et al. (2022). A critical review of interdisciplinary research: Integration as communion, performance and spatial politics. *Environment and Planning D: Society and Space*.
- Rana, K., Aitken, S. J., & Chimoriya, R. (2025). Interdisciplinary Approaches in Doctoral and Higher Research Education: An Integrative Scoping Review. *Education Sciences*, 15 (1), 72.
- Repko, A. F., Szostak, R., & Buchberger, M. P. (2021). *Interdisciplinary Research: Process and Theory* (4th ed.). SAGE Publications.
- Undurraga, T., Mudd, S., Cotoras, D. et al. "They Don't Understand Us, but We Have to Understand Them": Interrogating the Making of Interdisciplinary Research in Chilean Climate Science. *Minerva*, 61, 581–606 (2023). <https://doi.org/10.1007/s11024-023-09495-y>
- Grüne-Yanoff, T. Interdisciplinary success without integration. *Euro Jnl Phil Sci*, 6, 343–360 (2016). <https://doi.org/10.1007/s13194-016-0139-z>



Guest Editor's Note

Beyond mechanistic models: Interrogating three core challenges facing interdisciplinary studies in the humanities

Ghasem Darzi

Assistant Professor, Interdisciplinary Quranic Studies Research Institute, Shahid Beheshti University

Gh_darzi@sbu.ac.ir

Interdisciplinarity, as a response to the increasing complexity of human issues, has evolved from an academic ideal into an imperative in contemporary research, particularly within the humanities. The publication of this special issue, featuring seven selected articles that are the product of a lengthy process of evaluation and refinement, presents a valuable opportunity to discuss not only the achievements in this field but, more profoundly, the structural and epistemic challenges confronting such studies. What unites these articles and other pioneering theoretical works is their effort to move beyond mere celebration of this approach and enter the domain of its critique and pathology. In this journey, three fundamental challenges warrant consideration:

1. The Challenge of 'Integration': From a Unifying Ideal to Pluralist Realities

The concept of 'Integration' has for decades been considered the canonical cornerstone of successful interdisciplinary work (Rana et al., 2025; Frodeman et al., 2017). This perspective, rooted in the ideal of the unity of science, viewed success as the merging of concepts, methods, and epistemic frameworks from different disciplines. However, as seen in some of the most recent research in the field (Barry, 2020; also: Darzi, 2019) and discussed in the present article titled "Disintegration: A Pathology of Integrative Cross-Disciplinary Models," this absolute

necessity is being re-examined. Cases such as the successful collaboration in evolutionary game theory demonstrate that profound and transformative exchange between disciplines can occur without leading to their negation and complete unification (Grüne-Yanoff, 2016). Accordingly, each discipline can be transformed through this dialogue while retaining its methodological identity. This raises fundamental questions: Is integration the sole aim of all interdisciplinary research? Or can we speak of 'symbiotic successes' without complete integration? Engaging with this question, also referenced in the article "Explaining and Categorizing the Contemporary-Making Current in Theoretical Interdisciplinary Studies," is one of the distinguishing features of this issue.

2. The Challenge of the Theory-Practice Gap: From Mechanistic Processes to the Complex Lived Space

The second challenge stems from the apparent gap between the abstract level of interdisciplinary theorizing and the tangible yet ambiguous reality of research in practice. Prevailing models of the interdisciplinary research process (Repko, 2021) often outline linear, mechanistic steps, as if convergence could be achieved through a standard, prescriptive protocol. This view reveals the rigidity and lifelessness inherent in many of these models. In contrast, the reality of interdisciplinary research, as evidenced by





Contents

Requirements and preconditions for interdisciplinary theorizing

Ali Akbar Alikhani / 7

Amalgam, hybridity, and rituals: Overlooked concepts in the analysis of disciplinarity integration patterns

Masoud Salmani Bidgoli, Hamidreza Namazi / 17

Explaining and classifying the discourse of contemporization in interdisciplinary theoretical studies

Nasrin Saljoughi, Hassan Rezaei, Hero Farkish / 25

A review of comparative qualitative content analysis methodology

Nourallah Nourani, Ali Alaei / 35

An interdisciplinary approach to reading the sense of place from the perspective of architecture and cinema

Elnaz Abizadeh / 45

Critical assessment of orientalist studies on ecology and the environment in the Islamic world: An interdisciplinary approach

Abbas Ahmadvand, Somayeh Nise 53

Quarterly Journal of
Interdisciplinary Studies in the Humanities
Volume 18, Issue 2, Spring 2026

Director-in-Charge: Mohammad Taghi Karami, PhD
Editor-in-Chief: Hossein Ebrahimabadi, PhD
Guest Editor: Dr. Ghasem Darzi
Editorial Office Co-ordinator: Mahnaz Shahalizade
Publisher: Institute for Cultural, Social and Civilization Studies

Editorial Board

Morteza Bahrani, Associate Professor of Political Thought, Institute for Social and Cultural Studies; **Saeed Beheshti**, Professor of Education Philosophy, Tarbiyat Modarres University; **Micheal Cook**, Professor of Islamology, Princeton University; **Hossin Ebrahimabadi**, Associate Professor of Psychology, Institute for Social and Cultural Studies; **Eckart Ehlers**, Professor of Geography, Bonn University; **Maghsoud Farasatkah**, Professor of Higher Education Planning, Institute for Research and Planning in Higher Education; **Hadi Khaniki**, Professor of Communications, Allame Tabatabaei University; **Reza Mahoozi**, Associate Professor of Science Philosophy, Institute for Social and Cultural Studies; **Mohammad Ali Mazaheri**, Professor of Psychology, Shahid Beheshti University; **Moahmoud Mehrmohammadi**, Professor of Curriculum Planning, Tarbiyat Modares University; **Hosein Mirzaei**, Associate Professor of Sociology, University of Tehran; **Fathollah Mojtabaie**, Professor of Religion, Tehran University; **Dariush Rahmania**, Associate Professor of History, Tehran University; **Mohammad Taqi Rahnamaie**, Associate Professor of Geography, Tehran University; **Mohammad Roshan**, Associate Professor of Private Law, Shahid Motahari University; **Abbas Manoochehri**, Professor of Political Science, Tarbiat Modares University; **Mohammad Hadi Zahedi Vafa**, Associate Professor of Economy, Imam Sadiq University.

Referees of this Issue

Seyed Mohsen Alavipour, Assistant Professor of Institute for Humanities and Cultural Studies; **Ali Akbar Alikhani**, Professor of University of Tehran; **Ghasem Darzi**, Assistant Professor of Shahid Beheshti University; **Somaye Fereydouni**, Assistant Professor of Institute for Research and Planning in Higher Education; **Mhammad Taghi Iman**, Professor of Shiraz University; **Hmaidreza Namazi**, Tehran University of Medical Sciences (TUMS); **Hamzeali Nourmohammadi**, Associate Professor of Shahed University; **Sadegh Salehi**, Associate Professor of Mazandaran University.

Indexing Databases



EBSCO

- For further information, please visit: www.isih.ir
- All rights reserved for publisher

Address:

No. 124, Momen Nejad St. (1st Golestan), Pasdaran Ave., Tehran, Iran

P.O Box: 1666914711

Tel: +98 21 22570719

Fax: +98 21 22570722

Email: journalsoffice@iscs.ac.ir

Website: <http://www.isih.ir>

70 **Interdisciplinary Studies in the Humanities**
Volume 18, Issue 2, Spring 2026

Requirements and preconditions for interdisciplinary theorizing

Ali Akbar Alikhani

**Amalgam, hybridity, and rituals: Overlooked concepts in the analysis of
disciplinarity integration patterns**

Masoud Salmani Bidgoli, Hamidreza Namazi

**Explaining and classifying the discourse of contemporization in interdisciplinary
theoretical studies**

Nasrin Saljoughi, Hassan Rezaei, Hero Farkish

A review of comparative qualitative content analysis methodology

Nourallah Nourani, Ali Alaei

**An interdisciplinary approach to reading the sense of place from the perspective of
architecture and cinema**

Elnaz Abizadeh

Critical assessment of orientalist studies on ecology and the environment in the Islamic world:

An interdisciplinary approach

Abbas Ahmadvand, Somayeh Nise